
۱۴۵۹۳


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مختصر مظفری (خلاصه تاریخ الری)
مؤلف عباسقلی سپهر
۸۷۲۲
موضوع
خط فرزند برومند اکمال السلطنه محمد تقی خان
شماره ثبت کتاب
۷۴۶۲۲
۵۹۰۴

۱

هوالله

این نسخه ... میرزا ملکم خان ... دام اقباله العالی

مستوفی در صفحه اول و کتابت مخصوص حضور اقدس همایون

و ... اقدس وزارت جلیله خارجه ... السلطنه ...

[illegible]

[illegible]

مع ... الاوائه الاعلی ...

و ... میرزا ... وکیل الملک

... وزیر ... بانوی ... این نسخه

رجوع این کار ... نسخه ...

مرقوم ... ادوات ...

... وزیر ... خارجه ...

فی ... شعبان المعظم ... سنه ۱۳۲۲

۷۴۴۹

دیباچه کتاب



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین و خالق الخلایق اجمعین و الصلوة و السلام علی خیر البریه و جمیعه
محمد و آله الطیبین الطاهرین ابد الآبدین و دهر الداهرین پس از ستایش یزدان پاک و
نیایش خواجه لولاک و اوصیای کرام او که اختر تابناک آسمان ولایت‌اند معروض میدارد که
چون فروزنده گوهر دریای سلطنت و تاجداری فرازنده اختر آسمان معدلت و شهریاری خورشید
افسر جمشید دربار ناهید مجلس مهر دیدار که دون گردش از دستگاه چون خسرو بهمن پیشگاه اسکندر
کوشش شاپور دربار قاآن بخشش بهرام شکار فریدون اورنگ افلاطون دانش هوش
فرهنگ ارسطو بنا جاماسب لهراسب چیش جاماسب کیاست گشتاسب نمایش اردشیر فراست تهمتن
الملوک عجم وارث دیهیم جم فرمانگذار امم ظل الله فی العالم سلطان السلاطین خاقان الخواقین
الساعی فی مناهج الدین السالک فی مسالک الیقین قهرمان الماء و الطین یادگار ملوک کیان فخر
پادشاهان پیشدادیان آیت عدل و امان مایه بذل و احسان السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر و الظفر مظفر الدین
شاهنشاه قاجار خلد الله ایام ملکه و دولته و سلطانه الی یوم القرار که از شرافت وجود مسعود
اقدس و سعادت فر و مقدس و پرتو انوار عدل و داد و آثار بذل و اقتصاد دانش صفحه ایران
را پیرا از سما و خفا از شمس ضحی برگذشته و اصناف امم در سایه نعمش با رفاه حال و فراغ بال
و جمعیت خیال به تکمیل انواع علوم و صنایع و تقویم اقسام فنون و بدایع روزگار میپردازند در ضمیر منیر
خاطر آفتاب تاثیر و قلب الهام پذیر همایونی مشهود فرموده‌اند که تکمیل نفوس بشریه و ترقی
ممالک و ملل به ظهور صنایع بدیعه و نمو صنایع شریفه که رهان ترقی ممالک عظمی است بوجود علوم
جلیله مربوط و تحصیل علوم جلیله به تجارب وافیه منوط است لاجرم از مساعی روزگار همایون

دیباچه کتاب

و هدایت دولت شرافت مقرون اوقات مکارم آیات مبارک را در تشیید این بنیان منیع معانی و ترویج
و ترقی و تعمیم و تکمیل علما و فضلا و ادبا و محدثین و مورخین که حامل این حمل شریف و ناقل این ثقل منیف
و مشغول فرزانگان روی زمین و ودایع حضرت سید الاولین و الاخرین صلی الله علیه و آله اجمعین
هستند مصروف و با شواغل کثیره سلطنت و مهام خطیره ملکی آنچه که ممکن باشد مجهود قدسی منظر مبارک را
بحضور این گروه دانش پژوه مشحون و قوت روح و فتح ابواب فتوح و سعادت دارین و
شرافت نشاتین و تکمیل نفس و تهذیب خلق و تهذیب خلایق و برکت و میمنت روزگار و دوام و
قوام سلطنت جاوید قرار را بوجود این خردمندان ارادت شعار مقرون بگردانند این
روی حضرت روزگار به همه حال پاره از وسوسه شیاطین جن و انس و آفات
روزگار نگهدار وجود مقدس همایونشان را به اظهار عدل و داد و اشاعه اوامر و نواهی
و مرضیات خالق عباد و ادراک فرایض و مستحبات و ازدیاد خیرات و مبرات و تقویت
دین و اجرای احکام و قوانین شرع مبین و افزایش علوم و صنایع مفیده و نمایش فنون و آثار جدیده
و حفظ شئونات و حقوق و مال و جان و ناموس و دین رعایت سادات عظام و علمای
اعلام و طبقات ارحام و فضلا و ادبا و محدثین و مورخین کرام و اعزاز خاندانهای کهن و خانه
زادان ممتحن رعایت سلاطین زمان مباهی و مفتخر و بزرگ گردانیده آن گوهر عدل و داد و صفت
و اقتصاد و زهد و تقوی و علم و بینش و قدس دانش وجود همایونش موجود فرموده که
در قلع آثار ظلم و ارتفاع آیات عدل و تقویم مملکت وقت آنچه علامات عالیه و آثار سامیه
در تخت قلیل از همت والانهمت همایونش آشکار شد که سلاطین جهان را روزگاران دراز
نبود ارتخت چنانکه این غلام بتوفیق ملک علام در ذیل وقایع دولت ابد قرار شرح و فصول
الابصار نگاشته‌اند و چون پیشگاه معالی دستگاه مکشوف است که در زمره ملکداری و کشور
عدل شعار و تمام آداب سلطنت و جهانداری و انتظار از ترقی و تنزل و بقا و فنا و قوت
و ضعف دولتها و سلطنتها اطلاع از روش و اوصاف بزرگ مشکلات و اوقات پیشینیان از همه چیز
مفیدتر و کتب تواریخ و اخبار شامل این مقاصد عالیه و ناقل اخبار و آثار سلاطین نامدار و
غرایب حوادث روزگار و قوانین و آداب پادشاهان و نتایج اعمال حسنه و سیئه و تدابیر
بدیعه و حیل مختلفه و لشکرآرائیها و کشورگشائیها و غنائمات غریبه و مشاهدات عجیبه و جهات ازدیاد
مال و منال و آسایش نیازمندان و اسباب ادبار و اقبال و ظهور ندامت و ادبار مختلفه

دیباچه کتاب

وحل و نقل غرایب و عبرت انگیز است و هر کس بدیده بصیرت بخواند و بداند چنان است که سی سال او در
جهان بوده و انچه را انجمن پیش در سپرده و باتفاقات آن عهود و معاهدین روزگار در نوشته است
اگر چهل ساله است چهار هزار ساله است و اگر پنجاه ساله است پنج هزار ساله است جنگها کرده و
جنگ آوران و حوادث جهان دیده و چون حوادث دیدگان است و هرگز در تزلزل دولتها کرنی
متحیر و بیچاره نماند چنانکه شواهد این مطالب را چون بار وجود مقدس همایون این شاهنشاه عالم
عادل عادل حکیم حلیم خبیر بصیر دانشمند دانش دوست باذل درباردل کارآگاه روحنا فداه بکنند
از آفتاب و ماه روشن تر شمرند لهذا این کمتر چاکر پیشگاه گیتی پناه جلالت علی سپهر متولی
اول دیوان اعلی و وزیر مجلس شورای کبرای دولت علیه که از برکت دولت ابد آیت و
تحمل مهمات کثیره و خدمات عدیده مفتخر به درجات عالیه و مراتب سامیه نایل و گذشته از
تحریرات دولتیه و غیرها بدون هیچ یار و معین به تحریر و تالیف پانصد هزار بیت تالیف و تصنیف
کتب عدیده مشکوة الادب و تذکره مبارکه ناصری مشتمل بشرح حال سعادت اشتمال ائمه هدی
و حضرت صدیقه صغری زینب کبری صلوات الله علیهم و علیها و محامد ذات و الاصفات
اقدس اعلی و احوال امنا و اعیان دولت قاهره و ترجمه و شرح کتاب تاریخ ابن خلکان
و سایر مجلات مقصد تر به حالاتی که در آن تاریخ مذکور نباشند موفق و مامور و افزون
از سیصد هزار بیت آن را در ذیل مجلات عدیده بکتابخانه مبارکه دولت تقویم و برخی
را بنام مبارک همایونی بحلیه طبع در آورده و در ممالک جهان منتشر ساخته است امروز نیز
فرموده اند که کتاب تاریخ احوال جلال الدین اکبر شاه هندی موسوم به آیین اکبری را که
حاوی بدایع حالات و غرایب تدابیر و حکایات و عجایب قوانین و اختراعات و عناوین و
اتفاقات و شامل مراتب انشاء و فصاحت و از تالیفات و تلفیقات حکیم فاضل و نحریر کامل
موتمن الدوله شیخ ابو الفضل بن شیخ مبارک وزیر و ندیم و مستشار آن شهریار بلند آثار است
خلاصه و مختصر و مطالعه خاص و عام جلوه گر نماید و بر زبان الهام نشان اقدس اعلی جاری گشت
که اگر چه این کتاب معدن لآلی انشاء و فصاحت و منبع معالی املاء و رجاحت است اما چون بواسطه
کثرت مراعات سجع و بدایع کلام لؤلؤ نظام و اصطلاحات معموله آن ایام التجدید محل وزر و در
بر بسیار است که شاهد مقصود دستش بپوشد از نظر هست و ادراک حکایات و اخبارش از مقدار فهم
اغلب مردم بیرون و از ملاحظه بیشتر کسان مهجور و آثار این چند سلاطین بزرگ هندوستان که

اذها

دیباچه کتاب

از ذکر طبقات سلاطین ایشان بزبده درجات و مقدمات و آثار و احوال ممتاز نباشند مجهول و متروک
مانده است امر و مقرر میفرمایند که خلاصه و ماحصل مطالبش را در مدت دو ماه صاف و روشن
بقلم در آورده و مشغول افزای هر انجمن کرده تا عموم مردم بهره یاب گردیده عمر خود را در
انچه مطلوب و مفید است بکار برده آن مقصود را که در یکجا تحت عنوان دریافت به مسامحت
معطل نشوند و بواسطه حشو و زواید همین حکایت را از دست ندهند این ابدی چاکر دولتخواه چنین
فراغت بر خاک عبودیت سوده با کمال افتخار تکیه خود را پیموده با آنکه روزی چند
بر نگذشت که بعلت صدمتی بزرگ که در سواری مرکب از مرکوب یافته و بمعالجه و مداوا
مشغول و بعضی و ادوات خارجیه را انبساط حال معتل بود و بعون خدا و اقبال سایه خدا بانجام
این فرمان واجب الاذعان اشتغال یافته رفع خستگی و افسردگی را گاه گاه بزیارت جمال بیمثال
حضرت آفتاب مثال مشرف داشته روز پنجشنبه پنجم شهر رجب المرجب هیجده سال سعادت دلیل
سال یکهزار و سیصد و چهاردهم هجری در مدت پنجاه و دو روز بدون هیچ معاون و
معاضد بخط و رقم خویش از ابتدای احوال ظهیر الدین محمد شاه بابر تا وقایع سال چهل و چهارم
سلطنت جلال الدین اکبر شاه را که مؤلف کتاب در دو مجلد مقرر داشته و شامل بدایع رزم
و بزم و فتوحات و حوادث و اتفاقات و باعث حیرت و عبرت و مزید تجربت است اصل پنج
و چهل هزار بیت کتاب است به ده هزار بیت مختصر ساخته و بنام نامی مبارک همایونش
بمختصر مطالعه موسوم و مفتخر داشته از هیچ مطلب و مقصود و مفیدی انحراف نجسته اگر خط و ثنا
الهی شناس و فیروز اقبال اعلیحضرت ظل اللهی یاور نبودی چگونه این غلام جان نثار با آن
صدمات و زحمات عدیده چنین کتاب را که قرائتش در دو ماه بعید مینماید در چنین قلیل
مدت باختصار و عقلا و با پسند خاطر و عرض پیشگاه جهان پناه در آوردی هم اکنون امید که
این کتاب و توقف یابند دعای بقا و دوام و شکر الطاف این وجود مقدس فایض
اقدس همایون شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه از هر کار واجب تر است
چه در همین اندک توجهی که باین کار فرموده اند اسباب فزایش وقت و سهولت
ادراک مطالب مفیده عالیه و شادی روح سلاطین و مؤلفین و سایر
تاریخ نگاران عالم و تجدید نام و نشان این پادشاه عظیم الشان و اختراع و ابداع
این عنوان مبارک شده اند و حق حیات ابدی بر انچه حاصل فرموده اند نیز

دیباچه کتاب

بر اربیان معلوم شود که این پادشاه دین پناه که در حفظ خالق مهر و ماه باد از عون ایزد
دادار و یمن توجه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار بهر کاری بزرگ و دشوار که
توجه و دل فرمایند همواره کرده و اکثر آن امورات عالیه و مهام بس عمده و دقیق را
که در این ایام ملحقه قرین انتظام فرموده اند و انجام هر یک را پادشاهان بزرگ
سالیان دراز قدرت نیافته اند چه به بصیرت در یابند بر آنچه مسطور آمده اعتراف نمایند
چنانکه چون خداوند متعال و قبال لا یزال خیر و جلال در ذیل تاریخ وقایع دولت روز افزون
مسطور نماید از نعم المولی و نعم المجیب یزدان تعالی ذات و در صفات کبیر از برکات
عدالت سمات حقایق آیات اقدس همایونش از بخت سلطنت و کامکاری و معدلت و حق
گذاری پاینده و مستدام و اهل اسلام را در قرون کثیره و عهود عدیده در سایه
امن و امان وجود و احسانش خرسند و شادکام و این ملکت بی نظیر ایران
را چون بخت جوان و چون بحر همتش پهناور و بی کران و چون بنیانش
دولتش مظفر و کامران بگرداند و این عا را جبرئیل آمین گوید
بالنبی و آله الامجاد
علیهم الصلوة و السلام
الی یوم التناد

احوال ظهیرالدین محمد بابر شاه هندی

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان اسامی اجداد جلالت نهاد حضرت شاهنشاهی جلال الدین اکبر شاه هندی

ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میران
شاه بن صاحب قران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل
بن ایلنگیز نویان بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجین بن ایردمچی
برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دوتومنین
خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن الانقوا بنت جوینه بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه
بن تیمور تاش است و او از نسل قان بن ایل خان بن تنکز خان بن منکلی خان بن
یلدوز خان بن ای خان بن کن خان بن اغوز خان بن قرا خان بن مغل خان بن النجه
خان بن کیوک خان بن دیب باقوی خان بن النجه خان بن ترک بن یافث بن
نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن
شیث بن آدم علیه السلام است پوشیده نماند که تا یلدوز که جد هشتم ابو المظفر
محمد اکبر پادشاه است احوال ایشان در کتب تواریخ و السنه مستطاب مسطور و مذکور
و از منکلی خواجه تا ایلخان که تخمیناً احوال دو هزار ساله مدت است بطریق
تخمین توانند بود و از ایلخان تا بحضرت آدم علیه السلام که هشت و چهار تن می شوند در تواریخ مذکور

بیان احوال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

روال

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

ظهیر الدنیا و الدین محمد بابر پادشاه

ولادت این پادشاه والاجاه در روز ششم محرم بسال هشتصد و هشتاد و هشت هجری
از بطن قتلق نگار خانم دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود روی
داده و رشته نسب این محمدزاده بدین ترتیب است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس
خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسن بوغا
خان بن دوا خان بن براق بن ییسون توا بن مواتکان بن جغتای خان بن چنگیز خان است
مولانا حسامی قراکولی این شعر را در تاریخ ولادت این پادشاه ذیجاه گوید

چون در شش محرم زاد آن شاه مکرم — تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

و از غرایب اتفاقات این است که لفظ شش محرم با لفظ عدد خیر که آن هشتصد و
هشتاد و هشت میشود مطابق است و غریب تر آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یک
مرتبه واقع شده است قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار این شهریار
کامیار را ظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون مردم ترک را این لقب گرامی
با آسانی بر زبان نمیگذشت بابر نیز در اسامی آنحضرت مقرر شد و این پادشاه
از دیگر فرزندان عمر شیخ میرزا اعظم و ارشد بود چون مدت عمرش به دوازده
سال پیوست در روز دوشنبه پنجم شهر رمضان بسال هشتصد و نود و نهم هجری
در خطه دلگشای اندجان بسلطنت پادشاهی نشست پادشاهی با همت و علو مقام و بسطت
بود نیکوخوی در و پیشانی داشت و زهی که در تسخیر ممالک یافت کمتر پادشاهی را دست
داد از کمال شجاعت بنفس خویشتن آهنگ میدان جنگ میفرمود و چهار مخاطره میکرد
چون پدرش عمر شیخ میرزا در روی بسرای آخرت نهاد حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی در چهار باغ اندجان بعیش و کامرانی روز میداد روز دوم از آنکه دوشنبه
پنجم ماه رمضان بود آن خبر وحشت اثر باندجان پیوست در ساعت برنشست
و بقلعه اندجان روی نهاد و چون بدروازه قلعه نزدیک شد شیرم طغائی جلو
آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان گشت تا پادشاه از الطرف او زکند و دامن
کوه رساند چه هیچ براندیشه که سلطان احمد با تمام اقتدار و شوکت روی گردا

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

مبادا امرا در حضرت این پادشاه غدر و مکری سازند و الولایت را بسلطان احمد
تسلیم نمایند و بوجود پادشاه گزند رسد و اگر این اندیشه رو نماید پادشاه بجانب
طغانیان خود الچه خان یا سلطان محمود خان قدوم گرامی ارزانی فرماید اما امرا
از این معنی آگاهی یافته خواجه محمد درزی را که از یاران قدیم دولتخواه عمر شیخ
میرزا بود بحضرت پادشاه روان داشتند تا از آن دغدغه که بخاطر اقدس راه
کرده آسوده شود و باتجلا موکب عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد به تقبیل رکاب
اعلی پیوسته خاطر سلطنت مآثر را تسلی داده عنان عزیمت را منعطف ساخت
و چون بارک اندجان نزول اجلال فرمود تمامت امرای بارگاه و ارکان
دولت بشرف ملازمت نایل و بنوید انواع مکرمت امیدوار و کامیاب شدند
بعد از آنکه سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق کرده روی بعمر شیخ میرزا نهاده
بودند و در این حال شیخ عمر میرزا بدیگر جهان روی کرد و بتوفیق ایزدی تمامت ارکان
دولت درگاه منجنیقها قلعه جانب وفاق گرفته و سلطان احمد میرزا او را تپه و
خجند و مرغینان را که از ولایت فرغانه است گرفته بهارکروی اندجان
فرود آمد هر چند از در صلح سخن کردند در خدمتش مقبول نگشت و نزدیک
نشست اما بسبب نهایت استحکام قلعه و اتفاق امرای دولت و ظهور وبا در
اردوی میرزا و هلاکت مرکبها از آن در تنگ ورزیدن به تنگ افتاد و صلح گونه
در میان آورده ناکام بازگشت و نیز از جانب شمال دریای خجند که سلطان
محمود خان روی نهاده و اخسی را فرو گرفته بود جهانگیر میرزا را در آن حضرت
با جماعتی از امرای دولتخواه در آنجا حضور داشتند و بدافعت او کوشیدند تا او را
رنجور و ناکام بولایت خودش بازگردانیدند و پادشاه مظفر و منصور گردید و
بر این گونه تا مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتای و اوزبک
جنگهای بزرگ بپای برده و در این مدت سه کرت سمرقند را بزور شمشیر
انتزاع کرده یک مرتبه در سال نهصد و سوم روی داد که بایسنغر میرزا پسر سلطان
محمود میرزا از اندجان بیامده بود و فتح دوم در عهد شیبک خان در سال نهصد و
ششم روی داد و چون شیبک خان در سال نهصد و هفتم کشته گشت از آنجا که

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

مشیت ایزدی بر آن تعلق داشت که حضرت شاهنشاه را از اقلیم هندوستان کامیاب بسازد و در ملک غربت برات کامرانی و عزت رساند لاجرم آنحضرت را در مواطن اصلی انگونه کلفت اتفاق افتاد که توقف در آن اماکن را با ناموس دولت موافق ندید و ناگزیر با معدودی بجانب بدخشان و کابل روی نهاد و چون ابدخشان نزدیک شد تمام مردم خسروشاه که والی بدخشان بودند بملازمت حضرت بیرون شتافتند خسروشاه بزرگ تقصیری بزرگ ورزیده و عم زادگان آنحضرت بایسنغر میرزا را شهید کرده و سلطان مسعود میرزا را در هر دو دیده میل درکشیده و اینوقت از در ناچاری بملازمت آنحضرت روی آورده بود آن پادشاه دریادل از اعمالش درگذشت و فرمان کرد تا آن تیره روزگار از اموال و ذخایر خود آنچه که خواهد برگیرد و بخراسان رود خسروشاه اموالی بسیار از طلاآلات و مرصع آلات بار کرده با بسیاری از نفایس اجناس بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بدخشان را بنظم و نسق بداشت و بکابل حرکت فرموده و در این وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون شهر کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا که عم زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود ماخوذ داشته بود چون از وصول رایات سلطنت آیات مستحضر گردید متحصن گشت و از پس روزی چند امان طلبیده با مال و اسباب بسوی قندهار روی نهاد و نزد برادرش شاه بیگ جای کرد و کابلستان در اواخر ربیع الاخر سال نهصد و دهم بتصرف اولیای دولت درآمد و از آن پس در سال نهصد و یازده آن پادشاه ممالک‌گیر قندهار راه سپرد و قبایل قلات که از مضافات قندهار است در تحت اطاعت درآمدند و نظر بپاره مصالح ملکی از عزیمت قندهار منصرف گردیده بکابل مراجعت فرمود و در بهار این سال زلزله بس عظیم کابل را در سپرد و در اطراف قلعه و کنگره‌های بالای قلعه و شهر را فرو گرفت و خانه‌های موضع پغمان بکلی از هم بریخت و آن هیجان تا بچنان شدت گرفت که در یک روز سی و سه مرتبه زمین بجنبید و تا یکماه شب و روز امتداد داشت و جایی بزرگ را تباه ساخت در میان پغمان و بیک توت پاره‌ای زمینی عریض را به اندازه یک تیرانداز درازی درهم شکافت

چنانکه

احوال ظهیرالدین محمد بابر شاه هندی

چنانکه چشمه‌ها پدیدار شد و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ طول مسافت است زمین را آنچنان درهم برشکافته بود که چون چشمه می نمود و در آغاز زلزله گرد و بادها از سر کوهسار برخاست و در همین سال نیز زلزله عظیم گشت و نیز از سوانح این سال آن بود که شیبک خان گنگر با آهنگ خراسان بتاخت سلطان حسین میرزا به دفع بیرون تاخت و سید افضل پسر میر سلطانعلی را با تحفه‌های قوم حضرت فردوس مکانی بفرستاد آنحضرت در محرم نهصد و دوازده به یاری وی رهسپار گشت در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا مسموع شد و حضرت فردوس مکانی از عزیمت نگذشت و مردم خراسان از فرزندان او میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا را مشترکا بتخت سلطنت نشانده بودند و هشتم جمادی الآخر سال مذکور آن حضرت را در مرغاب با ایشان ملاقات افتاد و در رجب اسند عا در هرات نزول نمود و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهدت نفرموده در هشتم شعبان این سال روی بدارالملک کابل نهادند و در عرض راه خبر رسید که محمد حسین میرزا دغلت و سلطان سنجر برلاس گروهی از مغولان که در کابل مانده بودند روی با خود آورده سلطان حسین میرزا نسبت بآن حضرت غدری براندیشیده و کن بعضی از امراء در حراست کابل اهتمام ورزیده اند بمجرد استماع این واقعه اتفاق و اسباب را بجهانگیر میرزا که اینوقت رنجور بود سپرده با معدودی از عقبه هندوکوه که از برف انباشته بود در نهایت صعوبت عبور فرموده سرکاران در کنار کابل باز رسیدند و آن از این گونه جنبش و صولت بیناک شده در گوشه اختفا بخزیدند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از تخت نزد شاه بیگم که در کلان بیبی خود که باعث برداشتن چادر بود درآمد، زانو ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمود. و چون از زن بسیار در اضطراب بود پادشاه به نقش ادب گشوده و فرموده بسیار احترام و در کنار او نشست و بنوازش خواب زبانید بود که مهرنگار خانم که خاله زاده آنحضرت بود و مینماید آنحضرت او را دریافت و از جریرت محمد حسین میرزا درگذشت و رخصت فرمود تا بخراسان شود و نیز بشفاعت ایشان از گناه خان میرزا چشم برگرفت و اجازت سفر قندهار بداد و سال دیگر آهنگ قندهار فرمود

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

و با لشکران آنجا شاه بیک پسر ذوالنون ارغون و برادر کهترش محمد مقیم محاربه عظیم در
افکند خانزاده بملازمت حضرت پیوست و آنحضرت هشیار را با ناصر میرزا که برادر
کهتر جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل بازگشت و شاه بیگم و خانزاده را جهت
بدخشان داد خان میرزا از در اطاعت بحکومت بدخشان روز پیرد تا در سال نهصد و
شانزدهم پیغام فرستاد که شاه بیک خان [؟] کشته اند مناسب چنان است که بانجانب
نهضت فرمایند لاجرم در شوال امسال بدانسوی روی نهاده با جماعت اوزبک
محاربات عظیم روی داد و هر گاه نصرت با آنحضرت بود تا در مرحم در نیمه شهر
رجب سال نهصد و هفدهم سمرقند را مسخر فرموده هفت ماه بفرمانروایی گذشت
و در شهر صفر نهصد و هجدهم در کول ملک با عبدالله خان نبرد عظیم در سرد
بحصار در آمد و دیگر بار باتفاق نجم بیک در پای قلعه غجدوان با اوزبکان جنگی
بزرگ پیوست نجم بیک کشته آن حضرت متوجه کابل شد و بار دیگر تسخیر
ممالک هندوستان را پیش نهاد خاطر ساخته چهار نوبت تیغ انگند و در پی نهاد
و بسبب بارها حوادث مراجعت فرمود دفعه پنجم در شعبان نهصد و دهم [؟]
با دام چشم و جگد لیک از خیر گذشته بود در واقعات بابری که آنحضرت بزبان
ترکی نوشته اند مسطور است که چون از کابل بادینه پور رسید ولایت گرم سیر
و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بوجود رسیدن عالم دیگر در نظر آمد
گیاه دیگر و درخت بروش دیگر و وحش و طیور آن بروش دیگر و راه و رسم
ایل و اولوس بروش دیگر و موجب تحیر بود ناصر میرزا در این منزل برکاب
پیوست در منزل جسم مجلس مشورت منعقد گشت که موکب عالی از دریای سند که
مشهور به نیلاب است بکدام گذر برسد و بگذرد لکن این امر در توقف افتاده بجانب
کهت توجه فرمودند و بعد از آنکه آنجا را بتاخت و تاز در سپردند بنگش و بنو
را بتاخت گرفتند و از آنجا بعیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر در پیکر [؟]
برکنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول کرد و از آنجا بجلد [؟]
کی و از [؟] چند منزل بسر ده بشهر غزنین و در ماه ذیحجه ساحت کابل از مقدم
آن پادشاه ذیجاه رونق گرفت بار دوم در شهر جمادی الاولی بسال نهصد و …



احوال ظهیرالدین بابر پادشاه هندی

موکب سلطنتی از راه خورد کابل بعزم هندوستان روی نهاد و طی راه و منازل بسبب
عدم توافق پاره امرا و همراهان از آن عزیمت فرو نشسته دیگر باره بکابل مراجعت فرمود
و در این راه سپاه برفی که بالای باد یغ واقع شده بود تاریخ این عبور مشهور گشت
و تا آن زمان اولاد آنحضرت را میرزا میخواندند در این تاریخ فرمان کرد که آنحضرت
را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال ولادت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه در بالا ارگ کابل رو داد
چنانکه در جای خود مسطور خواهد گردید مرتبه سیم روز دوشنبه غره ماه محرم سال
نهصد و بیست و پنجم که بجانب بجور روی آورده بودند در اثنای راه زلزله عظیم در
افتاد و تا نیم ساعت نجومی امتداد یافت و سلطان علاء الدین سوادی بملازمت
آنحضرت مفاخرت یافته در اندک زمانی قلعه بجور را بتصرف در آوردند بخواجه
کلان بیک پسر مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت عمر شیخ میرزا بود عنایت
فرمود و این خواجه کلان بیک راشش تن برادر بودند که بجمله در اخلاص آنحضرت
جان خود را نثار کردند و خواجه از کمال عقل و فراست منظور نظر حضرت گیتی
ستانی فرد و سرآمد زمانی بود چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی
پیش نهاد خاطر بود و طاوس خان برادر خود و شاه منصور که از بزرگان رجال یوسف
زئی بود زبان بعجز و انکسار برگشوده و پادشاه از این عزیمت باز نشست
و بجانب هندوستان روی نهاده با مداد روز پنجشنبه شانزدهم محرم از آب
عبور فرموده نزدیک کچه کوت در جانب شمال کوهی که مشهور بکوه جود است
نزول فرمود و در اواخر روز در شیخ [؟] بهره بر کنار آب بهت فرود گشته و اهالی
و ادوان [؟] از آنجا خود و بهند و بیک عنایت فرموده آن ولایت نیز مسخر فرمان
شد و خوشاب را بشاه حسین بهره با مداد هند و بیک معین شد و ملا مرشد
را مامور ساخت تا بدرگاه سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه
بر می گذشت که بجای پدر فرمانفرمای مملکت هندوستان بود در رسالت رود تا
بنصایح و موعظت و زبان برگشاید دولتخواهان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه داشته
از کمال جهالت بی نیل مقصود معاودت داد اتفاقا روز جمعه دوم ربیع الاول

جزتولد فرزند سعادت پیوند را بیاوردند چون متوجه تسخیر هندوستان بودند
این خبر را بفال میمون گرفته او را هندال نامیدند یکشنبه یازدهم ربیع الاول
بسبب پاره مصالح هند و بیگ را در بهره بنهاده بطرف کابل مراجعت نمود و پنجشنبه
سلخ ربیع الاول شهر کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر
هند و بیگ از عدم مبالات بهره را گذاشته بکابل آمد و بر این گونه روزگار بر گذشت
تا در روز جمعه غره صفر بسال نهصد و سی و دوم که آفتاب در برج قوس بود به تسخیر
هندوستان روی نهاد قندهار را با میرزا کامران مسلم داشته و هم فرمان کرد از امور کابل خبر
باشد و لاهور و بعضی بلاد عظیم هندوستان مسخر فرمان گشت و در هفدهم صفر که در باغ
وفا نزول کرده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان
با لشکر خود آمده به تقبیل پیشگاه جهانبانی نایل گردید و هم در این روز خواجه کلان
بیگ از غزنی ملازم حضرت گشت و غره ربیع الاول این سال از آب سند
عبور داده دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و جز آن از ملازمان
حضور بگذشت و از بالای جهلم از آب بهت را نوشته و نزدیک بهلول پور از
آب چناب عبور فرموده روز جمعه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت
لوای نصرت آیت را فراشتند و بخاطر سلطان مظاهر بگذشت که سیالکوت
را ویران ساخته در بهلول پور آبادانی نمایند و چون کلانور نزول فرموده بود
محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بجوانب لاهور قیام
داشتند به تقبیل آستان سلطنت چنان نایل شدند روز شنبه بیست و چهارم
ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح گشت و اموال
و اسباب بدست افتاد و کتابهای غازیخان که در این قلعه بود بسیار و روند پاره را
بحضرت جهانبانی عنایت و برخی را برای ارمغان میرزا کامران بقندهار فرستادند
و چون بعرض رسانیده بودند که حمید خان حاکم حصار فیروزه از مقام خویش قدری
جلو را نه پرداخته روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب پادشاهی از آنجا
کوچ کرده در کنار کوی فرود گردیده بود فرمان شد تا حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون
باتفاق جماعتی از امرای درگاه بدفع او بیرون شوند حضرت جهانبانی با فیروزمندی

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

رفت و باندک توجهی لوای فتح برافراشته روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر
موکب فیروزی کوکب باز شد و آنحضرت در پاداش این خدمت حصار فیروزه را
با توابع و نواحی آن که یک کرور می شد بعلاوه یک کرور نقد بحضرت جهانبانی
عنایت فرمود و بجانب گنج بر کوچ را متوجه شد در این اثنا خبر رسید که سلطان ابراهیم
با یک لک سوار و هزار فیل از پیش میآید و هم معروض افتاد که داود
خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده
پیشتر میرسند لاجرم فرمان رفت تا در روز یکشنبه هیجدهم جمادی الاخری
جمعی از دلیران امرا تدبیر آن جماعت را بر گیرند آنروز دلیران (?) پیکر
بیتاخته و جنگ در انداخته و مظفر و منصور گردیده جمعی کثیر را اسیر کرده و بیراکنده (?)
شمشیر ساخته و حاتم خان را زنده دستگیر نموده با هشتاد تن بدرگاه نصرت
پناه فرستادند و فرمان شد تا جمله را تباه ساخته کرده و نهاب ایشان آوردند و تمامی
عظمی مامور گشت که ارابها را برروش روم با زنجیر و خام گاو که بصورت
ارمغی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ
توانند انداخت در روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری شهر پانی پت محل نزول موکب
پادشاهی گردیده در آنجا ترتیب لشکر و آلات نبرد را بداوند سلطان ابراهیم
با لشکر گران در شش کروهی شهر عرصه نبرد آراسته و در آن هفت که موکب
پادشاهی در پانی پت اقامت داشت هر روز دلاوران سپاه و گردان
کینه خواه بکنار اردوی مخالف رفته با دسته از لشکر مخالف جنگ در
انداخته پیوسته غلبه میکردند تا آنکه روز جمعه هشتم شهر رجب سلطان ابراهیم
با لشکر گران و فیلان پرشکوه روی بلشکرگاه پادشاهی نهاد و حضرت گیتی ستانی
نیز لشکر بیاراست و هم که در میدان نبرد برابر آمدند

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
با سلطان ابراهیم ملک هندوستان

حضرت گیتی ستانی با تاییدات آسمانی صفوف لشکر بیاراست میمنه و میسره و قلب

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

وجناح را بصفوف ابطال رجال و شجعان آهن چنگال مرتب ساخت حضرت جهانبانی
نیز با دو سه از جنگ آوران کینه‌خواه در انتها جای داشت آنگاه از جانبین آهنگ نبرد و با
هندوستان آغاز محاربت کرد. جنگی سخت در میانه رفت و حضرت گیتی ستانی را که
بخت قوت گرفت و فتح و نصرت را پای استقامت بلغزید یکباره در هم شکست سلطان
ابراهیم نیز در این جنگ و جوش در کوشش نادانسته بقتل رسید و جمعی کثیر از
افغان دستخوش تیغ و سنان شدند و در آنجا که سلطان ابراهیم مقتول شد پنج و شش
هزار تن کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب افزون از یک نیزه جانب
ارتفاع سپرده بود که آغاز جنگ نهاده بودند و در اینروز فرو ز آمدند چنانکه در زمان
سلطان محمود غزنوی هندوستان را خراجگزار فرمان داشت و هم ملوک سمرقند
و دار المرز و خوارزم سر با طاعتش نهادند و سپاهش از یک لک افزون بود و مملکت
هندوستان از یک فرمانگذار مستقل نبود و هیچیک با هم اتفاق نداشتند و نیز
چون سلطان شهاب الدین غوری به تسخیر ممالک هندوستان روی نهاد و یکصد و
بیست هزار سوار جوشن پوش برگستوان‌دار داشت در آن وقت نیز در این سواد اعظم
یک فرمانگذار با استقلال نبود خراجگزار اگرچه را درش سلطان غیاث الدین داشت
از حکومت وی سر بیرون نداشت اما حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در گزر
چون بعرض سپاه فرمانند طول لشکر گاهش شش فرسنگ بود و هر فرسنگی را
دوازده هزار سوار احاطه کند پس سوای نوکر هفتاد و دو هزار سوار بوده
و عرضش که محل ایستادن نوکر است دو گروه بوده و مخالف ایشان ملو خان ده هزار
سوار و یکصد و بیست فیل داشته است و با این حالت و این کثرت از اردوی
حضرت صاحبقرانی جمعی اندیشناک بوده اند و آنحضرت چون این دغدغه را در سپاه
خود مشاهده فرمود بفرمود تا از شاخهای درخت در پیش روی لشکر حصاری
آوردند و در پیش آن خندقی بکندند آنگاه گاو و گاومیش بسیار مقابل یکدیگر داشته
کردنهای آنها را با چرم گاو بر هم بسته خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند و فرمودند
که پیاده روان از آنگاه داشته تا هنگام حمله وری و در آمدن فیلان آنجمله را در سر
راه افکنند و در رکاب حضرت گیتی ستانی که عازم فتح مملکت هندوستان شدند از سپاهی و جوان

افزون

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

افزون از دوازده هزار تن نبوده اند و از این غریبتر آنکه ولایت آنحضرت جز
بدخشان و قندهار و کابل نبود و آنقدر فایده که مدد خرج سپاه باشد عاید نگشت بلکه گاهی برای حفظ
حدود و ثغور خرج از دخل افزوده میگشت و با چون سلطان ابراهیم پادشاهی که در یک
یک لک سوار و هزار فیل جنگی با خویش داشت و از بهره تا بهار در تحت امرش اندر بود
چون تاییدات ایزدی مساعد گشت چنان فتحی عظیم و امری دشوار با نجام و سهولت گذشت
با جمله حضرت گیتی ستانی بشکرانه این فتح نامدار پیشانی بخاک سود و مردمان را بانواع
انعام و اکرام شاد کام فرمود و از این بدیع تر فتحی است که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
را در عرصه هند نمودار گشت چه با سه هزار تن مردم سپاهش سلطان سکندر سور که
از هشتاد هزار تن لشکرش افزون بود جنگ بداد و هندوستان را بچنگ در آورد و
از این غریبتر فتوحات حضرت ظل اللهی است که بتاییدات ایزدی هندوستان را با معدودی
سپاه از حیطه تصرف گردنکشان روزگار بیرون آورد چنانکه در جای خود مسطور
آید در هنگام فتح برحسب حکم پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان
بیک و امیر محمد کوکلتاش و جمعی دیگر با ایلغار بطرف دار الملک آگره که پای تخت سلطان
ابراهیم بود حرکت نمودند تا خزاین را محفوظ و اهل شهر را که ودیعت یزدانند
بشمول الطاف پادشاهی مسرور نمایند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و جمعی دیگر
از اعیان سپاه را امیر فرمود تا بدهلی رفته پاس خزاین و دفاین آنجا را داشته
رعایا و سکان آنسامان را بنوید عواطف سلطانی مستمال دارند و هم در آن ایام فتحنامها
نوشته بجانب کابل و بدخشان و قندهار بفرستادند و خود با فیروزی و اقبال روز
چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده
و در آدینه بیست و یکم شهر مذکور دار السلطنه آگره را محل وصول چتر سلطنت و فیروزی
گردانیدند و تمامت خورد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی
بهره یاب شدند و نیز والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم مشمول عنایت گردید
اموال و خزاین خاصه ایشان را بایشان باز گذاشته و بر این جمله افزون مبلغی بزرگ
در سیورغال والده سلطان مقرر فرمود و نیز با اقربای او با مثال این ابواب
حسن معاملت ورزید چندانکه مملکت بآسایش و رفاهیت با رامش پیوست و چنان افتاد

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیشتر بدار السلطنهٔ آگره نزول کرده الماسی که ده مثقال
وزن و به تشخیص گوهرشناسان خراج عالمی در بها داشت و میگفتند آن گوهر گران بها از خزانهٔ
سلطان علاء الدین بدست افتاده در حضرتش پیشکش کردند حضرت گیتی ستانی برای خوشنودی
خاطر ایشان قبول و دیگر باره بایشان عنایت فرمود و در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر رجب
جلوس فرموده بذل و اعطاء گنجهای کهن که پادشاهان زمین گرد آورده بودند توجه کرده هفتاد
لک سکهٔ زری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی بخشید علاوه یک گنج خانه بدون تحقیق اینکه
مقدارش تا چه میزان است بآنحضرت عنایت رفت و امرای پیشگاه جهان پناه را هر یک بتفاوت
مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک سکه عطا فرمود و جمله سپاه را و سایر ملازمان
زیاده از حالت و رتبت خود بصلات بنده اختصاص یافتند هیچکس در آن اردو بجای نماند که از
نصیب وافر بهره یاب نشد آنگاه برای شاهزادگان و نونهالان بوستان سلطنت و کامکاری
که در کابل و قندهار و بدخشان جای داشتند از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا کرده باین
ترتیب بفرستادند هفده لک سکه برای کامران میرزا و پانزده لک تنکه از بهر محمد زمان میرزا
و همچنین برای عسکری میرزا و هندال میرزا و تمامت مخدرات حرم عصمت شیم و در باری دودمان
سلطنت و دیگر امرا و ملازمان که در آن زمان از پیشگاه گردون پناه غایب بودند هر کس را
بحسب رتبت و مقام از جواهر نفیسه و اقمشهٔ نادره و زر سرخ و سفید مقرر داشتند و از برای
منسوبان سلطنت چنانکه در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی
بفرستادند و نیاز بقعه ها و مزارات بزرگ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذورات
تقدیم کردند و هم مقرر گردید که تمامت متوطنان کابل و حدود و در یک وقت بدین
از مرد و زن و خرد و کلان یکی یکی شاهرخی باز رسانند و هیچیک از خواص و عوام را از نوال
احسان بی بهره نگذارند اگرچه با چنین فتح و چنین بخشش و سخا مانند دهلی و اگره جای هیچ
اختلاف نبود و لکن قلت مجانست علت عدم مؤانست اهل هند گشت و اطراف
و جوانب را مخالفان از دست نگذاشتند چنانکه حصار سنبل را قاسم سنبلی داشت و در
قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میکوفت و میوات را حسن خان میواتی داشت و
در فتن مخاصمت میافراشت و دهلپور را محمد زیتون بحکم سلطان ... نزد منازعت بپا داشته
حصار گوالیار را بتاتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود و رابری را حسین خان لوحانی

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت می نمود و دهلپور را که به اگره متصل است
معروف بنام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و قنوج و سایر بلاد دیگر آنطرف
دریای گنگ واقع شده است افغانان بسرکردگی نصیر خان نوحانی متصرف بودند و معروف
فرملی که با سلطان ابراهیم نیز منازعت و مخالفت داشتند با ایشان یار بوده و ایشان بعد
از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیاری از دیگر ولایات را بدست آورده یک دو کوچ
پیش آمده بهار خان پسر دریا خان را بپادشاهی برداشته سلطان محمدش لقب کرده
بودند و در امثال که عرصهٔ اگره محل خیام سپهر احتشام بود هوا گرم شده و شدت
سموم و باد نیز ضمیمه گشت از این رو جمعی کثیر بترس و هم افتاده فرار نمودند و تنگی
معیشت موجب وحشت خلقت گشت و امرای پیشگاه خیال صواب شمردند که از
هندوستان بکابل باز گردند و برخی بدون اجازت مراجعت گرفتند و امراء کهن
کلمات غیر ممتحن در حضور و غیبت میراندند حضرت گیتی ستانی تغافل فرموده با نظام
مملکت اشتغال داشتند تا گاهی از خواص حضرت نیز اظهار از ضجار و نفرت معاینت
رفت حضرت گیتی ستانی اعیان دولت و ارکان مملکت را حاضر حضرت ساختند بانواع
نصایح و موعظت مبادرت فرموده باز نمود که چیست گیتی را که با چنین زحمت و کلفت
بدست آورده ایم چنین آسان از دست دادن بیرون از رسم سلاطین جهانگیر است
بباید بحبل المتین توکل چنگ در انداخت و هر کس را آنجا اقامت نباشد رخصت
معاودت دارد ما را بحضرت احدیت توکل است و در اینجا اقامت خواهیم داشت
ارکان دولت چون این کلمات استماع کردند از صمیم قلب به اقامت یکجهت شدند
خواجه کلان که خواستار مراجعت بودند اجازت بداد و ارمغانی و سوغاتی
که بهرهٔ شاهزادگان کامکار و دیگر خاصان درگاه بود در مصاحبت او مقرر و غزنین
و گردیز و هزارهٔ سلطان مسعودی نیز بدو تفویض گشت و مهمیران ... رخصت
کابلستان یافت و در روز پنجشنبه بیستم شهر ذی الحجه خواجه مذکور اجازت یافت
که راه برگیرد و در اینجا باشد و حضرت گیتی ستانی با توکل بایزد سبحانی شهر اگره را که مرکز
مملکت هندوستان است مستقر خلافت فرموده چنان بانتظام سپاه و رعیت رفته رفته
بسیاری از امرای هندوستان بملازمت خدمت شتافتند از آنجمله شیخ گهورن

جلد اول از کتاب مجمع مظفری

دولت حضرت استظهار یافت و سرافرازی حاصل گشت تا بدرگاه گیتی‌پناه پیوستند و بعواطف
پادشاهانه کامیاب شدند و دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و قاضی جیا که از امرا
داران نامی بودند شرف خدمت دریافته از الطاف شاهنشاهی بهره‌یاب شدند و بفیروز خان از
جونپور یک کرور رنگه و محمود خان بتخواه معین عنایت شد و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور
عطا رفت و بمحمود خان از غازی پور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه
و از عید شوال روز پنجشنبه بر گذشته بود که در دار الخلافه آگره در عمارات سلطان ابراهیم
جشنی عظیم برپا نمودند و عام و خاص را از بذل اموال شادکام ساختند و ولایت
سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر گشت و حصار فیروزه که سابقا بآنحضرت اختصاص داشت
همچنان بدو مسلم گشت و امیر هندو بیگ بوکالت آنحضرت بحکومت آنحدود منصوب گردیده و امیر
مذکور با جمعی از دلیران دربار بآنجا رفته و دست پیکار گشوده از گرد مخالفان برداشت و آسوده بنشست

مشورت فرمودن حضرت گیتی‌ستانی و برداشتن نهانی حضرت جهانبانی یورش شرق اودیرا

چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه آگره امور انام را در تحت انتظام درآورد
و انام را از وفور بذل و انعام شادکام ساخت و نوبت باران بپایان رفت و هنگام
جولان میدان و جنبش گردان نمودار گشت حضرت با دانشمند و امرای ارجمند مجلسی بمشورت بیاراست
و از یورش آوردن بنگاله و مدافعت نوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار
از قنوج بیشتر تاخته اندیشه مخالفت داشتند و هم یورش بردن بطرف غربی از
و استیصال رانا سانگا و استیصال او که سخت ستیزه‌مند گردیده و حصار کهنبار را بتازه بتصرف
آورده و آهنگ فتنه و فساد داشت سخن درمیان نهاد بعد از استشاره بسیار اتفاق رای در باب
بر آن اتفاق یافت که چون رانا سانگا هم وقت بعرض عرایض اطاعت آمیز پرداخت اگر قلعه
کهنبار را از حسن ولد مکن که هنوز بتعلق شهزادگی نایل گشته تا خود داشته باشد
بر عدم انقیاد و دولتخواهی وی حمل توان کرد و استیصال حال او را بباید نمود بلکه اکنون
دفع نوحانیان و حرکت بجانب شرق لازم است و برحسب استدعای حضرت جهانبانی انجام
این امر بذمت وی محول گردید و جمعی از امرای درگاه که بتسخیر دهلپور و آنحدود تعیین آمده

بوده

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

بودند که آن ولایت را از محمد زیتون که از قبل سلطان حسین لاهس سپرده بود بر سر بیانه روند
فرستاده شد و در رکاب حضرت جهانبانی رهسپار گردیدند و هم گروهی از امرا که بدفع قطب خان
افغان که در چند واتاوه علم مخالفت برافراخته متمکن شده بودند بملازمت رکاب حضرت
جهانبانی مامور گردیدند و روز پنجشنبه سیزدهم ذی القعده از دار الخلافه بیرون آمده جاده
راه سپرده نصیر خان که در جاجمو سپاه انجمن ساخته جا گرفته بود چون تقرب رایات نصرت آیات
را بدانست فرار کرده از آب گنگ گذشت و بولایت جدید اندر شد موکب پادشاهی
نیز روی بجدید آورده آن ولایت را نظم و نظام بداشت جانب جونپور و آنحدود رانده
و در آن ملک را آراسته و معمور ساخته هنگام مراجعت موکب پادشاهی قتلغ خان شیروانی
که از امرای بزرگ هندوستان و پدرش از سلطان ابراهیم بخطاب اعظم همایونی مفتخر
بود بملازمت درگاه حضرت جهانبانی مباهات جست و مقرر گردید که در رفاقت سید مهدی
خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی‌پناه شوند و انبار گشت نیز بعنایات خسروانه و خلعت
مفتخر گردیده و مواجب پدرش در حق او تقریر یافت و یک کرور و شش لک تنکه بنام
او عنایت شد و میخواست بخطاب پدر مفتخر آید آنرا بخطاب خانجهانی گردیده بجاگیر حضرت
فرمودند و محمود خان پسر شیخ بملازمت حضور سرافراز شد و حضرت گیتی‌ستانی
بدار الخلافه آگره امور جهانبانی اشتغال داشت و در محرم سال نهصد و سی و سوم از
کابل خبر دادند که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده حضرت جهانبانی فرزندی
پدید آمد حضرت گیتی‌ستانی نامش را محمد فاروق نهاد لکن جهان بپرداخت

بیان برخی از سوانح استیصال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانگا و وصول جهانبانی بحضرت گیتی‌ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان شد که حضرت جهانبانی بدرگاه گیتی‌ستانی
روی کرده جونپور را به بعضی از امرا باز گذارد و هم در استیصال رانا سانگا لشکری
گران از هندو و مسلمان فراهم کرده قدم جرات پیش نهاد محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار
داد بدفع او مامور شد و نیز در این سال نظام خان حاکم بیانه بتوسط شیخ البرکات
امیر رفیع الدین صفوی مادراک حضور پادشاهانه نایل گردیده و قلعه بیانه را بامرای کما

سلطانی تشویش نموده تاتار خان نیز کوالیار را تقدیم نموده به تقبیل آستان خسروانی
افتخار یافت و محمد زیتون نیز دهپور را بکارگذاران دولت باز گذاشته خود بملازمت
حضرت سلطانی مباهی گشت و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور در سلطان ابراهیم
آهنگ مخالفت پیشنهاد خاطر کرده لکن بسلامت برست و بد اندیشان بسزای کردار گرفتار
شدند اما از آنسوی چون فرمان احضار حضرت جهانبانی وصول یافت شاه میر حسین میر
سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از زمرهٔ
پا فکان آستان سلطنت بنیان بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته روی بدرگاه
گیتی پناه آوردند و شیخ بایزید را با اوده معین نموده و چون عالم خان در کالپی متوقف بود
و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ در شریعت سلطنت واجب بود لاجرم عبور عساکر را
بدان سوی لازم شمردند و بوعد و وعید و بیم و امید او را در سلک بندگان
آستان در آورده با خود همراه داشته روز یکشنبه بیستم شهر ربیع الآخر در چهار باغ دار الخلافهٔ
آگره که به بهشت هشت موسوم بود به تقبیل آستان گیتی ستانی نایل گردید و در همین روز خواجه
دوست خاوند از کابل فرا رسیده مورد احسان گشت و در این ایام از مهدی خواجه که در
بیانه بود از شورش رانا سانکا و قصد او به آنجا اخبار میرسید

مبارزت حضرت گیتی ستانی فردوس آشیانی با رانا سانکا و نمایش آیات فتح و فیروزی

حضرت گیتی ستانی فردوس آشیانی روز دوشنبه نهم شهر جمادی الاولی بعزم خمود نایرهٔ
فتنهٔ رانا سانکا از دار الخلافهٔ آگره بنکوجید و اخبار متواتر گشت که آن تیره روزگار با
گران در حوالی بیانه تاخت نموده اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسیده و امیر کته
بیگ مجروح افتاده است پادشاه گیتی پناه روز پنجشنبه بسیج ساخته جانب راناسانکا
در عرصهٔ مندهاکر که در میان آگره و سیکری است نزول فرمود و باندیشهٔ آنکه دشمن تازه
و آب فتحپور را متصرف شود روز دیگر باستعجال متوجه شد و از آنجا در طلب مهدی خواجه
و دیگر امرا که در بیانه بودند فرستاد دیگر روز فرستادگان رسیدند و معروض داشتند
که لشکر مخالف از بسیاری پیشتر آمده اند و همین روز مهدی خواجه و سلطان محمد میرزا

و سایر امرا که در بیانه بودند وارد لشکرگاه شدند و همه روز طلایهٔ لشکر و قراولان سپاه بدست برد
لشکر مخالف می‌تاختند و بنوازش خبر فتح ملازمین می‌شدند روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخره سال نهصد
سی و سوم در نواحی موضع خانوه که از سرکار بیانه و حوالی کوهی که در دو کروهی لشکر مخالف
اردوی پادشاهی فرود گشته بود رانا سانکا با لشکری گران قدم پیش نهاده چنانچه آنحضرت
در واقعات خود بالکل و بیان خود رقم فرموده است که بقاعدهٔ هندوستان یک
لک ولایت را لکه هزار سوار و کرور را ده هزار سوار میخوانند و ولایت رانا
سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد ببلاد و جمعی کثیر از سران و سرداران
سپاه که هیچیک از ایشان در هیچ از نگاهی سر بفرمان کسی نگذاشتند بفرمان آمدند و در جمیع
لشکر ش شدند چنانچه صلاح الدین حاکم رایسین و سارنگپور و چندیری سی هزار سوار
و راول اودی سنگ باگری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی
حاکم میوات دوازده هزار سوار و بهارمل اندری چهار هزار سوار و نرپت هادا
هفت هزار سوار و ستروی کچی شش هزار سوار و برسنگ دیو چوهان چهار هزار سوار
و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف
ده هزار سوار با خود همراه ساخته بود و چنانکه تمامت مردم مخالف بدو لک و یک هزار
پیوسته بود بالجمله چون از وصول سپاه مخالف بعرض رسید حضرت گیتی ستانی به ترتیب عساکر
نصرت مآثر مشغول و موکب خاص شهریاری در غول متمکن گردید و الکائین و یساول و قنبه
و جناح را با امرای کبار پیراست و بر قانون جنگ آوران روم برای نهادن تفنگ
اندازان که در پیش سپاه جا داشته صفی از ارابه مرتب ساخته با زنجیر اتصال دادند
و نظام الدین علی خلیفه به ترتیب و انتظام این صف مامور شد و سلطان محمد بخشی از ایجاد
و ارکان افواج قاهره را در محل خود برقرار داشته برای استماع اوامر پادشاهی در حضور
اقدس بایستادند و یساولان را باطراف و جوانب برای ابلاغ اوامر مطاعه در
ضبط و ربط عساکر برداران سپاه روانه گردید و چون ترتیب صفوف لشکر و صفوف
مردم پرخاشگر بانظاری که شایسته بود بانجام رسید فرمان شد که بیرون از حکم پادشاهی
هیچکس قدم از قدم برندارد و چون پاسی از روز برگذشت نایرهٔ اشتعال از جنگ جوشیدن
تابنده برنشست از تکاپوی دلیران جنگجوی و هیاهوی کندآوران گنبد پیروزه زرد

جلد اول از کتاب مختصر مفصل

زمین دوبوده در زمان افتاده جوانغار مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش کرده حسن بیگ
سلطان بفرمان سلطان بکمک یاری ایشان رفته و دست بردی نموده از هم نبرد چنانکه مخالفان
عقب نشاندند و این فتح بنام او بلند آوازه گشت و مصطفی رومی از قول حضرت جهانبانی ارابها
پیش آورده بگلوله تفنگ صفوف مخالف را چنان برهم شکست که بهادران را فرصت ساخت
و بسیاری از مخالفان را بهلاکت و دمار نکونسار ساخت و چون افواج مخالف گروه از پی گروه
میرسیدند حضرت جهانبانی نیز سپاه را جوق جوق بمدد میفرستادند و بسیار مخالف
چندین کرت بر سپاه پادشاهی حمله ور گردیده جنگجویان لشکر حضرت از برچه و تیر و کمان
دیگر همراه بخنجر و شمشیر آن از میان بیدار شدند و سوسمانکه ورنم ترکمان برجب
فرمان قضا توامان از دنبال ایشان تاخته و گروهی از امرای لشکر یاری ایشان
شتافته و دیگر امرا نیز از جای در آمدند و زمین زمان را از خون دشمن پا افشردند چون
زمانی کارزار و گردش بازار پیکار از بسیاری دشمن امتداد یافت بلا زمان خاص
پادشاهی که در پس ارابه چون شیر در زنجیر مهیا بودند فرمان شد که از راست و چپ قول
بیرون تاخته شده و محل تفنگ افکنان را در میان لشکر مقرر داشته از هر دو جانب
جنگ در افکنده آن جماعت داد مردی بدادند و از ضرب شمشیر و افکندن تیر دشمنان
را مجال ندادند و سلطان که دلیری جنگجوی بود با توابع خود در پیش قول ایستاده و درمردی
و مردانگی آثار بزرگ نمودار ساخت اینوقت فرمان شد که ارابهای قول پیشتر روان
شوند و آنحضرت بنفس نفیس روی بدشمن نهاده چون سپاهیان اینجا را انگاشته شدند چو
دریای شرر بار موج زدن گرفتند و بر صفوف دشمن حمله ور گشتند در پایان روز
نایره قتال چنان اشتعال گرفت که میمنه و میسره سپاه حضرت پناه میسره و میمنه دشمن کینه خواه
را از جای بر آورده بقلب سپاه مخالف متصل ساختند چون آن جماعت این صورت مشاهده
کردند یکباره بر جانب راست و چپ قول پادشاهی حمله آوردند و سخت نزدیک آمدند جنگجویان
لشکر با دل شیر پرخاشگر شدند و غبار میدان نبرد را از گنبد لاجورد برگذرانیدند و از هر
طرف خون چون رود جیحون روان گردانیدند چنانکه بتاییدات آسمانی سپاه سلطانی
را نصرت افتاده و مخالفان نیز روی در هزیمت نهادند و روی بگریز نهادند و نیم جانی بسلامت
بردند و حسن خان میواتی و جماعتی از سرداران بزرگ ایشان با خاک و خون یکسان شدند

احوال ظهیرالدین محمد بابر شاه هندی

انگاه فرمان شد تا محمد کوکلتاش و عبدالعزیز میر آخور و چند نفر دیگر از پی رانا سانگا بتازند
و حضرت گیتی ستانی برای سجده شکر حضرت رب العزت رو بر خاک نهاده شفقت تعقیب تاختند
مخالفان از مسافتی دراز در پیش براندند و چون سیاهی شب در رسید لشکرگاه پادشاهی گوش عادل
بلند آوازه گشت انگاه از رزمگاه مراجعت کرده پس از ساعتی چند بمنزلگاه رسیدند آنانکه
از دنبال رانا سانگا رفته بودند بی نیل مقصود مراجعت کردند شیخ زین صدر که از
فضلای نامدار بود تاریخ این فتح عظیم را فتح پادشاه اسلام یافت بر کتیبه از کابل نیز همین
تاریخ را نوشته فرستاده بود و در بعضی فتوحات حضرت گیتی ستانی نیز توافق افتاده
بود که دو تن یک تاریخ یافته بودند بالجمله چون چنین فتحی نامدار روی داد برگشت از تعاقب
رانا سانگا فرمان شد و تسخیر میوات را مقدم شمردند و فرمان شد تا تنی چند از امرای
لشکر با جمعی کثیر از مردم پرخاشگر بجانب الیاس خان که در میان دوآب سر بشورش
برکشیده و قصبه کول را فرو گرفته و کچک علی حاکم آنجا را در بند کشیده بود دست زنند
چون بدو نزدیک شدند تاب مقاومت نیاورده از میان برفت و در آن هنگام که موکب
سلطانی بدار الخلافه آگره نزول فرموده او را گرفته بدرگاه گیتی پناه آوردند سزای شورش کارش
نهادند بالجمله موکب سلطانی بعزم تسخیر میوات در حرکت آمد و روز چهارشنبه ششم شهر رجب
بنواحی الور که محل حکمرانی میوات است فرود آمد و قلعه آنجا با تمام حضرت جهانبانی
اختصاص یافت و چون این ملک نیز ضمیمه ممالک محروسه گشت برای انتظام ممالک شرقی بجانب
مستقر خلافت رجوع فرمودند

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آنجا و دو سامان بر ذمت همت جهانبانی لازم بود
و از سال هفتصد و هفده هم که خانزاده بموت طبیعی رخت بدیگر جهان کشید حضرت گیتی ستانی
بدخشان را بحضرت جهانبانی مرحمت فرموده اکثر ملازمان پیشگاه در آنجا بودند لاجرم حضرت
جهانبانی ابوالمظفر نصیرالدین محمد همایون در نهم شهر جمادی الاول در نزدیکی الور بسوی آن
ممالک مامور و رهسپر گشت و در همین ایام متوجه و الا بر استیصال چین افغان که در زمان

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

آشوب را که لکنور را محاصره نموده داشته معروف گشت و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم
بابا قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کرانی
تاتار خان خانجهان را با محمد سلطان میرزا همراه کرده بدان صوب روانه ساخته بیبن و بایزید چون این
خبر بدانستند اسباب و اشیاء خود را گذاشته جان از میان در برده و آنحضرت در اواخر سال
بدار الخلافه آگره باز شده و در سال نهصد و سی چهار بطرف کول کوچ کرده از انجا بکنار
سنبل توجه و در آن کوهستان و کنار شکار فرموده بدار الخلافه معاودت نمود و در بیست
دوم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل بدار الخلافه آمدند و چون اخبار متواتر
میگشت که مندلی رای حاکم چندیری جمعیت فراهم میکند و رانا نیز استعداد و سپاه
میبیند لاجرم متوجه چندیری گردید و حسن تیمور سلطان را با شش هفت هزار تن از جوانان
شمشیرزن از حدود کالپی بر سر چندیری روان ساخته بامداد روز چهارشنبه هفتم جمادی
الاولی چندیری مفتوح شد و فتح دار الحرب تاریخ این فتح گشت و چندیری را با احمد شاه
نبیره سلطان ناصر الدین عنایت فرموده یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت کرده چون
اتفاق افتاده بود که از آن پیش که رایات سلطانی بجانب چندیری در حرکت آید جنگ
افغان نموده لشکر کشی مینمود چون بلرج رسید افغانان از ملازمان حضرت گیتی ستانی
با استحکام آنجا اهتمام ورزیده را با محاصره آنجا مشغول شد تا شبی یکی از بزرگان قصوری
بخواب او در آمد و چنانش تهدید کرد که دهشت زده از خواب برجست و اندامش
را لرزه در برد و تب بر روی چیره گردیده با کمال خجالت مراجعت نمود و در اثنای راه بجگ
جهان را گرفت و عساکر سلطانی از آب بر مانپور گذر می نمود در این حال معروض افتاد که معروف
و بیبن بایزید مستولی شده اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برای پی آمده اند
و قلعه شمس آباد را از ابو المحمد نیزه دار بزور گرفته اند لاجرم عنان عزیمت بآن صوب معطوف
گشت و جمعی از جلاوران کارزار را از پیش رخصت دادند که بسر معروف چون این حال
بدید از قنوج بگریخت و بیبن بایزید و معروف از گنگ گذشته در برابر قنوج از طرف
شرقی گنگ نشسته تا بر عساکر سلطانی راه عبور مسدود دارند و در وجه نهم سال نهصد و
سی و چهارم میرزا عسکری که او را از کابل برای اصلاح امور ملتان پیش از یورش چندیری
احضار کرده بودند بشرف ملازمت مستسعد گردید و روز جمعه که عاشورا بود سر از

سلطانی

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

سلطانی در کوالیار افراخته شد و صبح آن روز بتماشای عمارات راجه بکرماجیت و مانسنگ
نموده روی بدار الخلافه نهاد و پنجشنبه بیست و پنجم محرم وارد دار الخلافه گردید و دوشنبه
دهم ربیع الاول فرستادگان آنحضرت جهانبانی از بدخشان رسیده عرایض که مشعر بر خبر
بهجت آثار بود از عرض حضور گذرانیدند ازانجمله چون از دار الخلافه قاهره مستقر رایات نصرت
آیات گشت فرمان رفت تا مجلسی بزرگ بیارایند و بزرگان دولت و زعمای مملکت
چاره اندیشی در تصفیه ممالک شرقی و اطفای نایره طغیان اهل عصیان سخن بمشورت آورند
سرانجام سخن بر آن رفت که پیش از توجه در رکاب سلطانی میرزا عسکری با لشکری گران بجانب
شرق روی آورد و امرای آنطرف آب گنگ با لشکر خود همراه گشته در انجام مهمات
شرایط اهتمام بجای آورند لاجرم دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری بجانب راه گرفت
در سیم جمادی الاولی خبر رسید که محمود خان پسر اسکندر بهار را گرفته با اندیشه شورش
اندر است از این رو بیقرار برآن رفت که موکب پادشاهی بروش ممالک شرقی جنبش
کند در این اثنا فرستادگان از بدخشان رسیدند که حضرت جهانبانی سپاهیان اطراف را
گرد آورده و سلطان اویس میرزا را با خود همراه کرده با چهل پنجاه هزار تن عزیمت سمرقند
فرموده و مخبر صلح نیز در میان است در ساعت فرمان نفاذ شان صادر شد تا مصاف
شده هم هندوستان صلح کرده نمایند و هم در اثنای آن احضار هندال میرزا و حاصل
شد که کابل مذکور و هم مسطور بود که بخواست خدای سبحان چون مملکت هندوستان فتح
گردد نواب و حکام از جانب خود معین نموده روی بولایت موروثی خواهیم نهاد
و پنجشنبه هفدهم ماه مذکور موکب سلطانی از آب جون عبور داده بطرف شرقی روی
روی آوردند در اینروز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی از عرض حضور
گذرانیدند و نوزدهم جمادی الآخره در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت
ملازمت دریافت و فرمان شد که با لشکر خود از طرف آب فرود آیند و در این روزها خبر
محمود خان پسر سلطان اسکندر معروض گشت و پادشاه کامکار تا حدود قاضی پور نشسته قصبه
بودر نزول فرموده و لایت بهار را بمیرزا محمد زمان عنایت نموده روز دوشنبه
پنجم رمضان از بنگاله و بهار خطبه بنام نامی آنحضرت کرده برایر فتح شده چون افغانان و بایزید
بجانب سرو ارنقمت گرفته و مخالف با افواج قاهره جنگ میساختند و به هزیمت بجانب

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

وحضرت گیتی ستانی بسلامت حال و فرخی و اقبال بدار الخلافه آگره رو نهاد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
تا یکسال در بدخشان روز بشادی نهاده شوق ادراک حضور حضرت گیتی ستانی گردیده چنانچه
پیر سلطان ویس که میرزا سلیمان بمصاهرت او اختصاص داشت سپرده چنانچه سپردن راه
سرعت فرمود که یکروزه وارد کابل گشت میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود دیدن او
یکدیگر سرور گرفته میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان امر کرده باندک فرصتی
وارد دار الخلافه آگره شده در آنحال که حضرت گیتی ستانی با مادر حضرت جهانبانی مادر
او سخن میکردند ناگاه کوکب درخشان از جانب بدخشان بدار الخلافه اشراق
در آن مجلس گشت و جهان مجالس روشن گشت و مدتی از دیدار همدیگر شادکام خورسند
نهادند و چون آنحضرت از بدخشان بهندوستان روی آورد سلطان سعید خان که از خوانین
کاشغر و نیز بسمت خویشاوندی اختصاص داشت و نیز در ملازمت حضرت گیتی ستانی مشمول احسان
و اکرام بود بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خویش رشید خان
را در یارکند گذاشته جانب بدخشان گرفت و از آن پیش که وارد بدخشان شود میرزا
هندال نزول یافته قلعه ظفر را عزمگاه ساخته بود سعید خان سه ماه القلعه را محاصره
کرده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان معروض گردید که کاشغریان بدخشان را
متصرف شده اند بحضرت جهانبانی فرمان شد که بنظم آنجا رو براه آورد پس میرزا سلیمان
را بجانب بدخشان مامور ساخته و سلطان سعید مرقوم گشت که با وجود آنهمه حقوق قصدی
چنین امر بسیار عجیب مینماید اکنون میرزا هندال را احضار و میرزا سلیمان را راهی نمودیم اگر
هندال بدخشان را بمیرزا سلیمان که بسمت فرزندی دارد برسانند بوقع خواهد بود و گرنه
از دست خود ساقط ساخته میراث را بوارث سپردیم و میرزا سلیمان از آن پیش که
بکابل رسید بدخشان از آسیب بداندیشان مصون گردیده بود چنانچه از این پیش مذکور
آمد و چون میرزا سلیمان به بدخشان رسید هندال میرزا بدخشان را بدو تسلیم کرده روی
بهندوستان نهاد و در این اوقات چنان افتاد که حضرت جهانبانی برخی بحث دچار گشت
چنانکه معالجه کردند سود مند نگشت میر ابو البقا که از اعاظم فضلای آن روزگار بود
بعرض رسانید که خردمندان باستان گفته اند که چون اطبای حاذق از معالجه بیچاره
شوند بهترین اشیاء را بتصدق جدا باید داد و از درگاه طبیب طبیبان مسئلت صحت

نمود

احوال ظهیر الدین محمد بابر شاه هندی

نمود حضرت گیتی ستانی فرمودند که نزد یک همایون از همه چیز بهتر منم و همایون هیچ چیز
شریفتر و بهتر از من ندارد و من خود را فدای او میکنم ایزد جهان آفرین قبول کند خواجه خلیفه
و دیگر نزدیکان درگاه عرض کردند مقصود این است که بهترین مال دنیا را بسبیل تصدق
دادکنون الماس بیبها را که در جنگ سلطان ابراهیم بدست آمده و بآنحضرت عنایت
فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا را چه وقع باشد و عوض همایون چون
تواند شد خود را فدای او میکنم که کار بروی سخت افتاده و طاقت نمانده که بی طاقتی
او را مشاهدت توانم کرد و اینهمه رنجوریش را تاب توانم آورد آنگاه بخلوت خانه
مناجات با حضرت قاضی الحاجات آمده آن آداب مخصوصی که این طبقه قدسیه را معمول
است بجای آورده سه نوبت برگرد فرزند دلبند گشت چون آن دعوت در حضرت
احدیت مقرون باجابت گشت از گرانی در نفس نفیس سلطانی دریافت و فرمود بر
داشتم برداشتم فی الفور حرارت غریب در اندام شریفش عارض گردیده
در عنصر حضرت جهانبانی جنت آشیانی خفت طاری گشت چنانکه باندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات
والا صفات حضرت گیتی ستانی فرسوده شد تا زمانی که زمان گرانتر میگردید تا به آنجا که
در مزاج وهاجش اختلال بکمال آمد و امارات رحلت و انتقال نمایش گرفت این هنگام
با تن بیمار و دل بیدار ارکان دولت و اعیان ملک را احضار فرمود و با فرزند دلبند
بخلافت بیعت کرده بر جای خود منصوب ساخت و خود در پایه سریر خلافت صاحب
فراش گشت اینهنگام خواجه خلیفه و جمعی دیگر حضور داشتند حضرت گیتی ستانی زبان بنصایح
و وصایا بگرامی برگشوده و نصایحی که اسباب دولت ابدی و سعادت جاودانی تواند بود
بزبان فرموده و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای یزدان و رعایت
رعایا و اکرام برایا و عفو و اغماض و حمایت ملک و ابادانی ملک وصیت کرد و نیز فرمود
اخوان را در پناه خویش گیر هرچند مستوجب جرم گردند بالجمله در ششم جمادی الاولی
سال نهصد و سی هفتم که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره قرار فرموده بود وطایر
روحش بآشیانه ملکوت ویران پرواز گرفت مولانا شهاب الدین معمائی این مصراع را
بتاریخ این رحلت گوید همایون بود وارث ملک وی تمامی این پادشاه گیتی پناه را
صفات حمیده بسیار بود مجلس انگه اصول مشکله جا بجا نیز اگر آنکه بخت بلند و دولت

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

ارجمند سوم قدرت کشورکشائی چهارم ملک داری پنجم کوشش در معموری بلاد ششم
صرف همت بر رفاهیت عباد هفتم خورسند داشتن سپاهی هشتم حفظ ایشان از تباهی در وجود
سلطنت نمودش نمودار داشت و در فضایل کسبی متعارفه رتبه روزگار نیز بهره‌ور دار
بود و در نظم و نثر رتبه عالی نایل بود و دیوان آنحضرت در نهایت عذوبت و جهات
و دارای مضامین بدیعه هست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد از تصانیف مشهور
است و رساله والدیه خواجه احرار که از بحر معرفت دری شاهوار هست برشته نظم
در آورده و واقعات خود را از ابتداء سلطنت خویش تا حال ارتحال در کمال فصاحت
مرقوم داشته چنانکه برای فرمانگذاران عالم قانون محکم تواند بود و این دستور
العمل کافی را در سال نهصد و سی و چهارم هجری که رایات سلطنت بسمت از
گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت می نمود سفر نمود تا میرزا خان خانخانان بن
بیرام خان بفارسی ترجمه کرده تا فیضش عام گردد و نیز این پادشاه را در فنون
موسیقی بهره کامل بود و گاهی نیز بافکاری انشاد ابیات میفرمود و اینرباعی از نتایج
طبع وی بود

درویشانیم اگرنه از خویشانیم   لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است کلاه شهی از درویشی   شاهیم ولی بنده درویشانیم

و این مطلع نیز از زاده خاطر اوست

هلاک میکندم فرقت تو دانستم   وگرنه رفتن ازین شهر میتوانستم
تا بزلف شهیم دل بستم   از پریشانی عالم رستم

هم این پادشاه را در فن عروض رسائل شریفست از آنجمله کتابیست که شرح فن تواند بود
و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر بماند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین
محمد همایون پادشاه دوم کامران میرزا سیم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا و دختران را این
اسامی باشند گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم و این هر سه از یک مادر باشند و از عمده اهل
صحبت و ارباب قرب و اصحاب فرهنگ و کمال که در پیشگاه سلطنت دستگاه اتصال داشتند یکی
میر ابو البقاست که در علم حکمت پایه بلند داشت و از نظم و انشاء آگاه بود و بدوام
صحبت آنحضرت امتیاز داشت و گاهی امارت نیز می نمود دیگر شیخ ابوالوجد فارغی

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

شیخ زین مرد خوش طبع بود و شعر هم میگفت دیگر سلطان محمد کوره لطیف طبع و شعر شناس و از
مصاحبان میرعلی‌شیر بود و دیگر شهاب معمائی متخلص به حقری از علم و فضل و شعر بهره وافر
داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب کردند در مکارم اخلاق و
همت و سخا و مزید توجه ممتاز بود دیگر عاشقی بود که در شعر سلیقه مستقیم داشت در
زمین قران مثنوی بنام آنحضرت گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه قدم که محرم رازست
و در رزانت عقل و استقامت تدبیر و اغلب فضایل خصوصاً علم طب مقامی عالی داشت
دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت
و در پیشگاه سلطنت قرب بزرگ حاصل کرد دیگر خواندمیر که مرد فاضل و خوش صحبت بود و کتابهای
مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصه اخبار و دستور الوزراء و غیره از وی یادگار است
دیگر خواجه کلان بیگ از امراء بزرگ و مجلسیان آنحضرت بود و در سنجیدگی اطوار و ستایش
فضایل امتیاز داشت برادرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود و دیگر
سلطان محمد دولدی از امراء بزرگ بود و باخلاق پسندیده و اوصاف حمیده رتبت امتیاز داشت

بیان سلطنت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

ولادت این پادشاه عالیمقدار در شب سه شنبه چهارم ذی القعده سال نهصد و سیزده
در ارک کابل از بطن ماهم بیگم واقع شد و این زن از دودمان اعاظم اشراف خراسان
و بسلطان حسین میرزا رشته خویشاوندی میرسانید و بعضی برآن رفته اند که سلسله نسب این زن
بزرگ منش والده حضرت شاه بحضرت شیخ جام میپیوسته و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
که همیشه به پرسش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول فرموده این زن را در حباله نکاح در آورد
مولانا سیدی تاریخ ولادت این حضرت را سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر
و پادشاه صف شکن و کلمه خویش نیز بتاریخ ولادتش مطابق است و خواجه کلان
سامانی که بعد سال تاریخ همایون خوش جست زاد که الله تعالی قدرا بردایم یک الف
تاریخش آنکه میل در چشم بدرا حضرت پادشاهی جلال الدین محمد اکبر شاه در این مصراع مذکور
فرموده سال مولود بایش بیت تا لفظ تاریخ مکرر نباشد مولود هم تصریح شود بدینطور

جلد اول از کتاب مجمع مظفری

جهانبانی در نهم شهر جمادی الاولی سال نهصد و سی و هفتم هجری در دار الخلافه آگره بر سریر
سلطنت جلوس فرمود و کلمهٔ خیر الجلوس تاریخ جلوس همایون پیش کردید و از پس چند روز به پیشه
مشغول گردید و در آن روز یک کشتی پر از زر به عام بداد از آن که خواهند جاهزا فرمانروا
باشند بمبادرت جاهزا کار را افزایند و یکی از فضلا تاریخ آن زر پاشی جود و بخشش کشتی زر یافته
و از بدایت حال تا هنگام جلوس بخلافت سلطنت که بیست و چهار سال از عمر مبارکش بجای
رفته آثار بختیاری از ناصیهٔ اقبالش پدیدار بود و حضرت خورشید کمباده در خوشنودی
پدر نامدار معروف و آثار رشد و ... با انوار مناعت توأم داشت هر کس به دیده و دل
مؤید از ایزدی بهره‌ور بود و فنون فضل و هنر در گشت در انواع علوم خاصه ریاضی بی
نظیر بود با صولت سکندری دانش ارسطو داشت و همواره به عدالت و انصاف و بذل و احسان
کار کرد و کمالات صوری را به فضایل معنوی پیوست و هر یک از چاکران دولت و منسوبان
سلطنت مواجب و مناصب عنایت فرمود و کابل و قندهار را به میرزا کامران و سرکار سنبل به میرزا عسکری
و سرکار الور به میرزا هندال و بدخشان به میرزا سلیمان اختصاص یافت و آنانکه از مخالفت دم زدند
مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی
ملازمت و به مصاهرتش مفاخرت داشت کمر موافقت بر میان بست و آنحضرت بعد از پنج شش ماه
به تسخیر قلعهٔ کالنجر روی نمود و قریب یکسال آن قلعه را محاصره در افکند حاکم کالنجر ناچار فرمان
روادار شده دوازده من طلا و دیگر اشیاء تقدیم کرد و حضرت جهانبانی بطرف قلعهٔ چنار
و بهار گشت و این قلعه در تصرف سلطان ابراهیم و جلال خان بود آن اشتغال داشت
بعد از شکست سلطان ابراهیم چون جلال خان نیز برد شیر خان بعنوان فساد زد جهانش
لاد ملک را که در سیرت و صورت سرافراز بود به زنی بخواست و با یکجهت بر این قلعه نیز
جنگ در انداخت چون از وصول لشکر خبر گشت پسر خود را با جمعی از متواریان قلعه که داشت
خود بیرون آمد و ایلچیان فرستاده به پوزش زبان برگشود آنحضرت ظاهر ساز نکرده
عذرش را پذیرفتار شد قطب خان پسرش عبد الرشید را بملازمت حضرت جهانبانی گذاشت
داشت و آن پسر پیوسته بخدمتگاری روز عید و جزایات پاسخ تا در سلطان
براه و رسید از موکب همایون فرار کرده در سال نهصد و سی و هشت که بیبن بایزید افغان
بغی برآورده بودند و آنحضرت بطرف شرقی روی برو نکرده و بایزید بهلاک رسید

جلوس همایون شاه

و انحضرت

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

و آنحضرت بعد از انجام مقاصد همایونی بمرکز خلافت مراجعت کرد و چون هنگام شورش در
اکناف جهان بلند شد در سال نهصد و چهل و یک فرمانروای گجرات سلطان بهادر بارسال تحف
و هدایا استحکام روابط ارادت و اتحاد گشت آنحضرت فرستاده را بلطف نیکی بر
خوردار ساخت و بنابر عنایت بجز خانواده را مطمئن گردانید و هم در این سال
دار الملک دهلی بر کنار دریا چون شهری اساس فرمود و نام شهر را دین پناه نهادند
یکی از فضلا بعد تاریخ بنای شهر پادشاه دین پناه یافت و از آن پس چنانکه محمد
زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا جانب عصیان سپردند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب
ایشان در منطقه ساحل کنار آب گنگ در نواحی بوجپور نزول فرمود و یادگار ناصر میرزا را
با لشکر گران از آب گنگ گذرانید بعد از اتفاع فرمان داد و جنگ ساخت و حضرت
یافت و محمد زمان میرزا را بند بر نهاده بسوی بیانه روانه و هر دو چشم آنها را با شیر انا ساختند
و محمد زمان میرزا از بند گریخت و در گجرات نزد سلطان بهادر رفت و آنکس که مطالبهٔ بند وستان که در آن
حضرت گیتی ستانی گشوده شده بود در این زمان مفتوح گشت

بیان آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چو میرزا کامران به اندیشهٔ طغیان بر آمده میرزا عسکری برده از روی هندوستان
شاید مرکب کامرانی در زیر ران آورد و روایت کرده اند که در آن ایام که میر یونس علی
بیگ حضرت گیتی ستانی حکمران لاهور بود میرزا کامران شبی با قراچه بیگ از روی مکر و تیپ
در دشت براند قراچه بیگ شب دیگر از راه دیگر میرزا کرده بلاهور آمد و میر یونس علی مقدمش را
گرامی داشته کمال ... و میرا بجای آورده و قراچه بیگ منتظر فرصت بود تا در بزم شراب
که هنگام جابجا و بیکار رفته بودند او را گرفته در بند کشید و لشکر خود را در
دروازه های قلعه لاهور مقرر داشت و بطلب میرزا کامران فرستاد و میرزا که چشم براه داشت
ایلغار کرده لاهور را متصرف شد و میر یونس علی را از بند در آورده معذرت بخواست
و گفت اگر در اینجا بمانی حکومت این شهر ترا ست میر یونس علی پذیرفتار نشد و بملازمت حضرت
جهانبانی راه برگرفت میرزا کامران ... را اطراف پنجاب متصرف گردید تا کنار
آب ستلج که به آب لودیانه مشهور است در حیطهٔ تصرف در آورد و از راه کربت فرستاده ها
را نابدرگاه جهانبانی روانه کرده اظهار عقیدت اخلاص نمود و خواستار شد که آنچه

بود و محول باشد حضرت جهانبانی محض پاس صحبت حضرت گیتی ستانی از وی گذشت و با وی
گذاشت و مملکت کابل و قندهار و پنجاب باو تفویض شد و میرزا کامران بشکرانه این نعمت
پیشکشها بدرگاه جهانپناه بفرستاد و از آن پس نیز ابواب رسل و رسایل مفتوح ساخته دولتخواهی
آنحضرت میکشود از آنجمله این غزل است

حسن تو دم بدم افزون بادا — طالع عشق خوش و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد — نور چشم من محزون بادا
گرد کان زره لیلی آید — جای آن دیده مجنون بادا
هر که گرد تو چو پرگار نگشت — او از این دایره بیرون بادا
کامران را که جهان زاست بقا — خسرو دهر همایون بادا

و اینچنین عبارت بمعرض اجابت در آمد چنانکه از دایره اعتبار بلکه از عرصه هستی بیرون رفت
چنانکه در جای خود مذکور شود با آنکه حضرت جهانبانی بمقتضای رأفت ذاتی بظاهر بگذشت
و حصار فیروزه را بصله مدحش بدو بخشید و در سال نهصد و سی و سوم هجری
میرزا کامران قندهار را از خواجه کلان بیگ بداد و سبب این بود که میرزا عسکری بکابل میآمد در
راه شاه بیراه با هزاره جنگ کرده شکست یافت و میرزا کامران آنرا خوش نداشته لاجرم
قندهار را از وی بگرفت

نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر کابل و فتح عزیمت و مراجعت به مستقر خلافت

چون خاطر جهانبانی از مهم ممالک فراغت یافت در نهصد و چهل یکم آهنگ فتح ممالک
بنگاله فرمود در حدود معروض افتاد که سلطان بهادر قلعه چیتور را محاصره کرده جمعی کثیر
را با تاتارخان پسر علاء الدین همراه نموده است آنحضرت در جمادی الاولی سال نهصد و
چهل و یک از آنروی بدینسوی رهسپار شده بهانه سلطان بهادر همیشه با اندیشه بد پرداختی
بود لکن در نیروی بازوی خود نمیدید و هرچه تاتارخان باغوای او پرداخت پذیرفته
نگشت و گفت مردم گجرات حریف این لشکر نمیشوند لکن من بحیله و تدبیر لشکر ایشانرا
با خود رام میسازم پس دو هزار شترا بریزش زر و سیم با خود ملازم کرده و در این اثنا
محمد زمان میرزا با تعلق نوکرهای یادگار بیگ طغائی که نگاهبان او بودند از بند بجست

و بگجرات گریخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشت که برحسب اقتضای عهود و بیعت
چنین کسانرا که پاس حقوق نداشته اند بدرگاه ما بفرستید یا از پیش خود اخراج کنید
در جواب نوشت اگر بزرگ زاده پناه بما آورد رد نمودن نیز نسزد چنانکه از این
پیش نیز بر این شیمت بگذشت و موجب کدورت گشت حضرت جهانبانی دیگر باره
جواب نوشت که نگاهداری او موجب تزلزل ارکان صداقت است او را روانه
میباید نمود و این مطلب را بر شیوهٔ سابق حمل نباید کرد و سلطان بهادر بابا و شجاع پرداخت
و گوش بمقالت ننواخت و تهیهٔ روانه داشتن تاتارخان را ننمود و چندی که وزرای
قدیم گجرات الی که چیل گرد در معمول دهلی است بقلعهٔ رنتهنبور فرستاد تا بصلاح دید تاتارخان
در مواجب سپاه نو بمصرف رسید و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم
بجانب کالنجر فرستاد که در آنجا جهت رفع شورش اندازد و برهان الملک و جماعتی از
مردم گجرات را فرمان کرد تا بجد و ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند و تاتارخان را
بطرف دهلی روانه داشت و خود داعیه محاصره قلعهٔ چیتور در پیش گرفت چون بیکجا
روانه شدند تاتارخان زر از خزانه برگرفت و قریب چهل هزار سوار از افغان
و غیره بروی انجمن شده بیانه را فرو گرفت چون این اخبار بحضرت جهانبانی پیوست
از تسخیر ممالک شرقیه منصرف و عنان عزیمت بدار الخلافه آگره منعطف گشت و
میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی
و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه رهسپار ساخت
و فرمود چون این فوج را که باستیصال دهلی آمده اند مستاصل دارید دیگران نیز
مضمحل میشوند چون لشکر پادشاهی با سپاه مخالف برابر شدند از سپاه مخالف بمرور
جمعی جدا شده در اندک زمانی افزون از سه هزار تن بر جای نماند تاتارخان را نه رای
ماندن و نه روی فرار داشت آزموده نبود سرانجام دل از جان بشست و در جنگ
اول برزمگاه در آمد و بکوشید تا کشته شد و چون خبر شکست این فوج آن افواج برسید
ترسناک و پراکنده شدند

حرکت حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر گجرات

و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

چون سلطان بهادر نقض عهد در امان نمود لاجرم آثار تشویش باطنی از دست شد حضرت
جهانبانی در اوایل جمادی الاولی سال نهصد و چهل و یک ساعت به تسخیر گجرات گشت سلطان بهادر
که در اینوقت بمحاصره قلعه چیتور مشغول بود چون این خبر بشنید سر از خواب غفلت برکشید با امرای
حضرت سخن مشورت آورد و پاره گفتند بهتر آن است که کار قلعه را بجای گذاریم و با لشکر پادشاهی
روبرو شویم صدر خان که در کار حرب پیش‌دستی داشت گفت مناسب چنان می‌نماید که
کار قلعه را بآخر رسانیم و اگر بر سر گفتار آمده با هم پادشاه اسلام بر ما تازد و اگر
تازد در مبارزتش معذوریم سلطان بهادر این رای پسندیده در محاصره سخت شد و در سیوم
شهر رمضان سال نهصد و چهل و یک قلعه چیتور را مفتوح نمود و روی به اردوی پادشاهی
پادشاهی نهاد در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که
دریائی است هر دو لشکر از دو جانب فرود آمدند و جنگ در پیوست و مخالفان را شکست
افتاد سلطان بهادر نیز شکسته خاطر گشت تاج خان و صدر خان گفتند چون لشکر ما تازگی فتح چیتور کرده
و هنوز چندان ضرب حرب لشکر پادشاهی نیافته با دل قوی جنگ خواهند هم اکنون بی‌درنگ
توقف رزم باید نمود و بعضی برآن رفته اند که بتوپ آشوب برآورند و جنگ بر شمشیر و خنجر
گذاریم و بر این کار کردند و پیوسته مردم گجرات روی میکرد دلیری و زد و بست تا دو ماه
رزم جوی اتفاق کرد و دست برد تاختند و جنگی سخت بدادند و گجراتیان را دل از دست رفته
و از آن پس کرکسی از قلعه اراده خود بیرون نشدی و چون چندی بر آمد لشکر گجرات قحطی
در افتاد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با بعضی قدم جرات پیش نهاد جنگ کرد و نمود
و جمعی از عساکر پادشاه برابر مجرای توپخانه رسانیده یکبار توپها را آتش زدند و بعضی
از مردم پادشاهی را چشم زخم رسید و پس از هفده روز حضرت جهانبانی فرمان کرد تا
باردوی سلطان بهادر بتازند و جنگ در انداختند در این میان مردم گجرات را روز بروز
بیم و هراس فزونی می‌پذیرد تا شب پنجشنبه بیستم شوال این سال سلطان بهادر فرمان داد تا تمام
دیگهای کلان را پر دارو کرده آتش دادند و درهم شکستند چون شب در رسید سلطان بهادر
میرزا محمد شاه و پنج شش تن از نزدیکان خاص از قفای سراپرده برآمده روی به جانب آگره
نمود و برای پی غلط کردن بجانب مندو روان شد و صدر خان و عماد الملک قلعه

جونیز

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه هندی

حسین با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی برای گرفتن
قلعه مندو بجانب لاهور برفت و از گرد راه لشکر گجرات غریو و آشوب با آسمان برداشت
و حقیقت حال در اردوی پادشاهی معلوم نبود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام
تا صبح مستعد ایستاده بفتوحات غیبی چشم داشتند چون پاسی از روز برآمد مکشوف افتاد که
سلطان بهادر بجانب مندو فرار کرده است اینوقت لشکر پادشاهی دست بغارت
آورده اسباب و اموال و فیل و اسب فراوان بچنگ آوردند خداوند خان که
هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود گرفتار شد و بنوازش پادشاهانه مخصوص گردید
سلطان چون زمان بیتابان مسلک آمد و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را
با لشکری بزرگ در عقب آن شاه گریزپا تعین فرمودند از آن سوی چون صدر خان و عماد الملک
راه برگرفته یکبره بقلعه مندو برآمدند و حضرت جهانبانی نیز از دنبال لشکر منصور
روانشده در نعلچه نزول فرموده و رومی خان از مخالفان گریخته بملازمت پیوست
و خلعت یافت و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف بقلعه مندو برآمد و سخن از
صلح بمیان آورده گفت گجرات و چیتور که اکنون بدست آمده با سلطان باشد و مندو و
هند را بحضرت جهانبانی متعلق گردد مولانا محمد از طرف جهانبانی و صدر خان از طرف
سلطان بهادر در مجلس صلح با هم نشسته قرار میدادند و در پایان همین شب جمعی از قلعه از
آمده و شورش خشک شدند ناگاه از عقب سپاه نصرت پناه قریب دویست نفر بعضی
و برخی به سپاری ریسمان بقلعه برآمدند و خود را بزیر انداخته دروازهای قلعه را بگشودند
و اسبها را در آورده سوار شدند و دیگر جاها نیز آتش زدند و از هر سو در آمدند
بعد خان مندو ولی مواصل طلب به درگاهی خبر رسید سوار شد و سلطان پیوست سلطان
هنوز بخواب اندر بود سوار شد و روی بگریز نهاد و بقلعه سونگیر آمد و از آنجا روی
بگجرات آورد و در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود بوری نام اوزبکی که از نوکر
سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را بشناخت و بخان باز گفت آن خان نشنیده
انگاشت و سلطان نیم جانی بسلامت برد و چون بقلعه چانپانیر رسید هزار و پانصد گنج
بسلطان پیوست و سلطان زر و آلات و نفایس آنچه توانست بر بندر دیو فرستاد از
آنطرف چون دلیران جنگ آور بپای قلعه مندو رسیدند دو ساعت از روز

جلد اول از کتاب مجمل مفصّل

برآمده، جز فتح قلعه مفتوح گشت حضرت جهانبانی سوار شده از دروازهٔ دهلی وارد قلعه
شده، صدر خان با زخمهای گران همچنان مشغول جنگ بود در انجام عنان‌تاب جانب سونگر
برتافته چون تیر با وی شتافته در آنجا متحصن شدند سلطان عالم تیز رفت و لشکریان سر به
نهب و تاراج پرداخته بعد از آن مردم را امان دادند و بعضی زخمها زده صدرجهان
و سلطان عالم اسیر ساده برده و آسوده نظیر ساخته و تحفها از اجازت آورده‌اند
سلطان عالم را بواسطه طلب نشسته و فسادی کرده رها نمودند و پس از سه روز که فتح قلعه
برآمده بود ده هزار سوار گزار از طریق ایلغار روی بگجرات نهادند وارد دهی متعلق نزدیک
منزل کوچ کرده و عساکر فیروزی اثر را ترتیب بجوش عمادالملک که سر کرده بود
او سترتیب دادند چون این خبر سلطان بهادر پیوست قلعه را مضبوط ساخته از دروازه
دیگر که جانب لشکر بود و دست بر ولایت و بجانب کنبایت فرار نموده و باشارت او
اوباشان در شهر چغوه زدند حضرت جهانبانی بشهر درآمد و آن آتش را خاموش ساخته
و بند و یک وجهی دیگر را در حدود جانب نیز گذاشته خود با یک هزار سوار بسوی
سلطان بهادر ایلغار فرمود سلطان بجانب دیپ شتافته و صد غراب جنگی که بقانون فرنگ
ساخته آتش‌باز را با عساکر پادشاهی برنشسته متعاقب او شتافتند و در پایان بازوز
که به دیپ رفت حضرت جهانبانی بکنبایت درآمده و گروه بر متعاقب سلطان بهادر روانه ساخته
چون به دیپ درآمده بود بهادران لشکر از حوالی دیپ عنان برتافته از آن دست کرده
باز شدند و در سال نهصد و چهل و دوم فتح شد و گجرات را به یاد و در غرهٔ شعبان این
سال میرزا کامران از لاهور بقندهار برفت و با سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی
جنگی عظیم در انداخته و ظفرمند گشت چون سام میرزا با گروهی از مردم قزلباش بقندهار آمده
قندهار را محاصره کرده بود یک استوار داشته تا هشت ماه به نگاهبانی جانسپرده در این اثنا میرزا
کامران با استعداد تمام از لاهور حرکت کرد و در میان میرزا کامران و سام میرزا جنگی
بزرگ برفت و اغوروار خان که از امرای بزرگ قزلباش و اتالیق میرزا بود در جنگ
بقتل رسانیدند و از مردم قزلباش نیز گروهی تباه شدند و میرزا کامران مظفر و
کامروا بلاهور باز شد و محمد زمان میرزا که با تیغه آهنگ لاهور خالی است بدعوای
بعضی آنجا آمده چون آوازهٔ کوس سلطنت میرزا کامران را از نزدیک بلاهور شنید به

درآن

احوال نصیرالدین محمد همایون شاه هندی

آمدن شاه طهماسب جانب قندهار

تاب درنگ نیاورده بگجرات باز گشت و هم در این سال کور کامران از کاشغر راه بدخشان در
سپرده، میرزا کامران را در لاهور دریافت، هنگام بهار دیگر شاه طهماسب بعزم قندهار
سپاه خواند کامران یک تن تمام کارزار را با بیستاب ترتیب داد، کلید قلعه و کارخانه را به تحفه
فرستاده و گفت ساه من قلعه‌داری و توانائی نبرد ندارم و جز اگر بر جهت بنده گناه
و کناره‌گیری ام تکلیفی نیست و خود جانب لاهور گرفت میرزا کامران دیگرباره آهنگ
یورش قندهار نمود شاه طهماسب بداغ خان قاجار که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار
نشانده باز گشته بود میرزا کامران قندهار را محاصره کرده بداغ خان را بیخ استمالت
برفت میرزا کامران قندهار را مسخر و استوار کرده بلاهور مراجعت کرد با محل برگشته داستان
باز شویم چون حضرت جهانبانی بکنبایت درآمد ملک احمد لاد و رکن داود که از اعیان
سلطان بهادر بودند با جنگ پیش‌رو برآمدند زنی این خبر با حضرت رسانید، فرمود این زن
از چه راه است گفت پسر بیدارم که در بندگی حضرت است بخواهم او را خلاص کنم برنظر را
از خواب بیدار کرده بر هر دو دیهان نهادند و در کنار مستعد نشسته زدند یک سو
پنج شش هزار تن سرا پرده دولت ریختند و پاره‌ای اشیاء را جست و تاراج برده از جمله
تیمورنامه بخط سلطان علی و تصویر استاد بهزاد بود که هم در کتابخانه حضرت شاهنشاهی
موجود است بالجمله چون روز شد بهادران لشکر بر آن مردم تاختند منهزم ساخته آن بیروان
تیز بر زمین رفت و فرمانش که کنبایت را آتش بسوزانند و قلعه چانپانیر را که بهادر
در انداخته چاره، محاصره استعداد بود، سرانجام برای دست یافتن قلعه که سخت با شکوه
بلندی داشت حضرت جهانبانی بفرمود تا میخهای آهنین ترتیب دادند و لطف حق که
که از چپ و راست فرو کوفته بهادران لشکر را فرمودند که بر آن دیوار صعود گیرند
حضرت جهانبانی خود نیز بالا رفت و سیصد تن بر این نسق صعود دادند و فرمانش که لشکر
حضرت از آنکه در سورچل معین شده بودند آماده شدند آنگاه از فراز دیوار به پیچ
که توانستند فرود شدند و آن قلعه را در برگشوده آن مردم را نیز وارد کرده قلعه را
فروگرفتند و اتفاقا که اسباب ایشان و فا و بودند بدر آوردند ثروی یک
خزانه در چانپانیر گذاشته روی به احمدآباد نهادند و بر لب آب محمدری فرود آمد
عمادالملک نیز دلیری کرده پیش آمد و هرکوچی که موکب پادشاهی کردی او نیز

کوچیدی و در میان قصبهٔ زیده و محمود آباد با میرزا عسکری که همراه او بود و چند منزل پیشتر
آمده روی در روی شد جنگی عظیم در پیوست و میرزا را شکست افتاد ناگاه یادگار
ناصر میرزا و قاسم حسین و هندو بیگ با جمعی کثیر فرا رسیده علم دولت بر افراشتند
و وصول موکب حضرت کوکب پادشاهی را گوشزد مخالفان کردند این سخن کرانی
صدا گوشزد اعدا رسانیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان باعث روی
نمود یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود کار جنگ بدو افتاد از جانب مخالفان
عالم خان لودی و جمعی دیگر که قدم فشردند تا تار الملک نیم جانی بدر برد و در و شجاعت
و از پیر شجاعت خان در آن جنگ بشهادت رسید در این اثنا شعشعهٔ رایات پادشاهی
تابش گرفت و فتح بر فتح افزایش گرفت و چون موکب پادشاه جانب چانپانیر حرکت نمود میرزا
عسکری معروض داشت که اگر تمام اردو بشهر در آید مردم را موجب زحمت است
از این روی فرمان شد که جز میرزا عسکری و مردم او هیچکس بدرون شهر نشود و
حضرت جهانبانی روز سوم با جمعی از خواص چنپانیر بشهر بر آمدند و او را
را در تخت انتظام بنشستند و هندو بیگ و جمعی کثیر را چاره ی کند دانشمند و تیمن یادگار
ناصر میرزا عنایت فرموده بروچ و نوساری و بندر سورت را بقاسم حسین سلطان
و کنبایت و بروده را بدوست بیگ ایشک آقا و محمود آباد را بمیر نوکه بهادر خاص
دادند آنگاه روی به بندر دیپ آوردند در عرض راه از دار رحلت خبر اگره عزیمت
رسید که جمعی سر طغیان برداشته اند و از مالوه نیز خبر رسید که سکندر خان و ملو خان
خروج کرده بر سر مستر زنبور جاگیردار مندیه تاخته و او از آنجا به اجین آمده
و جا بجای نیز در اجین فراهم شده و او را بافته اجزا محاصره نموده اند و در این
محل کتاب دارگه همراه اجین بدرگذشته و قلعه نشینان او را طلبیده اند حضرت جهانبانی
صواب چنان دیده که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه اقامت جسته مندو را مستقر
اورنگ سلطنت ساخته تا آن صفحات منتظم اندر شود لاجرم گجرات را بمیرزا
عسکری سپرده کوچ بر کوچ راه سپرده بمندو در آمد چون مخالفان از وصول موکب پادشاهی
آگاهی یافتند هر یک بگوشهٔ بخزیدند

از دست باز نهادن میرزا عسکری ملک گجرات را

باندیشه

باندیشهٔ ناصواب

چنان افتاد که در میان میرزا عسکری و سایر امرای آستان پادشاهی نفاق افتاد چنانکه
دوستی قزان بر نیامد که من بعد نگذاشته به انگیزهٔ فتنه جان تنزل زی وصفوی روی
خانش میخواندند و قلعهٔ سورت جبر کرده او دست با یکدیگر اتفاق کرده و ولایت نوساری را
که در تصرف عبد الله خان خویش قاسم حسین او رنگ بود بر آوردند بندر سورت
نیز ماخوذ شد خان جهان و رمیخان با توپ و تفنگ بروچ آمدند قاسم حسین خان
دست از پای نشناخته بجانب چانپانیر شتافت و از آنجا باحمد آباد آمد تا یاری جوید و سید
اسحق که بخطاب شاه جانی داشت کنبایت را متصرف شد و یادگار ناصر میرزا طلب
عسکری میرزا از پتن باحمد آباد رفت و دریا خان و محمد خان که بسوی سلطان
میشد نیز را خالی یافته متصرف در آوردند و سلطان بهادر روی باحمد آباد نهاد عسکری
میرزا از دیگر به بیست هزار سوار چیاسا خود در برابرش فرود آمدند جنگ نداد
بچانپانیر روان شد سلطان بهادر نیز و هندو مفتیب گشت و میرزا و لشکر پادشاهی
با مردم او دچار شد. بسیاری از مردم سلطان بقتل رسیدند چون سلطان بهادر
رسید تردی بیگ خان لوازم مهمان پذیری معمول داشت و میرزایان با آن اندیشه کرد از
اگر خالی است باتی روی بخت دادند آنکه دست بردی بسازند و تا لشکر پادشاهی
هندو چانپانیر بود سلطان بهادر از آب بگذشت بر سر چانپانیر آمد تردی بیگ قلعه را
گذاشته در مندو بحضور جهانبانی پیوست و از اندیشهٔ ناصواب میرزا عسکری و دیگران
معروض داشت حضرت جهانبانی بجانب ایشان شتافت و در عرض راه امرا در یافت
ایشان پذیره شده بملازمت خدمت پیوستند آنحضرت از گناه ایشان گذشته مشمول عنایت
داشت و نیز محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که فرار کرده بودند چون خبر وصول موکب
پادشاهی بدار الخلافه شیوع یافت ایشان که با میرزا هندال بد اندیشی داشتند بجنگ
در آمدند و شکست شدند و میرزا هندال بنصرت و ظفر موکب نصرت اثر رسید
حضرت جهانبانی باگره رسیده بهو چک رای حاکم بنگاله گرفته شد و راهی یافته دیر
در آمد و سلطان بهادر روزی چند در چانپانیر مانده به دیپ رفت و در آنجا و بخش
وزیری فرنگ که ایران امرای حبشه در بود فرستاده آمده تغییر استحقاق دی شد

اثنا میرزا عسکر گجرات را گذاشته برفت سلطان بهادر به دیپ شد سلطان پیام داد که
بموجب طلب آمده‌ام چون از رنجوری برآسایم ادراک خدمت بنمایم سلطان از
شاه را خرم و احتیاط آمده سیوم شهر رمضان سال نهصد و چهل سوم او را خورده
با معدودی چند بر غراب سوار شده بپرسش وی برفت و مدارا منت که وی تمارض
کرده و از آمدن پشیمان شده و بازگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که اگر در چنگ
این صید بدست افتاده بندری چند از وی که بهم کاری بسزا است با جرم ورزی
بر سر راه او آمده عسکر فرنگ آنچند توقف فرمایند که بعضی از نظر بگذرد سلطان گفت
از دنبال بفرستید و متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ خواست راه بروی بگ
گیرد سلطان شمشیر برآورده او را بدو نیم ساخت و از غراب ایشان بغراب
بغراب خود جست غرابهای فرنگ که از دور بایستاده بودند نزدیک شده چندان
فتنه و کر و فر جنگ در پیوست سلطان رومی خان خود را در آب انداخت و بجان
رهایی از مردم فرنگ دستگیری کرده نزد خود کشید لکن سلطان غرق فنا شد
همراهانش نیز ضایع و باطل شدند و گویا در کشتی تاریخ این واقعه گشت مع القصه
چو سلطان از میان برفت و شبانش بر خاک مذلت هلاکی فتند و محمد زمان میرزا در جیب
سلطنت پاچه کبود و رنگ دو در لباس زراقی بعضی از خزاین گجرات را بدست
آورده و بعضی بدست فرنگ درآمده و پاره بغارت رفت و خود را بابا در سلطان
بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر
پوشید. زر میفرستاد تا تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی در مسجد صفا خطبه خوانند
و مدتی در آنجا بسر برد تا محمود الملک بر سرش لشکر آورده و او را هزیمت کرده
محمد زمان میرزا بشرمسار و امیدوار بحضرت جهانبانی رهسپار گشت چنانکه در جای خود مذکور
شود چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی مدار الخلافه آگره نزول فرمود طاغیان
اطراف و باغیان اکناف در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند و ادای باج و خراج
سرمایه امن و امان ساخته تمامت ممالک آسایش گرفت

حرکت موکب حضرت جهانبانی به تسخیر بنگاله و فتح

آنمالک

آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت

در آن هنگام که حضرت جهانبانی اندیشه آن داشت که دیگر باره بطرف گجرات یورش برد
برده کار را تمام نموده سپاه خبر خروج شیرخان و انگیزش فتنه او معروض گشت لاجرم
حضرت جهانبانی عزم یورش بنگاله مصمم و قرار بر آن شد که پس از دفع شیرخان مملکت بنگاله را
مفتوح دارند شیرخان از مردم افغان و او را از نخست فرید مینامیدند پسر حسن ابراهیم
سور خیل بود و مدتی در نوکری تاج خان لودی میزیست و چندانکه در نوکری سلطان جنید
برلاس بحضرت گیتی ستانی آمد فرمود چشمهای این افغان بر فتنه انگیزی دلالت کند بباید ش
مقید ساخت فرید فرار کرده در این فاصله رشته بر دوام بدست افتاده در جنگلستان تاراج
راهزنی و سرقت پرداخته در اندک زمانی گروهی از مردم فتنه جوی برگردش انجمن
کرده در این اوان مکرر ایجاد که از امرای سلطان بنگاله بود درخت زندگانی ببرای جاودانی
کشید شیرخان با مردم خود بدانجا تاخته اموال بنگ آورده و از آنجا بتاراج جهاربس
تاخت و جد و دچنه را متصرف شده و نیز با سپاه سرحدی بنگاله جنگ کرده بفرصت
یافت آنحدود را نیز متصرف گردیده نگهبان با ضبط شاه والی بنگاله جنگ و
جدال می نمود و از غرایب آنکه شیرخان شنیده که راجه ویسه منجمی دانا داردی
را بخواهش تا از مآل کار خود آگاه شود راجه رخصت نداد و آن منجم بدو نوشت
که نگهبان را بنگاله دست نباشد و در فلان تاریخ دست یابی و در آن روز
یکساعت دریای گنگ پایاب میشود قضا را آنچه نوشته بود بظهور پیوست با جمله
یورش مملکت شرقیه پیشنهاد خاطر حضرت جهانبانی شد میر فخر علی را بضبط دار الملک
دهلی مقرر و حکومت دار الخلافه آگره بمیر محمد معین گشت و یادگار ناصر میرزا
پسرعم آنحضرت بکابل که جاگیر او بود رخصت یافت تا بانتظام آن حدود پردازد
کماد نور الدین محمد میرزا که شوهر گلرنگ بیگم خواهر آنحضرت بود بحراست قنوج و
حوالی آن مامور گشت حضرت جهانبانی بعد از ترتیب مهام ممالک روی براه
آورده میرزا عسکری و میرزا هندال و گروهی از امرای درگاه همراه بودند
چون در نزدیکی چناره که شیرخان در آنجا بود رسید میرزا زمان بشفاعت بیخبر
حضرت جهانبانی روی آورده همایونی جهی باستقبال او رفتند و حشمت او

کرده، روز دیگر بحضور پادشاهی شرف و بالطاف خسروانه مخصوص گردیده با نواع علاج
فاخره مباهی شد، با جمله شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان
پسر خود را با جامعی در قلعه چناره گذاشته بجانب بنگاله روان و آن ملک را متصرف
و اموال بسیار بدست آورده، حضرت جهانبانی بتسخیر قلعه چناره فرمان کرده رومیخان که از
سلطان بهادر دست بازکشیده بچاکری حضرت جهانبانی افتخار داشت و در فتح حصون مهمه
دلیر و دانا بود بر کشتیها ترتیب ساباط نموده و از قطعهای تخته بر روی تخته آنچنان سطحی ترتیب
ساخته که محل حیرت خردمندان گشت و نیز آلاتی که برای آتش زدن بکار بود ترتیب نمود قطب خان
پسر شیرخان از آنجا فرار نموده سایر مردم قلعه امان طلبیده و قلعه مفتوح و او لکی
دولت در آمد و قریب دو هزار تن را که امان یافته بودند و رومیخان در حق ایشان شفاعت
کرده بود ملوید بیک دولدی که از مقربان بارگاه حضرت جهانبانی بود دفعتاً بی توسلی
دستهای ایشان را ببریدن داد و چنان نمود که بفرمان پادشاه چنین شده است اما حضرت
جهانبانی او را ملامت فرموده رومیخان را بعواطف پادشاهانه نوازش کرد و آن قلعه را بدو
گذاشت و آنگونه محسود دیگران گردید که بنهانش زهر خورانده تباه گشت اینوقت یورش
بنگاله را مصمم شدند نصب شاه حاکم بنگاله زخمدار بدرگاه جهاندار آمده از فتنه شیرخان
دادرسی خواست و این معنی ضمیمه اسباب تسخیر بنگاله شد حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده
جونپور و اکثر و دره هند و بیگ و چناره به ملک مرگ غایت و عساکر نصرت آثار
سپار شد و لیکن امان در کاه معروض داشت که موسم باران رسیده و عبور لشکر از
بنگاله سخت دشوار است اگر چندی درنگ آید برای حصول مقصود بهتر است امّا ولی
بنگاله بغرض مشخص جوهرک گشت و حضرت سلطانی بر عایت او فرمان کوچ داده دهها
کلهور لشکر راده و به ساخته میرزا هندال با پنجهزار کس از آب گذرانده تا از
آن سوی آب راه هموار شود در اینحال خبر رسید که جلال خان پسر شیرخان که خود را
بعد از پدر سلیم خان نامیده بود با جامعی از امرا و پانزده هزار تن آمده و قصبه گرهی
را که مشابه دروازه بنگاله است مضبوط کرده، آهنگ فتنه دارد و شیرخان مخصوص اجتماع رایات
پادشاهی در بازوی خود نیز روی جنگ ندیده راه چاره گیند پیش گرفت تا اگر موکب
پادشاهی به بنگاله رسد از این راه به بهار رفته شورش افزاید و جمیرا در تنگه

بجانب

بگذاشت تا از وصول موکب همایونی با خبر شد گردانند و حضرت جهانبانی ازینجا
کبور ابراهیم بیگ چابوق و بعضی امرا دیگر و پنجهزار تن از گزیده سپاه را چون پیشکار دیدنشانی
نزدیک بنواحی گدهی رسید جلال خان از تخت پدر سپه و رقش با فوجی برسر آورد و جماعت
چون از گرد هجوم تنها مستعد بیکار نبود و از آن جنب اسب یافته و چند تن از امرای
لشکر تباه شدند حضرت جهانبانی در حرکت سرعت فرمود و مردم افغان فرار کرده
حضرت جهانبانی کوچ بکوچ روی به بنگاله نهاد و بتائیدات یزدانی در سال
نهصد و چهل و پنج بنگاله مفتوح شد و شیرخان با سایر مردم افغان ذخایر و خزاین بنگاله
را که فراز آورده چاره کرده کاروان استان آمده بود از انقلاب محکم اساس را از راه حیاتی
بر همین حکمرانان قلعه استاس بحیلت و خدیعتی که توانست ابو فزود داشت و عیال و
مردم سپاهی خود را در آن قلعه جابجا کرد و را بنگاله را سد ورود کرده حضرت جهانبانی
نیز در بنگاله بوستانی مرا نی زده اخر و میرزا هندال نیز بدون اجازت رخی
هدایه اختلاف اکره ساده نجال سلطنت آتش تکشف بی برافروخت شیرخان وقت
را مغتنم شمرده بنارس را فروگرفته بر قضای حاکم آنجا گشت و به جونپور روی نهاد
و پسرش جلال خان با دو سه هزار تن افغان ایلغار کرده با یوسف بیگ برادر ابراهیم
بیک چابوق جلایر حاکم جونپور بحفظ و حراست اشتغال داشت و چاره کرد بدو ماه
او را بگشت و اطراف جونپور را فروگرفت بابابیگ جلایر در حراست
قلعه کوشید و شرح حال را معروض داشت و از آنطرف میرزا هندال اینجا
بر خرچی از اکره سپهر نشد و تقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش با جمعی از امرا
بنگاله فرار کرده نزد میرزا نورالدین محمد که او را در متوج نهاده بودند رفته
و دم از عصیان و ناسپاسی زدند میرزا هندال نیز که بیشتر هوای مخالفت داشت
بسودای ایشان موافقت کرده چون این اخبار گوشزد پادشاه جهاندار گشت
شیخ بهلول را که اعیان مشایخ بود دفعتاً بگذرد تا بدار الخلافه اگره رفته میرزا هندال
را بزلال مواعظ و نصایح از غبار اندیشهای ناصواب آسایش داد و در استقبال
جماعت افغان یکزبان ساز دهد و شیخ را برگرفت و میرزا هندال را بجاده اطاعت
در آورد لکن اتباع امراء که سر طغیان را آورده بودند دیگر باره در مرتبه

جلد اول از کتاب مجمع مظفری

قتل شیخ بهلول

ناچار جام ورزید. چندانکه میرزا هندال حساب آرام و اصرار ایشان فرمود که شیخ را گردن زدند و در
که نزدیک باغ پادشاهی بود بنام میرزا خطبه خواندند و پیشتر کوچ کردند چون میرزا هندال
نزد مادر خویش دلدار بیگم آمد جامه کبود که علامت مصیبت و سوگواری است پوشیده دید
گفت این وقت شادکامی است از چه این جامه بر تن کرده گفت از آنکه تو خود دستانی
و گوش بحرف مفسدان میدهی و کمر به هلاکت خود میبندی و مرا در سوگ خود مینشانی
چون یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی این قضیه را شنیدند انکار کرده بدار الملک دهلی
بخواستند جا بگیرند میرزا هندال و امرای خیانت مآل راه بر گرفته دهلی را محاصره
افکندند میرزا کامران چون این خبر بشنید بجانب یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی از لاهور کوچ
نموده چون بدهلی رسید میرزا هندال از عدم کاردانی بجد و در دار الخلافه آگره
شتافت میرزا کامران در پی او بشتافت. میرزا هندال از آنجا بالور رفته والده اش
دلدار بیگم از میرزا کامران خواستار شد که میرزا هندال را آسوده خاطر ساخته بملازمت ببرند
در این حال میرزا هندال از الور آمده قطیفه در گردن انداخته بمیرزا کامران ملاقات
داد میرزا کامران او را نوازش داده روز دیگر امرای فتنه انگیز را از عفو داشته روز دیگر
میرزا کامران میرزا هندال اتفاق نمودند و شیرخان از آب عبور داد
مخفی است که چون دیگ مکافات بدست و پای دولت در آمده مشتهر سریر خلافت گشت اسباب
عزت و سرور را آماده و درهای غفلت و غرور بر روی گشاده و در استعلام امور
فتنه انگیزان که از بیم بیداری ایشان سر بخواب داشتند بامید آنکه آب غفلت سر برگرفته
و جهان زا پای به بافته و آشوب بهم ساختند و چون بیخبر رسیده بود که برای تکمیل مراسم شادمانی
از اخبار ناگوار در پیکار جهاندار معروض نگردد نزدیک است و فتنه عظیم برخیزد و در ارکان
سلطنت تزلزلی بزرگ راه کند تا چه دو نمودار آن هیچ نبود وسیله که تواند شد بعرض
حضرت جهانبانی با فرزندانی عزیمت بنهضت نهاد و با آنکه از کثرت باران سیلابها
جهان را فرو گرفته بود دریای بیکران پایان بود حکومت بنگاله را بجهانگیر قلی بیگ که
خلاف فدوی نهاد و شیرخان از استماع این خبر از چه بنهور دست باز داشته به رهتاس
چون موکب پادشاهی بسر منزل رسید شیرخان قصد دارد و را بسته با لشکر فراوان
نزدیک ایشان جای گرفت چون این خبر بعرض رسید پادشاه نگه نمود بدو رگرده از انگنگ

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه هند

مراجعت کرده هرچند دهنای کار عرض کردند این کاری صواب است که با مردی معدود
بگردانید محمد و برادرانم بپذیرفت و گشته در موضع جوسه از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل
اتفاق افتاده در آنجا پیاده آبی است گنگا نام در میان دو سپاه واقع شده موکب
پادشاهی آب را پل بسته عبور فرمود و هر روز در فرا اوان جانبین جنگ می افتاد و از دوم
افغان بتقل رسیده تا مدت مقابلت و مخالفت امتداد یافت برا در آن ایام بزرگ

تاختن شیرخان بار دوم بر پادشاهی

فتح انگیز امرا را بودند توفیق موافقت نیافتند شیرخان بر ده بازی فریب آلاد
و گاه از صبح میراند و بحیلت و مکیدت دو منزل عقب نشسته عساکر پادشاهی غفلت
ورزیده ناگاه شبیخون کرده هنگام نوبش صبح از عقب بار دو پیدا شد و سپاه خود را
بر سه بخش کرده لشکر پادشاهی فرصت نیافته که زین بر اسب نهند و جامه جنگ بر تن
آرند حضرت جهانبانی از غفلت سپاه حیران گردیده با پای جلادت و ترددی بیک
فوج بیگ بیاوردن مهد علیا حاجی بیگم مامور ساخته و ایشان بر در سراپرده شهید شدند
و شیرخان بر پیدا ان بدبختی جمعی کثیر در اطراف سراپرده حرم مقتول شدند آنگاه شیرخان
مردی کرده آن مستوره را در عهد کار ستر احترام روانه ساخت بالجمله چون حضرت جهانبانی
ستوه قرپل گردیده پل اشکسته یافت ناچار خود را باب انداخت قضارا از اسب جدا
مانده و بدستیاری شناوری بساحل نجات رسید و از آنکه پرسید چه نام داری

حکایت همایون پادشاه با نظام اولیا

گفت نظام فرمود نظام اولیائی چون بسلامتی بتخت برایم تا نیم روز ترا پادشاهی
میدهیم و در این قضیه که در نهم شهر صفر سال نهصد و چهل و ششم روی داد میرزا
محمد زمان جمعی از امرا و اعیان فضلا غرقه بحر فنا شدند و آنحضرت با میرزا عسکری
کرده بدار الخلافه آگره نزول کرده میرزا کامران به تقصیل استتار پیش از
روزی چند میرزا هندال بتوسط میرزا کامران و والده اش شرمنده بملازمت حضرت
و ادراک عفو و عنایت فایز گشت و حضرت جهانبانی بتدارک مافات اشتغال
یافته امرا و مردم سپاهی همه روی به دارالخلافه حاضر میشدند در این اثنا آن مرد سقا
که پادشاه را از طوفان آب بخطر نجات داده بود به دار رسید حضرت جهانبانی
بوعده خویش وفا کرده او را نیم روز بر تخت نشانیده و احکامی که در آن روز صادر
گشت جاری شد و در حقش چندان اکرام ورزیدند که غبار حاجت نیازمندی چهره اش

او و قبیله اش مرتفع گردیده و از آنطرف شیرخان از جنگ بنگاله که در آنحدود بکار آمده متوقف شده
جلال خان را با حاجی بیگ به بنگاله فرستاده با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست و او را با حاجی بیگ بقتل آورد
ساخته خاطر شیرخان از کار بنگاله فراغت یافته روی بجانب جونپور شده و آن الکائها
متصرف گردیده پسر کلانش قطب خان با جمعی بکالپی و اتاوه فرستاده که حضرت جهانبانی
فرمان کرده تا یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و ازبک که انجا بودند و بجاگیر ایشان مقرر بود
با لشکر مستعد که نظم جمعی از محال متعلق … بتازند ایشان جمع شده و جنگ در انداختند
و قطب خان را در میدان جنگ کشته و مظفر و منصور باز گشتند حضرت جهانبانی در آنخلال
اگرچه بترتیب سپاه و اصلاح امور و تربیت قلوب پرداخته لکن میرزا کامران هیچ قدم بر مساعدت
و به اینکه قریب چهار هزار تن مردم سپاهی و از کابل داد و از زمین شمال رسیده و ناحیه
پنجاب رو براه تحت حکومت اشت در چنین وقت عارض نموده از خدمت تقاعد
ورزیده خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاده و خود نیز روی از پادشاه گردانیده
از دنبال او برفت حضرت جهانبانی فرمود اگر تو خود همراهی نشوی باری مردم خود
همراه ما بگذار قرار نشد و انچه را با خود برد از تمامت آنجمعیت افزون از سه هزار تن
همراه … …

توجه حضرت جهانبانی بدفع شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و بیان پاره سوانح

حضرت جهانبانی با عدم اتفاق برادران بقدر وسع لشکری که داشت بدفع دشمن بی نام
روی نهاده و به … و استقلال همت جمعی قلیل از اولیاء دولت کثرت اعدا
را در نظر نیاورده و چون بکنار آب … بقنوج پور رسید شیرخان با لشکری انبوه از آنسوی
آب گنگ … کرده آنحضرت با سپاه اندک در زمانی قلیل بر گذر … بقنوج پل بسته قریب
یکصد و پنجاه توپ … تیر … کارزار ساخته بر اسپهای … سوار شده و چون
هنگام … بار آب را … چون عزم مراجعت … افغان …
… قوا عد … از هم شکسته از اردوی پادشاهی … بر …
… از هم … لشکر مخالف هزیمت شده … شجاعت داد …

باز شده و صلاح در آن دیدند که کنار آب قنوج روانه شوند و در اثنای راه کشتیهای بسیار
موجود شده توپ و توپخانه پادشاهی برکشتی نهاده … مخالفان را در هم شکست و پیش
گاه در نواحی قنوج رو در روی بودند در آن اواخر کار محمد سلطان میرزا و پسران او الغ بیگ
میرزا و شاه میرزا که با میر تیمور گورکان منتهی و نبیره دختری سلطان حسین میرزا بودند
و … آورده دیگر باره طریق نفاق و بی وفائی مرعی داشته و احسان … شدند در
چنین وقتی فرار کرده جمعی کثیر … از آنراه آگاه شده و … حضرت جهانبانی برای
… فرار رفته بر آن شدند که از آب عبور داده بهر طور که ممکن شود جنگ در
اندازند پس پل بسته عبور کردند و در جلو لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای
منتظم شد شیرخان نیز در برابر نشسته و خندق بر آورده و بهر روز از دو سوی برخی
شده نبرد میکردند چون هنگام باران و سیلاب … و جای اخیار محل خیام را فرو
گرفته … آتشکده … که دهم محرم بود آماده جنگ شدند
مخالفان نیز هم … کار … و گرنه در … پذیر شوند و منهزم
گردانند میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد روز دیگر که صفها آراسته شد
مرا در جانب چپ که … آنحضرت افتاده بود جای داده شیرخان نیز …
و سپاه خویش … جلال خان و … فوج … با میرزا … روی
روی شده … خان … حسین سلطان … یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان برابر
شده … میرزا عسکری مقابل شدند از نخست آتش جنگ ما بین میرزا
و جلال خان نمودار شد جلال خان … پادشاهی بر طرف …
شیرخان … حاجی … بر میمنه میرزا عسکری حمله
آوردند … جماعت افغان بیشتر … اراده جنگ نموده روی بر تافته آنحضرت
مرتبه بر لشکر مخالف … در این کارزار بدست … شکست …
برادران و دیگر امرا … حضرت جهانبانی را غیرت … از جنگ
ورزیده دست کشیده امرا … روی بر تافته بودند … آب گنگ …
در … حضرت جهانبانی … بر فیل سوار شده از
آب عبور داده در کنار دریا از فیل فرود آمده راه برادران … بودند

مخالفت امرا و برادران با پادشاه

از جا جهان از غرقاب نجات یافته دست با او نشر اکرده بالا آورد آنحضرت نام و نسبش
پرسید گفت نامم شمس الدین محمد و مولدم غزنین و از ملازمان میرزا کامرانم حضرت جهانبانی
فرمود انیس باید و ار جا شد در این شب مقدم یکساله خود در این کشید و بمواعید الطاف
پادشاهانه نواخت حضرت جهانبانی از آنجا بدار الخلافه آگره روی نهاده در اثنای راه
میرزایان بسیار همراه شدند و در موضع بهنگام بو نیز جنگی با مردم آنجا بپای برد. ایلغار کنان
بدار الخلافه آگره درآمدند صبح دیگر نزول فرموده الا کار بر میر رفیع صفوی که در میان
سادات صفوی بکمال علم و عقل امتیاز داشت رفته سخن بمشورت آوردند سرانجام
رای جهانبانی قرار یافت که بطرف پنجاب حرکت فرمایند تا اگر میرزا کامران بمقام
خدمت برآید رخنها که از شهر در ممالک راه کرده بسته گردد و پس عزیمت روی بلاهور کرد
و در عرض راه امرا و برادران هم رکاب شدند و در هستم اثنا میر فقر علی بیگ میرزا
خرامید و چون موکب سلطانی در حوالی لاهور رسید میرزا کامران استقبال کرده ملازمت
ورزید و در باغ دولتخانه که بهترین منازل لاهور بود میرزا عسکری از سنبل رسیده
شمس الدین محمد که در کنار دریا دست داده حضرت جهانبانی را از آب بیرون آورده
بود حاضر حضرت و مورد الطاف بی نهایت گشت و در غره ربیع الاول نهصد و چهل
و هفت تمامی برادران امرا و دیگر ملازمان جمع آمدند و عهود و مواثیق استوار نمودند
که هرگز خلاف نکنند و در این باب تذکره نوشته شد حضرت جهانبانی از زبان
نفاق تمهارانه نصیحت فرمود چون سلطان حسین میرزا در خراسان او بدیگر جهان خوش تجهیز
پسر کامکار بیادگار نهاده با جهانبانی و لی مستقل و سامانی بکمال حکمت خراسان که سالها
در حیطه اقتدار ایشان بود به شاه بیک اشتغال یافت و از تمامت ایشان فرزندان جز یک تن
بدیع الزمان میرزا که بروم برفت اثری نماند و مردمان علامت و سرزنش ایشان همی نهاد
زبان را ندهم اکنون ملک هندوستان از که حضرت گیتی ستانی با چه زحمتها بدست آورده
اگر از عدم اتفاق شما از دست چنین کسانی باید مردم خرد شما را با شاه چه نخواهد
بود هم اکنون تدبیری کنید که اسباب روسفیدی شما و خوشنودی خالق شما باشد
اتفاقات فوراً عهود خویش را فراموش کرده هر یک ساخته اند و اندیشه بسا فتنه ها
نمودند که از روی یکرنگی و اتفاق نبود سخن تمام و مجلس تمام شد و بر اینجو کاشی

طرح سخن بیفکند لکن در خاطر میرزا کامران میرزا هیچ اثری نمی کرد و جهت بی راه بود که بطرفی
براکند. شنوند میرزا کامران چنانچه خواست بکابل رفته در گوشه عشرت شد و از کار بازرد
و اکثر الامرا از تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی بشیرخان فرستاد و اظهار دولتخواهی
و اتحاد نمود و در ضمن نامه نوشت که پنجاب را بدستور سابق بمن گذارند کار با شما
بتقدیم رسانم شیرخان بعد از این اتفاق دلی قوت پیش نهاد لکن از جمعیت لاهور اندیشه داشت
در این اثنا صدر رسانید شیرخان بگرمی او را در یافت و از بشارت عدم اتفاق
برادران خاطرش تشویش کرد و جواب بشرارت بموقع [illegible] و کسی را فرستاد
تا از حقیقت امر آگاه شود میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید
و در آنروز جشنی برپا کرد حضرت جهانبانی را نیز در آن باغ مشرعی شده بپادشاه
بود و هم چنان جای خیرا از پی شیرخان بفرستاد و شیرخان بعد گذشتن از آب [illegible]
گشت در این اثنا مظفر ترکمان که بقراولی در نواحی آب سلطانپور معین شده بود
بیامد و گفت لشکر از آب سلطانپور عبور نمود لاجرم اواخر جمادی الاخری حضرت
جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ تا کنار آب
چناب رسیدند حضرت جهانبانی میرزا چون داعیه کشمیر بخاطر بود میرزا حیدر را پیشتر
از خود بسوی کشمیر فرستادند و قرار یافته بود که امرای کشمیر توسط میرزا حیدر
بعرض میرسانیدند که حضرت جهانبانی بدانسوی روی کنند و آن ولایت را مسخر فرمایند
و چون میرزا حیدر را لاهور نمود با او فرمود که اولاً بجهت خوشتر رود و اگر امرای کشمیر که
همواره ترغیب میکردند پای بند آنچه بعرض رسانند و حضرت جهانبانی نیز از دنبال بشتابند
راه بر گرفت و در کنار دریای چناب بود که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه
عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه
میرزا نیز با ایشان بودند و در غره شهر رجب سال نهصد و چهل و هفتم حضرت جهانبانی میرزا
عزیمت سفر کشمیر استوار گشت میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
اصرار نمودند که بجانب سند روند و چون حضرت جهانبانی بجانب سند توجه فرمود
بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا با خواجه بیک میرک که از عطارات
حضرت جدا گردیده با ایشان پیوسته بود از آنحضرت باز ماندند در این وقت

پایاب
آبی را گویند که پای
در زمین آن رسیده و از
آنجا سواره بتوان
گذشت



عبدالله بابی چند از جماعت افغان فرار رسیدند و آن دلاوران میرزا هندال ایشانرا گرفته نزد او جاء آوردند افغانرا بقتل رسانید و قاضی بشفاعت بعضی نجات یافت حضرت جهانبانی
از راه دشت متوجه بکر بودند و بهمین قیاس راه می پیمودند تا به علاقه بیع بکار دیده
و متوکل طی منازل کرده ناگاه آواز نقاره بلند گشت و معلوم شد از اردوی میرزا
هندال یادگار ناصر میرزا است حضرت جهانبانی میر ابو البقا را بایشان فرستاده او
برفت و با سخنان پند آمیز دل ایشانرا بدست آورده حاضر حضرت ساخت و متفقا
روی بولایت بکر نهادند و خواص خوش قومی عظیم از مردم افغان از دنبال میآمدند
اگر چند لشکر پادشاهی جماعتی اندک بودند لکن آنها جنگ نمی پرداختند و در اواخر شعبان
اردوی پادشاهی بلهری رسید امیر سید محمد بکری حسینی که از سادات علمای عهد بود
رحلت نموده بهمان مکان مدفون شد و آنحضرت بر فوت آن سید افسوس خوردند و چون دیگر
بوطن بخشوی که از زمینداران و اعیان آنسرزمین بود نزول فرمودند فرمان
عنایت و خلعت فاخر در صحبت محمد بکاول و جنگ بیک بدو فرستاده بخطاب خانخانانی و علم
و نقاره امید وار ساخته بعضی شادمان غله باردوی پادشاهی امر فرمودند و بخشوی آنجماعت
ایشانرا استقبال کرده بتکریم و توقیر ایشان پرداخت غله و پیشکش لایق تقدیم کرده
و کشتی فراوان بهاب آوردند تا از آب گذشته متوجه بکر شوند یادگار ناصر میرزا در جلو
برفت در بیست و هشتم شهر رمضان سال نهصد و چهل و هفتم رایات پادشاهی بجدو دیگر
رسید و پیش از این بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را که با علم و دانش شباب ذات
و نفضایل و مکارم بر خوردار بود بمنصب صدارت ممتاز فرمودند و چون طی منازل
نموده بحدود بکر رسیدند قصبهٔ لوهری که در کنار آب سند روی بروی بکر واقع
مضرب خیام سپهر احتشام شد و حضرت جهانبانی در باغچهٔ حوالی آن قصبه که در نزاهت
و لطافت بی نظیر بود نزول نمودند سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین بیک ارغون
بود و لایت و یرا ساخته با استحکام قلعه پرداخته کشتیها را از هر طرف آب برده بلنگر
کرده و این شاه حسین بیک ولد میرزا شاه بیک ارغون است که چون حضرت گیتی ستانی
قندهار را از وی بزور بگرفت تحدود تته و بکر افتاده تمامی آن نواحی را متصرف شد
چون موکب همایون قصبهٔ همایون فر نزول نمود منشوری سلطان محمود بکری فرستادند

کرد قلعه را با ملازمان حضرت گذارد و از راه خدمت سپارد گفت من نوکر شاه حسینم تا او بخدمت
نیاید آمدن من باین آئین نمک خواری پسندیده نیست آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر
صدر و میر سمندر را که از معتمدان پیشگاه بودند نزد میرزا شاه حسین بتته فرستاده او
را امیدوار و مهربانی گردانیدند میرزا شاه حسین فرستادگانرا
با آب دیدار و شیخ میرک را که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران بود و جماعت ارغون
از قدیم الایام در خدمت شیخ مذکور مرید و معتقد بودند با پیشکش لایق بصحبت فرستادگان
پادشاهی بدرگاه گیتی پناهی فرستاده عرض نمود که ولایت بکر را محصول اندکیست
و ولایت جاجکان بکثرت نعمت ممتاز است مناسب چنانست که عزیمت بدانسو
منعطف ساخته متصرف شوند بهم ملازمان حضرت را فراغتی بدست آید و هم من بکوچ بنیاد
شوم و چون نقل اساتیر خیال کرده باندک فتحی گجرات را متصرف می شوند و سایر ممالک
هند و ستان نیز متوجه فرمان آید و این سخنانرا بجمله بدروغ میراندند آنحضرت میرزا هندال
بجانب پاتر معین کرده و تا پنج شش ماه در تربتگاه لهری سپاهی بوده شاید حاکم تته
اطاعت پیش گیرد و در سال نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا والدهٔ حضرت شاهنشاهی
محمد اکبر پادشاه را بحباله نکاح در آوردند و عده دیگر مدتی محل سراپردهٔ سلطنت بود
و اندک اندک آثار غلا و ویرانی در ولایت پدید شد در این اثنا میرزا هندال
باغوای یادگار ناصر میرزا به قاسم قندهار رفت و یادگار ناصر میرزا را نیز دعوت
کرد چون این خبر بحضرت پادشاهی پیوست روز سه شنبه پنجم جمادی الاولی سال نهصد
چهل و هشتم بمنزل میر ابو البقا تشریف نزول دادند و آنجناب را برسم رسالت نزد یادگار ناصر
میرزا فرستادند میر ابو البقا به دیدار او برفت و سخنان پند آمیز مطیع و منقاد
ساخت با این شرط که چون هند و ستان مفتوح شود یک ثلث بدو تعلق یابد و چون کابل نزول
اجلال شود غزنین و لوهگر نیز بدو عنایت گردد میر ابو البقا روز دیگر باز شد و از بهر
حصر قلعه بکر جابجا راه نوشت و حضرت جهانبانی از این عجب بی کوشش ظفر گشته
رضا بقضا در داد و چون پنج شش روز بگذشت یادگار ناصر میرزا از آب عبور
داده ادراک حضرت و الطاف نمود و در این دوران فرستادهٔ حاکم تته شیخ بزرگ
را رخصت داده بحاکم تته فرمان نوشتند که آنچه متعهد می شد موقع قبول دریافت

کهبر شاه اکبر
روح ۹۳
۱۴

جلد اول از کتاب مجمع مظفری

بآن شرط که با خود جهت بهانه زحمت پردازد و الی ته کار به تسویف ... اند تا حضرت جهانبانی
بکر و آنگاه در راه یادگار ناصر میرزا اقامت فرموده غره جمادی الاخری نهصد و چهل و
هشت بسوی ته حرکت نمود در هفدهم شهر رجب قلعه سهوان را محاصره فرموده حاکم ته
راه طغیان را مسدود کرده و امتداد محاصره و قلت غله اسباب زحمت مردم اردو شد
چندانکه جمعی از کثرت روی بگریز نهادند و برخی از دهام ته نشستند و ... معروض
که منعم خان بعضی دیگر آهنگ کناره گیری دارند لاجرم منعم خان را بند بر نهادند و آنجا
چون حضرت جهانبانی بکر را یادگار ناصر میرزا گذاشت بهر اقامت کار خود
کاری از مردم قلعه بر او مینا ... خند او با آن جماعت جنگ کرده قریب چهار صد تن بکشت
و از آن پس قدرت مخالفت نداشته و میرزا شاه حسن کار بکر و قریب ... افکنده ...
مهردار خود را نزد یادگار ناصر میرزا فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ...
چه خود را بتو میدهم و خزاین خود بسپارم و باتفاق ملک گجرات ... خواهم شد یادگار
ناصر میرزا را دل بفریفت و از آنطرف چون حضرت جهانبانی عسرت مردم اردو را
بدید یادگار ناصر میرزا پیام کرد که بر سر حاکم ته که راه آذوقه بر بسته بر ... تا
این مردم را توسعه افتد یادگار ناصر میرزا محض حفظ ظاهر پیش خانه خود بیرون فرستاد
لکن در رفتن ... می نمود انحضرت رسولی دیگر بفرستاد و آنگونه ساده کار ... کرده ...
چند براند که یکباره میرزا را دل بگشت و پیش خانه را باز گردانید حضرت جهانبانی ...
در هفدهم ذی القعده بجانب بکر و بهری روی کرده یادگار ناصر میرزا بقصد ...
پادشاهی با حضرت جهانبانی بنشست و ... چون آنجا ... خود را میرزا ...
بسخنان ... انگیز او را از آن خیال باز داشت و به بندر بهر باز آورد
و هم در این ایام حاجی ... قاسم حسین سلطان از انحضرت روی برتافته روی بیادگار ناصر
میرزا آوردند حضرت جهانبانی از مشاهدت این حالات کوفته خاطر گشته و
میخواست از ملک جهان دل برگرفته کنج عزلت را بر گنج دولت اختیار کرده ...
با تابعین ... عرض کردند صواب چنانست که روی بولایت
مالدیو گذارند که سالهاست اظهار بندگی می نماید شاید در لوازم ارادت
غفلت نورزد حضرت جهانبانی بدانسوی روی نهاده و منشوری متضمن نصایح بیادگار

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه

ناصر میرزا فرستاد و این شعر در آن منشور مسطور بود

ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران   سوختم چند شوی مرهم داغ دگران

لکن میرزا نپذیرفت و در ... و بهری ... بود و روز به حضرت جهانبانی همچنان ... سپرده دو ر
اندیشان درگاه کاری از بکر و عذر مالدیو بعرض رسانیدند و شرایط اخلاص استظهار بجای
میرسید که از هواداران روزگار بود نزد مالدیو شتافته معاودت کرده معروض
داشت که از باطل و طغیان ... اندیشد چون موکب پادشاهی بولایت او نزدیک
شد شیخ علی گوری را که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری بدرود پادشاهی
فرستاده و خواستاری الماس را دستاویز کرده ملازمان حضرت را اندیشه ...
گشت و حضرت جهانبانی باره ... نمود و راه برگرفت و دیگر باره نیز به ... فرستاده
که آنچه معلوم گشت بنویسد وگرنه باشارت باز نماید اگر حالت اتفاق و اتحاد در مالدیو
بنگرد وقت آمدن سر ... انگشت را بهم گیرد و اگر نشان خلاف دریابد انگشت خنصر را
گیرد و موکب پادشاهی راه سپر گردیده و یکبار ... حولی ... نزول فرمود و قاصد بیامد انگشت
خنصر را بگرفت و نفاق او را باز نمود و عاقبت نفاق و خیانتش معلوم شد که ... بعنوان
استقبال ... اندیشه ... در سر دارد انحضرت عنان عزیمت بطرف ...
منعطف ساخت و تردی بیک خان و منعم خان را فرمان شد تا با جماعتی پیشتر رفته سر راه بر
بد اندیشان بگیرند تا گزندی بر دو ... رسانند و خود انحضرت با معدودی در پیرامون
حرام سرای روان شدند چون موکب همایون از ... گذشته ... رسید فوجی
از مردم مالدیو نمودار شدند و آن مردانی که بدرقه ایشان مامور شده راه را گم کرده
بطرف دیگر افتادند حضرت جهانبانی ... را از مرکب فرود آورده ...
سوار کرده روی ... آوردند و در اول ... گریزان ساخت حضرت
جهانبانی شکر ایزد سبحانی را پیشانی بر زمین نهاده راه سپر گردیده در عرض راه آنجماعت
که راه را یاوه کرده بودند ملحق شدند و ... منزل ... کرده و کاری چنانکه
ظفرمند شدند دهم جمادی الاولی بعد از عسرتهای زیاد بحصار امرکوت رسید
در آن حصن حصین نزول فرموده حکمران قلعه که رانا پرساد نام داشت خدمت
پسندیده بتقدیم رسانیده چون حضرت جهانبانی را آهنگ پیش ... بود در غره شهر

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

تولد اکبر شاه

سال نهصد و چهل و نهم هودج حضرت مریم مکانی والدهٔ حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه با جمعی از محرمان پیشگاه در امرکوت گذاشت و روی براه نهاد در شب یکشنبه پنجم رجب سال مذکور حضرت شاهنشاهی ظل الهی متولد گردید فرزندی زاده فرزند آن حضرت زهره اش بیدار کرده دیده و در عرض راه این مژده ناگهانی بعرض حضرت جهانبانی شد سجدهٔ شکر گذاشت و بساط جشن و شادی بگسترانید و با دل قوی و نیروی قهرمانی روی بولایت مالدیو نهاد کرد و بو از راه آزادت بیرون شد و حضرت جهانبانی روی به بسند نهاد چون کچ عالی ایجاد و نزدیک شد معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون جمع شده ارادهٔ مقابله دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را با جمعی از دلاوران پیش فرستاده و خود از عقب راه گرفت و با ارغونیان جنگ نموده جمعی را منهزم ساخته قصبهٔ جون محل سراپرده شد هودج حضرت مریم مکانی و مهد حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد حضرت بود در این قصبه وارد گشت و چون این قصبه جایگاهی دلپسند بود مدتی چند در آنجا توقف رفت و از اطراف و جوانب با ارغونیان جنگ می نمود و ایشان را هزیمت می کشند و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود در این ایام بدرجهٔ شهادت رسید و هم روزی شیخ علی بیگ جلایر و در دی بیگ خان جیجی دیگر باخت و تاز شده شیخ علی بیگ کشته شد و نیز بار دیگر امورات دیگر روی داد که حضرت جهانبانی آهنگ سفر قندهار فرمود و در صفاء ایغال در هفتم محرم سال نهصد و پنجاهم بیرام خان از حدود گجرات بحضرت جهانبانی پیوسته خاطر همایون خرسند گشت و از غرائب اینکه چون به لشکرگاه رسید اول گذرش بر جنگگاه افتاد خود را داده جنگ ساخته مردانه کارزار نمود سپاه پادشاهی از خود نمی دانستند چون معلوم شد که بیرام خان است خود او از جنگ باز آمده فاسند اینجا سرور خاطر جهانبانی شد همانا بیرام خان در قصبهٔ ناگور فتوح خان سارنگ را کرده سرانجام در قصبهٔ لکهنور شتافته بود چون خبر شیرخان رسید شیرخان او را از راه نگاه خواست را به نیزه او را نفرستاده و در راه مالوه نزد رسید و بهر تدبیر که توانست از چنگ شیرخان فرار کرده با ابو القاسم حاکم گوالیار جانب گجرات شد و چون شیرخان که از گجرات می آمد آگاه گشته ابو القاسم را که بصورت و جثه نمودی

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

خود ساخت بیرام خان از نکته دانی گفت بیرام خان منم ابوالقاسم مقصود شیر دانسته گفت این غلام من است میخواهد فدای شود زنهار دست از وی باز دارند بیرام خان نجات یافته بگجرات نزد سلطان محمود رفت ابوالقاسم را که نزد شیرخان بردند تقتیش ساختند سلطان محمود نیز بیرام خان را پند نموده

و او خود را بدولتخواهی خود رسانید

ظهور خارق عادات از حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه در ماه هشتم ولادت با سعادتش

از آنجا که خالق بیچون پیدا سرشت آنانکه برتبهٔ سلطنت و جهانداری نایل می شوند ودیعتی گذارد که علامت امتیاز ایشان باشد لاجرم چون حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه قدم در ماه هشتم نهاد جیجی که دایهٔ آنحضرت بود از چند جهت افسرده خاطر بود ناگاه که جز او به یکی چشم آنحضرت دید لب سخن بگشود و فرمود خاطر خوش دار که بر آستان خلافت در کنار قرار خاطر گرفت و ترا سرور و شادمانی خواهد بخشید زنهار این راز را با احدی آشکار نکنی و این سر قدرت الهی را پوشیده دار تا وقت ظهور آن رسد و چه کلمهای عیسی و مصطفی‌ای که در ضمن این نوع است دایه که زن جیجی بر مزخرف نبود از این نوید در شگفت آمد و این راز سربمهر را پنهان داشت تا گاهی که نونهال حدیقهٔ سلطنت روزی از عرصهٔ دمی بشکار رفته در آنجا ماری سخت بزرگ و مهیب نمودار شد آنحضرت دلیرانه دم مار را بدست قدرت گرفته زبون گردانید یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکه کلتاش این تماشا بدید و خبر داد آنوقت دایه از این داستان شگفت پرده برگرفت و گفت تا کنون نهفته

گذارش آن راز اشم

توجه حضرت جهانبانی بقندهار و سفر حجاز گزیدن و آهنگ مملکت عراق فرمودن

حضرت جهانبانی چون از گردش چرخ دو رنگ افسرده خاطر شد بدان اندیشه شدند که با همراهان شیخ کوچ فرموده بقندهار شتافته آید و حاکم آن این میرزا عسکری

از در صلح سخن کرد از خوانین که کار بر ایشان سخت شده بود فرزند سه پیشکشها
فرستاده معذرتها خواسته شد و آنحضرت در هشتم ربیع الآخر سال مذکور از قندهار جانب
قندهار رهسپار شد میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شنیده بعرض نمود
میرزا کامران جمعی کثیر روی بارد و نهاد تا آنحضرت را دستگیر نماید چون لشکر
در حدود شال که قندهار سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از
اعیان میرزا کامران بود در آنجا جا گرفته از لشکریان پادشاهی را که خبر
چتر رسیده بودند دستگیر کرده بردند یکی از آنجا و تن بجانب بعرض رسانید حضرت
جهانبانی کافرنعمتی انگیزه را شاید از آهنگ قندهار و فرزند شاهنشاهی ...
گرفت باید محمد ... دست کرده بقندهار رفت حضرت جهانبانی نکته بود میرزا عسکری
مقدر با این عبارت بنوشت برادرکم مهربانی ارادت معلوم نماید که نوشته عطوفت
ونصایح آگاهی بخشنده است اما این کلمات در وی اثر نکرده بیشتر در مقام شقاوت
راه عناد و دیگر با آنحضرت جنگ بر خاست بیرام خان ... بیرام خان اتالیق
جمی بهادر که نزد میرزا عسکری بود نظر به پاس حقوق قدیمی رخ ... سپاه
بیرام خان از قصد میرزا عسکری خبر ساخت بحضرت جهانبانی آمده اندیشه میرزا
را بعرض رسانیدند آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و ملازمان دیگر فرستادند
که اسبی چند تیز شده آن نفر و مایه کار نیز گرفتار شدند آنحضرت خواست خود سوار
شده بیخبر رود بیرام خان مصلحت ندید و وقت تنگ شده بود ... است که
انگار فرزندشاه را بقهر ... روی بمقصد که از آن آنحضرت متعلق
از چاکران ... دست پیش گرفته از اندیشه قندهار و کابل ... نشده با
هنگ ... عراق شد و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش میر غزنوی و خواجه عنبر
ناظر ... که حضرت شاهنشاهی در عهد ... حمایت الطاف الهی استبر
طور که باشد موجب حضرت مریم مکانی ... علی رسانند ... رفتند و آن
امرا بجای آوردند چون ... راه ... شده و شب در رسید بیرام خان گفت میرزا
عسکری هم اکنون با خاطر جمع باد و نویسنده خود در جز تفصیل احوال ...
اردو را میپسندند بگو چنانست که خود را ناگهان ... برسر آن خیمه رسانیده

مکتوب همایون شاه به میرزا عسکری ۱۴

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

او را بیاریم چون بعضی از میان بودند ملازمانش که بحکم نمک پرورده این درگاه بودند
ملازمت حضرت ناچار قبول فرمود این سخن مقرون بصواب چون از غربت ... فتح
این عزیمت نیکو دانست والا جا نیز ... گرفتند از آن طرف میرزا عسکری که باندیشه
تباه خویش ... نزدیک شد میر ابو الحسن صدر را پیشتر روانه ساخت که اگر حضرت جهانبانی
به اعیه رفتن باشد بطرف کابت نگاه دارد میر ابو الحسن هنگام سواری آنحضرت
آنحضرت سخنان و التفات ننمود و شتاب ... میرزا عسکری چون از عقب برسید
حکایت ندانسته شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را بفرستاد که اردو
را محافظت کرده تا کسی بجایی نرود تردی بیگ خان و سایر ملازمان ... شناس
بمانند و میرزا را بدیدند میرزا الخاعت را بدست مردم خود سپرده میر غزنوی
چون بیدار میرزا عسکری ... گفت پادشاه ... آمدیم از جهت ... ایشان
جلو پیش گرفته انگاه پرسید میرزا یعنی حضرت شاهنشاهی کجاست میر غزنوی گفت
در منزل خود است میرزا عسکری گفت خوب یک شتر میوه از کابل بجانب میرزا رسید
که منهم میآیم و شب در خیمه خود بیگه و نویسنده بعضی از اسباب را که از سرکار پادشاهی
آورده بودند میدید و مینوشت و صورت حال بخدمت همایون ذکر بیرام خان ...
در ... بود فردای آن روز میرزا عسکری نقاره نواخته از منزل خویش بار دولت
پادشاهی ... مردم را یک یک از خرد و بزرگ بکوف تردی بیگ خان
شاه ولد سپرده و همچنین یکی از آنها ... مردم خود سپرده و قندهار برد و
جمعی کثیر را در شکنجه و عذاب هلاک ساخت و مبلغی زر گرفت از تردی بیگ خان
بگرفت میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش گرفته پیش میرزا آوردند
میرزا هرچند در وی نگریست بآنحضرت شگفت شد میرزا گفت میدانم فرزند کیست
و با او چگونه ... بعد از زمانی انگشتری میرزا که بر گردنش حمایل بود و علاقه ...
قایل نشد آنحضرت بعادت اطفال دست برده برکشید میرزا از گردن را آورده
بحضرت شاهنشاهی داد پاره ... بفال گرفتند و گفتند عقرب بهردولت
ونگین سعادت بنام آنحضرت میشود و میرزا عسکری آنحضرت را با خود بقندهار برد
در اثنای راه کوکی ... از متعلقان میرزا عسکری بود نزدیک بکوه

آنحضرت آمده گفت اگر میرزا را بمن بدهید بحضرت پادشاه برسانم چه عزم آنحضرت دارم
تا در چنین تنهائی لوازم خدمت بجای آرم ایشان نپذیرفتند گفت پس نشانی از آنحضرت
بمن بسپارید میرغضنفر طاقیه آنحضرت را باو داد و میرزا عسکری در نهم شهر رمضان
سال نهصد و پنجاهم حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه را بعضیها آورده در بالای
ارک نزدیک بخود منزلی مقرر ساخت و آنحضرت را بسلطانم بیگم زوجه خود
سپرد و از آن روز پرستاری وی ساعی میبود بکرار از زبان قدس حضرت
شاهنشاهی شنیدم میفرمود که احوال خود را از یکسالگی علی الخصوص آن هنگام که حضرت جهانبانی
متوجه عراق شدند و مرا بعضیها آوردند و اینوقت یکسال و سه ماه روزگار
نهاده بودم نیک بخاطر دارم که روزی والده ام دیدم فانکه بخدمت من قیام داشت
میرزا عسکری معروض داشت که چون فرزندان روانشوند با پدر یکسگ آنحضرت
داشته باشد دستار از سر برگرفته چون طفل بر قفایش بدو افکند چنانکه اجل
دستار از رفتار بیفتد اکنون حضرت جهانبانی بحضور شما بجای ایشان هستند مناسب
چنان است که این شگون که نزد بنده چشم زخم است شما بجای آورید میرزا در ساعت
دستار خود را گرفته سوی من انداخت من نزد پای او آمدم و این در عین ایام افتادن
بنجم بخاطر دارم و هم در آن ایام برای تبرک جهت برداشتن موی سرم مرا
بطواف بابا حسن ابدال بردند آنزا در قشیع آن موی سر ستردن بعضی در پیش نظر است
بجانا چون یزد ساخت اینجا او کسرا بپرورانند دشمنرا بمی رست در پرورش بکار رد
اکنون بسته داستان نشویم بجا چون شیرخان از آب سلطانپور گذشته بجنگی
قدم پیش نهاده و با چندین سپاه بسبب دکار ری ملاحظه بپرد و سخت هراسان بود
که مبادا جا در آن لشکر پادشاهی ناگاه تاختند و آشوبی را آرند از این جهت
جمعی کثیر را در پیش وی روانه کرده و در کار جنگ نهایت احتیاط بود و چون کلام
اتفاق را در انجا نگشت ملاهور و از آنجا بخوشاب و روزی چند به بهره و خشکوه
برفت و از پاره کلام پادی طلبید همراهی کردند جمعی کثیر را از قفا که از مجال گکران
بر انگیزه و بقرشاد مردم گکران را در مردانگی اداده لشکر افغانرا درهم شکسته و جمعی
از ایشانرا اسیر ساخته بقرو خشند شیرخان بجواب دید دانا این بحضرت قلعه جانسرا

در آنجائی که ای نیاسند جمعی کثیر را برای استیصال مردم گکران که در کوهستان جای داشتند بر
گماشت و کوچ بر کوچ رانده و از آنجا بقلعه گوالیار رفت میرابوالقاسم در آن قلعه متحصن بود
از عسرت معیشت آمده گذران نشد که شیرخان در مقام ضبط و ربط است و تمام هندوستان
را سوای بنگاله فرو گرفته است از آنجا بسر راه بورغل در آن قلعه راسین
چندی برفت و بعد و پیمان از درست راه بر از قلعه برآورده تباه نمود و از
آنجا به آگره آمد بقانون ایام سکاله در طرق و مسالک سرانها بنیاد نهاد و بعد از روزی
چند که در آگره به ورا گرده بود در سر مالده که کران اجپره کور و بسیاری از
محال استعار بود لشکر کشید و آنجا بود راسجر گردانید و بنواحی چیتور شتافته
بتصرف در آورده بجانب نوشته قلاع و ولایات را فرو گرفته کالنجر را
محاصره ساخته با طمها بر آن تصرف کرده و شب دوازدهم محرم سال نهصد و پنجاه
و دوم آتش در انبار افکنده جمله را بسوخت و او از آتش و تاریخ این چنین
گشت بالجمله شیرخان پنج سال و ده ماه و سیزده روز در مملکت هندوستان حکم
رانده و چون بهشت روز از هلاکش بگذشت پسرش جلال خان که پای او بر نشستن خود را
اسلام خان نامید و اسم پادشاهی بر خود نهاده چندی در کار نهاد و روزگار رفت
و از اطراف میرزا حیدر چنانکه مسطور شد روی بکشمیر نهاده و چون بشهر در آمده امرای
مذکور قدم اخلاص پیش نهاده خاطر بر تسخیر کشمیر جمعیت ساخت در این ناحیه سپاه پادشاهی
را شکست نداد بکلان سپاه خود با میرزا کامران عزم را فسخ کرده بمیرزا کامران
پیوست و ظفر و یکجهتی خود را ... سار گشته و بر معدودی از ملازمان قدیم
میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی یاری ایشان مقرر رفته بوده بود همراه شده
و چون مرکوتی کشمیرا استقلال نداشت روز دوشنبه پنجم ربیع الثانی سال
نهصد و چهل و هشت میرزا حیدر با جمعی قلیل لشکر کشمیر که افزون از پنج هزار سوار
بودند جنگ کرده اتفاق را درهم شکسته جمعیت کشمیر را در حیطه تصرف در آورد
مولانا جلال الدین یوسف طنطنه کشمیر کلام فتح کشمیر را تاریخ این فتح دوم بدیده بالجمله میرزا
حیدر تا مدت ده سال آبادی کشمیر و ترویج صنایع و فنون همت داشت خصوصا صنایع نو
را رواجی بی‌اندازه حاصل گشته انواع ساز سازند شد و بازار دین ارکان

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

گشت و سکه و دینار و درهم را بخواهش امرای کشمیر و دستور ایشان بنام نازک شاه که پادشاه سابق کشمیر بود زد و چون کابل مفتوح شد بنام حضرت جهانبانی سکه زد و در سال نهصد و پنجاه و هشتم هجری در این شبیخون که مردم کشمیر آوردند تباه شد چه میرزا حیدر چون چندی گذشت از آئین عدالت که اول علامت ملکداری و دولت است عدول کرد کشمیریان بنفاق و شقاق قد بر آمده در لباس دوستی کار دشمنی پیش آوردند و بهر حیلت که توانستند لشکر میرزا را از اطراف پراکنده ساختند و جمعی از امرای میرزا را با خود متفق کرده ناگاه بر سر میرزا تاختند تا هلاکش ساختند و اما میرزا کامران چون از حضرت جهانبانی جدا گردیده روی بکابل نهاد و چون دید و خود تاب [illegible] بنام خود ساخته از راه دکوت کنار آب سند رسید و از آب گذشت و بکابل آمد و ابواب کامرانی بر چهره بگشود و غزنین را گرفته و در لشکری میرزا داد و خواجه قاسم و محمود را برسم رسالت نزد میرزا سلیمان بجانب بدخشان فرستاده که در بدخشان سکه و خطبه بنام میرزا باشد لکن خواهد بود [illegible] مقصود باز شد میرزا کامران لشکر به بدخشان برد و در نواحی موضع اندراب [illegible] فریقین جنگ بپیوست چون غلبه میرزا مشهود شد [illegible] گرد هزیمت مقرر شد میرزا کامران پاره از محال بدخشان را جدا ساخته بمردم خود داده مرحمت نمود. در این اثنا خبر رسید که میرزا هندال بمیرزا پیوسته و قندهار را مسخر ساخته میرزا کامران لشکر بساخت و [illegible] انگاه قندهار را حصار داد. میرزا هندال از تنگی آذوقه امان طلبید میرزا کامران قلعه قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل باز شد و میرزا هندال را با خود همراه ساخت پس از روزی چند معموره جوی شاهی را که اکنون بنام حضرت شاه جهان بجلال آباد مشهور است بدو داد و حکمران سند نیز سر بفرمان در آورده کار بکام میرزا کامران گذشت. حکمران بدخشان نقض عهد نموده الحال ما که میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بمردم خویش سپرده بود متصرف شد میرزا کامران دیگر باره لشکر بدانسوی کشیده حکمران بدخشان امان طلبید بحاضر در آمدند. ناچار مطیع فرمان شده قاسم برلاس جمعی دیگر را بسرداری قائم در بدخشان گذاشته مراجعت نمود. خواجه حسین مروی تاریخ این واقعه را در کلمه

بعد

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه هندی

بعد به شهر جلال آباد شتافته بود و چون بکابل رسید حکمران بدخشان میرزا سلیمان زاده پسر خود میرزا ابراهیم در بند داشت. اینگاه شهر کابل را آئین ببست و دری بگذارند و برای [illegible] زینت آمیخته کرد. اقبال حضرت جهانبانی [illegible] اطلاع گرفته سرافرازیش داد چنانکه مذکور آید و اما میرزا هندال چون پس از چندی قبل از ملازمت حضرت جهانبانی کناره گرفت و روی بقندهار نهاد و قراچه بیگ که از جانب میرزا کامران در قندهار حکمران بود چون خبر وصول میرزا هندال را بدانست از قلعه برون شد. با حرام او را دریافته و نگاه داشته بدو سپرده و روزی چند برنیامد که میرزا کامران بیامد و قندهار را متصرف شد. میرزا هندال را در بند کشیده ادب نمود چنانکه با آن خسارت رفت و یادگار ناصر میرزا که نیز و فتور حاکم ته از راه راست گشته در بهری بنشست بعد از نوبه حضرت جهانبانی دو ماه در آنجا بود ببست و سرانجام بدانست که مواعید حکام ته را انجامی نیست با جانب قندهار گرفت تا شیبک که پس از ملازمت حضرت جهانبانی تقاعد ورزیدن و بمیرزا کامران پیوستن کاری شایسته نباشد و بجای مکافات است گمان بایسته بجای نهاد. یادگار ناصر میرزا گوش باین سخن سپرده و راه قندهار بسپرده و در زمانی که میرزا کامران محاصره قندهار را انجام داد در افکنده کار بر ایشان دشوار ساخته بود میرزا را دریافته با خود بکابل همراه ساخت و بحاکم ته رسولی بفرستاد که شهربانو بیگم دختر میرزا شاه حسین [illegible] یادگار ناصر میرزا جدا شده و در تهته دیگر مانده بودند برده و راه کند حاکم ته ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جدا گشته بودند بآئین [illegible] فرستاد گرگینها با جمیع مردم را از راه [illegible] فرستاد و جمعی کثیر تلف شده حضرت جهانبانی [illegible] جاده دالی شد و [illegible] هزار تن مردمی در استقبال بودند معدودی بقندهار رسیدند

حرکت موکب حضرت جهانبانی بجانب عراق و خراسان و دیگر وقایعی که در این سفر روی داد

چون حضرت جهانبانی با توکل ایزدی بجانب قدم در وادی توسل نهاد و راه [illegible] بطرف اختیار فرموده بود و حامیان کتاب را بخطاب [illegible] مخاطب ساخته تک های بلوچ گرفته

سالار راه زنان بود آنحضرت را بسرای خود برده نهایت خدمت بجای آورده
از آنجا دیگر بهون ناکف (?) رهبری کرده بولایت گرمسیر آورد. میر عبدالحی
کلانتر آنجا ولایت نیز آداب خدمت مرعی داشته در آنجا خواجه جلال الدین محمود
از جانب میرزا عسکری تحصیل منال آن ولایت مامور بود آنحضرت در طلبش پیغام
فرستاده بدولت سعادت نایل و بخدمت حاضر شده هرچه از نقد و جنس با خود
داشت تقدیم کرده مورد نوازش گشت و آنحضرت با این اندیشه افتاد که
بفرمان گذار مملکت ایران نشسته و بدانسوی روی نهد اگر سلطان ایران امداد
کرد خوب وگرنه جانب ازواسپارد (?) در روز پنجشنبه غره شوال سال نهصد و پنجاه مکتوبی این
مضمون محبت جلی بهادر فرستاد که بحکم کار فرمایان قضا و قدر که چندین مصالح در هر
کاری بودیعت نهاده اند بسی انگیخته اند که ملاقات گرامی رو دهد میسر آید و مجملی از وقایع
حالات جهان فرسود این شعر را نیز در ضمن آن مکتوب مرقوم نمودند

که گذشت از سر ما آنچه گذشت — چه بدریا چه بکهسار و چه دشت

آنگاه روی بسیستان نهاده از آب هیرمند عبور فرموده بکنار کوی که این ایام آن را (?)
نزول فرمود احمد سلطان شاملو حکمران سیستان مقدم همایون را گرامی داشته باداب
میزبانی پرداخت و از پس روزی چند وارد سیستان شده احمد سلطان با در خود دوده (?)
زنان را بملازمت حضرت جهانبانی فرستاده تمامت منال ولایت خود را پیشکش
نمود آنحضرت اندکی را قبول کرده بقیه را باز گردانید در این منزل حسینقلی میرزا
برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن برادرش آمده بادراک حضور نایل شد آنحضرت
با وی در باب مذهب و ملت پرسش کرد گفت مدتی است در معتقدات سنی
و شیعی و کتب ایشان غور نگرده (?) ام و اعتقاد شیعه بر آن است که لعن و طعن اصحاب ثلث
درجات و مزد اخروی است و معتقد سنیان این است که سب اصحاب کفر (?)
بعد از تامل و تفکر فاطمه (?) را اقرار گرفت که بکمان (?) کافر نمی توان شد آنحضرت
این سخن را تصدیق کرده در آنجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده
بموکب جهانبانی پیوستند و موکب همایونی باندیشه هری راه قلعه اوک (?) را پیش گرفت
و از آنطرف چون نامه حضرت جهانبانی بشاهنشاه ممالک ایران شاه طهماسب رسید

مسرور و خرسند گردیده بفرمود تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی نواختند و ابواب آنحضرت
را در کمال توقیر مرقوم و قدوم آن شهریار را برغبت خواستار شد و اصناف تحفه‌ها با
ارسال داشت این بیت را در عنوان نوشت

همای اوج سعادت بدام ما افتد — اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

رسول را نیز بعواطف خسروی بنواخت و بحکام ولایات فرمان کرد که موکب همایون را
با کمال احترام و اجلال استقبال کرده مراسم ضیافت پادشاهانه بجای آورند و از اجناس
و اشیاء لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا سازند و منشوری
که بحاکم هرات مرقوم گردیده عیناً در این گزارش صورت نگارش یافت

صورت فرمان شاهنشاه ممالک محروسه ایران شاه طهماسب صفوی بحاکم مملکت هرات

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمسا لابالدوله (?)
و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لا فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه
هرات و بر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که منشور
واجب العرض که در این ولا مصحوب کمال الدین شاهقلی بیگ برادر امارت
پناه فتح سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم
شهر ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد
در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری
دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور حدیقه عالم افروز ایوان سلطنت و جلال
سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره
شجره خلافت و نصفت پادشاه بی بدیل نجم بن (?) عالمتاب فلک کامرانی
بدر قدر اوج خلافت جهانبانی قدوه و قبله سلاطین عدالت آئین
صاحب نگین شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب ملک عدل گستر
خاقان سکندر نشان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت
یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحب قران عالم اقبال و بخت نور چشم

جلد اول از کتاب مختصر مفید

سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون
پادشاه خلده الله تعالی عزه حسب الاحوال الی یوم الآن نوشته بودند چگویم که چه مقدار
سرور و حضور روی نمود شعر

مژده ای یک جهان که خبر مقدم دوست — جرئت استماع دادی به جان محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم — بنشینم مراد دل خود بهم دوست

اقدام می‌نمایند و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته با کمال شوق
آن خبر مجسته اثر و ولایت سبزوار را از ابتدا اراضی توشقان ئیل بدان ایالت
پناه مرحمت فرموده‌ایم دارد و غه و وزیر خود را آنجا فرستند که مال و اخراجات و وجوهات
دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال متصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود
صرف نمایند و به دستوری که در این نشان مذکور شد فصل به فصل و روز بروز
عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده
که یک اسب کتل و استر رکاب و یراق درخور داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال
آن پادشاه صاحب اقبال رفته باشند و صد راس اسب بدو که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت
فرستاده شده و آنها بالتمام چنانچه نیز از طوایل خود دست نشان باش اسب بده و اسب دو
خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری
بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عباجهای زربافت و زرد
که لایق اسبان سواری آن پادشاه جم جاه باشد بر بالای اسبان کوه پیکر
همراه بده و نقره ملازمان خود داده روانه گردانند و کمر و خنجر شمشیر که از نواب
کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام نواب همایون
رسیده و گاه با مرصع لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و
شکون آن پادشاه سکندر ارسال فرستاده شد و موازی چهار صد توپ مخمل و اطلس
فرنگی و یزدی ارسال گشت که بخصوص جهت جامه جهت خاصه آنحضرت است ثم جهت
ملازمان کامیاب ظفر انتساب آنحضرت ساباط قالیچه مخمل و خوان طلا با فرشهای بزرگ
استر اطلس و نیز زوج قالیچه دوازده و خیمه کوشک الی فوق شش و دوازده چادر
قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن ساخته و روز بروز اشتر بلند

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه

سر راه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و از انواع چیزهای خوش
داشته باشند مکمل نموده جهت آنحضرت میفرستاده باشند و جهت مقربان مجلس
عالی و دیگر ملازمان رنج و آفتابه داران حال نموده باشند و آنچنان قرار دهند
که فردا در منزل و معابرگه نزول نمایند امروز چادرهای بصفای لطیف و سفید
و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان مرتب
ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن جا باشد چون ایشان
به دولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آلیمو خوش طعم ساخته و برف
و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب ممتاز مشهدی و
و انگور و غیره با نانهای سفید به دستوری که مقرر شده حاضر ساخته
کنند که اشربه تمامی درنظر آن حضرت پاکیزه درآید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند
و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه سفره میکشیده باشند و ایالت پناه قزاق
سلطان امارت نشان جعفر سلطان فرزندان اقوام خود را تا هزار کس از
سه روز که این پانصد کس خواهند باشند باستقبال فرستند و در آن سه روز اوزان
لشکر این گورد که رنگ بنظر درآورند و اسبان بچاق تازی
دارد که ملازمان خود بدهند که هیچ زینت پاپای را از اسب خوب بهتر نیست
و سه روزی آن هزار کس نیز رنگینی یکبر ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون
این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت بعزت طلب ادب بوسیده یک یک
خدمت نمایند که در هر سواری و غیره الکا میانه ملازمان و امرا و ملازمان
آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود و هیچ به از وجه ازردگی بنوکران
پادشاه نرسد و در وقت سواری کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج
خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای
که قرار یافته باشد تردد نمایند و دیگر خدمت در دست گرفته نوعیکه در خدمت
پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور
داشته بعمل آورند و به ولایت که برسند همین فرمان به والی آن ولایت نموده
مقرر دارند که آنها بر خدمت نمایند و معانی بدین دستور بظهور آورد که

مجموع علاقه و طعام و اشربه که از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت
آن سلطنت پناه نمایند خدمت شایسته و مردانگی تعلق باین ایالت پناه دارد و چون برای
ملازمت رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان که لایق آن پادشاهان
باشد و در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده باشند از امرای مذکور در روز ملاقات خود
نه راس اسب پیشکش نمایند که نه اسب قاطعی باشد دیگر به محمد بیرام خان بهادر داده
شود و پنج دیگر برای مخصوصی کسی که لایق آن پادشاهان باشد بدهند و زین مذهب
تمامی نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب است
و هریک که قبل از این قصه دار باشد که از فلان و فلان صاحب باشد بگویند که آن
حکایت هرچند به مناسب لایق او بود و به نظر او به خود و به هم دسته که معهود باشد علاوات
رکاب ظفر انتساب را میرو دارند و آنچه نهایت مخلوط زکی و خوبی باشد بطور آورند
و خاطر انگاه قرار که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد به دلداری و غمخواری
که در این نوع اوقات لایق خوش حالیست مسرور گردانند و این دستور به وقت ملاقات
باشد تا به حضور ما رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بلاد
طعام مشروبات علاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای شربت و
رشته خطائی خاصه که گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بجنس بدهند و حاکم ولایت
بعد از معانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا به دار السلطنه هرات
همراه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت
نامرعی نگذارند چون به دوازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه کمی را مأمور
کاروانی را در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و ولایت
آن فرزند خبردار باشد با لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت مسافتها اخراج
و کدخدایی غیره تمامی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان که گلی آن ایالت پناه از آنجا
همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و
استر قطار همراه برد چنانچه اردوی آراسته سلطنت سعادت اثر پادشاه در آید چون
بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمع ملاقات از جانب ما دعای بسیار
رسانند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد به رژوک قاعده لشکر وارده و ترکی

رژوک
بمعنی قاعده است
۱۲

نمایند و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت معانی طلبیده تا روز دیگر که آن منزل معظم
کند روز اول جمیع لشکریان شاهرخ خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دارایی مشجر
و خانی باشد مخلع سازند و مجموع را با پوشش خلعت بدهند و به همه نفر از لشکریان ملازمان
دو تومان انعام بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سر راه نمایند و مجلس
بیارایند که زیبا و تماشا بخشی که باشد و آن تمام بگوش عالیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را ده
درگاه معلی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان جیره نقدی از تحویلات سرکار خاصه شریفه
که در دار السلطنه مذکور میرسد باز یافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه مایحتاج
بندگی خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر پنجاه روز
چاپند و هر روز معانی طعام بدستور روز اول کشند باید در هر معانی اولا طعام آن ایالت
پناه مانند چاکران خدمت گذار ایستاده خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بجا آورند و بلا اگر
این پادشاه که به هیبت از حد ابا کنی عالی باشند در ملازمت خدمت آنچه نهایت تردد
باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هرچند انواع جان سپاری و خوبی کنی نسبت بآنحضرت بجای آورند
پسندیده تر خواهد بود و چون به دار السلطنه رسند مقرر دارند که امروز در باغ عیدگاه میر چاهان
چادرهای درون اطلس قرمزی بیانگر با ... و بالا اسقفای اصفهانی که در این ایام اهتمام
عرض حضور نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد در هر
گل زمینی که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضای خوبی بوده دست دهد
در خدمت آنحضرت ملازم و در پرتو آن بیش دو دو عرض نمایند که آنجا رود لشکر و اسباب
تمام پیشکش نواب کامیاب است خود در راه و سر کوچ و مقام خاطر جمع فراهم زیبایی که در کمال
استحکام باشد خوش وقت سازند و خود از منزل مذکور که قرار شهر خواهند آمد رخصت طلبیده توجه
ملازمت فرزند گرده و صباح آن فرزند اعز ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آن ذو
سرداری که در نوروز پارسال بآن فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و کلاه سفید
اوباق ... که پسندیده و مقبول آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را
سوار کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قراق سلطان را در خدمت نواب بادارد و
چادر و شتر و اشتر که زانوکه چون ... نواب کامیاب سوار شوند از دور نزدیک گرفته
ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان

جلد اول از کتاب مجمع سفری

بسیار بفرستد ارشد منوبه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند تیغچی
میدان بجا ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن پایالت پناه پیشش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب
فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت بازگرده و فرزند برخوردار را از اسب فرود آورده
پنجاه روانه کند از رکاب آن پادشاه بسیاری برکار رسیده و قواعد خدمت و حرمت و عزت بجا
مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده نشوند اول فرزند
مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کنند و اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه
بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بعد سوار کرده و متوجه اردوی
منزل مقام مقرر شوند و آن پایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه
باشد که اگر پادشاه سخنی یا حکایتی از فرزند ارشد استفسار نماید و آن فرزند بواسطه حجاب جواب
آن جهان پناه داده نتوانند داد آن پایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور آنفرزند دستار
خوانی بیهیه بر دستور که چون پادشاه نزول نمایند فی الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق ماحضر پیش
بهشت آیین آورند پس از آن بعد ظهر یک هزار و دویست طبق طعام الوان با طبقهای لنگری که مشتمل
بر چینی و دیگر اطباق چینی و نقره و سرپوشهای طلا و نقره برروی آنها نهاده بمجلس آورند و
مربات لذیذه آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هشت رأس اسب لایق رعنا از طویله
آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و یک قطعه قبای ابریشمی زرین جل
مخمل نقش و یک سفید با جل مخمل سرخ و یک سیاه با جل مخمل سبز پیشکش کنند و باید که حافظ صابر
قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خافی و استاد
یوسف مودود و دیگر گویندها و سازندهای مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه
پادشاه خواهند بی توقف به نغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هرکس که قابل
آن مجلس توانند بود در خدمت ارشد روزه نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر کرده و
اوقات خجسته ساعات ایشان را به هر نوعی که توانند شگفته باشند و دیگر شنقار و باز و چرخ
و اشه و شاهین و بحری آنچه در سرکار فرزند و آن پایالت پناه با اولاد بوده باشد
پیشکش نمایند و ملازمان آن حضرت را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس به رنگ علیحده علیحده بیک
از ایشان فراخور راتبه از الوان مخمل و فارا و کمر کلاه تونی طلا بافت بپوشانند و چون
بمنزل فرود آورند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند آنفرزند بتحقیق

احوال نصیر الله بن محمد یحیی خان شاهنهدی

کریم که میراث آبا و اجداد او است بدیشان مخصوص بود به هر یک از ایشان جدا جدا سر و پا
فراخور هرکس چنانچه مقام زیاده از شش تومان نرخ شده دوازده پارچه ابریشمی از مخمل
اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که بعنایت لطیف باشد و سیصد تومان نقد
در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و بلکه ای به نفری ده تومان تبریزی که شش صد شاهی باشد
و سه روز در سرخیابان و کارزگاه سیر و سفر مرد باشند و در این سه روز از در چهار باغ
شهر که منزل پادشاه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است نفرمایند که محمد فرزند اصناف
چهار طاق بندی و آیین بندی بنمایند و به هر صنفی کری یکی از امرای مذکور سپرده که شاه
نامه نصب کند که هر صنف و بشریکاری که دانند جلوه آورند و نسبت همت که چون
آن مرز و بوم بابقدوم فرخنده شرف ساخته اول بشهری که آنحضرت قدم عالی باشد
خود مشرف فرماینه ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و بشریکاری که در شهر هست
در آورند که باعث سرور باشد روز سیم که از چهار طاق خیابان شهر و صفا دادن چهار باغ فراغ خاطر
روی نموده باشد چهار از شهر و محلات و حدود مواضع بسته نزدیک شهر مقرر دارند که
نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر کرده در هر دکانی آنجا
که آیین بسته قالیچه یا پلاس فرش نهاده باشد عورات و پیچها نشینند و جاهای قاعده آنجا است
عورات آیینه در و نه در مقام بشریکاری و شیرین کاری درآیند و از هر محله کوچه جوانان خوشرو
بیاستند که [illegible] آنحضرت شده تمامی آنمردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه با عزت و ادب تمام
که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر دو
اسب ایشان پیش باشد براه روند و آن پایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک بر قه باشد که
اگر از عمارات و منازل و بساتین بپرسند جواب گویند و بتحقیق عرض نماید و چون بعمارت شهر درآیند
چهارباغ را سیر فرمایند و در باغچه که مکان آنجا بوده درآیند طبیعت بوده خواب کردن
خواهند نیز بوده و آن محل مشهور است باغ شاهی ایشان نزول فرمایند و تمام چهارباغ و دیگر
را سفید با پاکیزه سازند و گلاب و مشک و عنبر کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش باشد روز
اول فرزند بطعام و اقرصانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شده آن پایالت پناه خود
بهر دستور [illegible] نماید که مذکور خواهد شد و چون ایشان بشهر درآیند بازو عرضه داشتی
درین [illegible] و انه [illegible] که [illegible] السلطنه هرات [illegible]

تعیین نموده که از دو فرسنگی آن پنجصد کس استقبال نمایند تا از دو فرسنگی شهر در آیند روزنامچه مبلغ
نوشته به ثبت و مهر آن عالیجاه رسانند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس بهشت
آیین گذرد بقلم گرفته بدست معتمد آن داده روانه درگاه معلی کرده اند که بر جمیع اوضاع نواب
همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن عالیجاه بدین دستور باشد که طعام و حلوا
و شربت و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرانجام نماید اول
پنجاه چادر و بیست سایه بان و چادر بزرگ الاتیه که جهت خاصه ترتیب نموده و عرض
کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هشت ذرعی و هفت
زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و
دیگر اطباق و دیگهای مس سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار اشتر دو هشتوذ
در مهمانی خود آن عالیجاه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند
بدین دستور که طعام و حلوا و پالوده یک هزار و پانصد طبق کشند و سه اسب و یک قطار
اشتر که آن عالیجاه اول دیده پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج
و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خاف
و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی
نمایند آنحضرت کلام چون موکب عالی حضرت جهانبانی نزدیک هراه رسید بمحمد شاهی
با فرستاده حضرت جهانبانی آمد آنحضرت زکابی آگاهی یافته روی بهرات نهاده
در هر منزل که نزول میفرمود کمترین از مشاهیر اکابر خراسان استقبال کرده بملازمت می
پیوست مردم اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین بهرات آمده
منتظر وصول موکب همایون بودند چون موکب جهانبانی بزیارتگاه نزدیک
شد محمد خان با اعیان هرات مثل ویس سلطان و اکابر فضلا مثل میر تقی صدر و میر حسین
کربلائی و سایر اعزه در سر پل مالان که سرکار مشهور است بتقبیل رکاب عالی
دعا و سلام از جانب پادشاه ایران تبلیغ نمودند و از مراتب اشتیاق خاطر
دریا مآثر شاهنشاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگی است اظهار نموده آداب خدمت
بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا طرفین شوارع را آذین
کرده آیینه دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف بهر روز آمده

منتظر باشند و چون موکب همایونی بمنزل درقرا رسید سلطان محمود میرزا باستقبال
شتافته آداب احترام بجای آورده باتبعی که مأمور بودند شاهزاده کامکار
سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالی مقدار استقبال کرده قوانین عزت و اجلال بتقدیم
رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا که سه فرسنگ
طول مسافت است تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشا
بودند و چون روزگار عید شادمان و شادخوار رسیدند روز غره شهر ذی
القعده سال نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا ورود فرموده محمد خان
جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا از نظر اعلی گذرانیدند و در مجلس اول حافظ
قاسم که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در مقام عشاق غزلی بر سبیل تهنیت چنین
بخواند که ارکان وجود اهل وجد در تزلزل در آمده و این شعر بمناسبت
مترنم گشت

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد | همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم | که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی نیز از ترقی نشاط و بخت سازگار دامن او را از زر و سیم مملو ساختند
و چون نزهات و نزهت باغهای آن بخت خوش افتاده جشن نوروز نیز نزدیک
شده بود روزی چند در آنجا توقف رفت و هر وقت آنحضرت سواری میفرمودند
محمد خان بملازمت رکاب حاضر بود و مراتب بندگی ادا کرده و از هر دو جانب
زر نثار میکردند و هر روز در مقامی مشهور سیرگاه محفلی آراسته میشد انعقاد
مجلس بدستور معهود بود و هر روز در باغی و تفرجگاهی بشام میبردند و بزیارت
اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری فائز میشدند و
فضلا و ادبا در حضرت حاضر و خاطر همایون را بانواع اخبار مسرور میداشتند
چون ایام نوروز و سیر بوستانهای دلفروز سپری گردید بمشهد اقدس روی نهاد
از راه جام رهسپار شده در این روز احمد سلطان حاکم سیستان حضرت را بخدمت
با ... ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد زنده فیل احمد جام
داوشاه قلی سلطان استاجلو که ایالت آنجا در عهده داشت با اکابر سادات

جلد اول از کتاب مختصر مفید

باستقبال و آداب خدمت قیام و پانزدهم شهر محرم سال نهصد و پنجاه و یکم بمشهد مقدس
رسیده بزیارت روضهٔ منورهٔ حضرت رضویه صلوات الله علیه مشرف و نایل شده چند
روزی چند در حواشی آن بقعهٔ کرامت آیت اقامت ورزیده از آنجا روی به
نیشابور نهادند شمس الدین علی سلطان تکلو حاکم آنجا با آداب و سوابق نیشابور به پیشواز
و آداب بندگی سرافراز شده آنحضرت بسیر معدن فیروزه که در آنجا بوده و است
توجه فرموده از آنجا بسبزوار و از سبزوار بدامغان رسیدند از عجایب آنکه
در آنجا چشمه ایست دیرینه که از زمان باستان طلسمی بر آن تعبیه کرده اند و هرگاه
چیزی پلید در آن چشمه بیفکنند در هوا طوفان پیدا می شود و از شورش باد و خاک
هوا تاریک میگردد آنحضرت بچشم حیرت امتحان فرمودند و از دامغان به بسطام
کوچ نمودند و در عرض راه عنان مرکب بزیارت مرقد شیخ بایزید بسطامی منعطف
ساخته راه سمنان پیش گرفتند و در صوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی
نزول فرموده در این بقعه و مشاهد آداب توسل بجای آوردند و در تمامت
منازل حکام و اکابر در آداب خدمت غفلت ننمودند و در اکثر اوقات بسایل
شوق جلایل هدایا از جانب پادشاه ایران میرسید چون موکب عالی بحوالی شهر ری
رسید شاهنشاه ایران بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه پرداخته حضرت
جهانبانی در دار السلطنه قزوین که در جمیع روزگاران پای تخت دولت شاه
بود نزول فرمود اکابر و اهالی آنجا باستقبال بیرون شتافته روزی چند
در آن شهر سپهر مواطن شریف و اماکن متبرکه توقف نموده و در خانهای خواجه عبد الغنی
که بزرگتر مردم آن شهر بود و پادشاه ایران اوایل در آنجا نزول داشته اقامت
کردند و از آنجا بیرام خان را بحضور شاهنشاه ایران فرستاده موکب همایونی بدیر
بمقصد رسیده بود که بیرام خان به تبلیغ رسالت کرده بازگشت آنگاه روی به ییلاق
نهاده خیام سپهر احتشام شاهنشاه ایران بجانب سلطانیه واقع شده بود اکابر و اعیان
طبقه بطبقه باستقبال و ملازمت حضرت شتافته بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا
برادران گرامی پادشاه جهان پناه باستقبال نموده در جمادی الثانی و خسرو جمشید رتبه
ایران به پذیرایی پا مدند و با کمال توقیر و تکریم و اجلال و احترام ملاقات

ملاقات شاه ... همایون

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه هندی

فرموده و در محفل عالی که در مدت مدید به مذهب آن جای صفت نقاش آرا نگار یافته
بودند محفل پادشاهانه انعقاد یافت دو پادشاه کامکار یکدیگر را در کنار گرفته بعنوان
بزرگ و پرسشهای گرامی بزبان آمده ابواب اخلاص و اختصاص بر روی
برگشوده بتقریب چند سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب
مثنوی که در احوال شاه بنظم در آورده در ملاقات این دو شهریار میگوید

دو صاحبقران در یکی بزمگاه — قرا کرده با هم چو خورشید و ماه
دو نور بصر چشم اقبال را — دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب که از ایشان استیاز — بهم در یکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهانبینی بهم همعنان — بهم چون دو ابرو تواضع کنان
دو سعد فلک را یکی برج جای — دو والا گهر را یکی درج جای

شاهنشاه ایران فرمود که فتح هندوستان که برای حضرت گیتی ستانی مسخر گشت
حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشورگشائی کرده بود
و هر قصوری که در مملکتداری پیش آمد از عدم مساعدت برادران بی اخلاص
شد شما برادران را اختیاری نبود و در عالم اسباب موافقت برادران در امری لازم
تا کارهای بسته گشاده گردد اکنون ما را برادر کوچک خود تصور فرموده یار و معین
دانند که همت بر جانب دهند آنچه شرایط امداد و لوازم اعانت باشد بجهت
از روی تقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر امداد که بکار باشد سرانجام میدهیم
و اگر باید ما خود روانه شویم می شویم و از این گونه سخنان فراوان در میان آمد و چند روز جشن
خسروانی بگذاشته و شاهنشاه ایران همه روزه از کار رسیدگی فرموده مجلسهای عشرت پرداخته
زیب و زیور آراسته و روز بروز آیات مهر و مودت می افزودند چنانکه هیچ پادشاهی
توان نمود و چندان اسباب زینت بکار برده بودند که دیده روزگار را خیره ساختند
و داد عیش و عشرت دادند و در تقدیم تحف و هدایا به آئین نفیس نفیس توجه مبذول داشتند
عراقی ممتاز با زینهای مطلا و مرصع و عبایها و زین پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته
و شترهای ... با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و کمر خنجر مرصع بجواهر
و تنسوقات نقود و قماشهای نفیس و پوستهای کیش و حلقاوه و سنجاب و چینی قاب

جلد اول از کتاب مختصر مفید

پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل تاجه و اطلس شجر فرنگی و زردوزی کاشی و چندین طشت
و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و چرکهای
مزین بساطهای اعلا که در عظمت و امتیاز نادره روزگار بود و سایر اسبابهای پادشاهانه
یک یک از نظر همایونی گذشت تا مت ملازمان کارکنان را از نقد و جنس عطا و انعامات
فرموده حضرت جهانبانی در روز جشن عالی الماسی گرانبها و دویست و پنجاه لعل بدخشانی
از معادن بنظر شاهنشاه در آوردند که بخراج اقلیمها برابر بود و لیکن شاه به تکلف مضایقت
آن جهازی که از هنگام ورود بملک شاهنشاهی تا از زمان پادشاه عاید گشت و از آنجا
متوجه سلطانیه شدند و در آنجا بعیش سه روز جشنهای خسروانه بپای بردند آنگاه
شکار قرغه طرح بیفکندند و از ده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه
گاو راساوه بلاغ گویند با جلد و پادشاه کامکار بشکار سوار شده آئین سب
افکندن و شکار انداختن تازه ساختند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا و از آن پس بیرام
خان و حاجی محمد کوکی و شاهقلی سلطان مهردار و دو شکن که و حسن بیگ که وجهی دیگر از
معتبران چیکان حضرت جهانبانی رخصت رفتن تا درون قرغه شوند و از امرای
عظام مثل عبدالله خان استاجلو که داماد شاه اسمعیل مغفور بود و ابو القاسم خلفا
و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استاجلو و برخی دیگر حسب الحکم در آمدند
و پس از رخصت عام دادند تا بشکار در آمدند و بریکه غنا کرده و لشکر نیز بشکار رفتند
و در این روز بیرام بیگ بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرافراز و
آخر مجلس طومار اسامی دوازده هزار سوار که همراهی فرزند پادشاه ایران میرزا
مراد بیاری نامزد شده با طومار اسباب کارخانها که در خدمت حضرت جهانبانی
قرار یافته بنظر در آوردند و اسامی اجله امرائی که در این کومک مقرر شده اند
باین تفصیل است میرزا مراد و بداغ خان قاجار لله میرزا شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان
احمد خان سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سبب سلطان افشار حاکم فراه علی سلطان
تکلو سلطان علی افشار سلطان علی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طالش
سلطان محمد خدابنده سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم
میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو سلطان شیبانی عیقی و بهادر پسران شیدا

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه

معصوم میرزا اخری یکی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا تبریز جهانشاه مشهور شاه رکنی
بیک بکجل استاجلو علی سلطان جولاق جواهرزاده محمد خان ابو الغ سلطان قاسم حسین
سلطان شاملو ایدکار سلطان موصلو احمد سلطان و لاوش علی استاجلو
ولی سلطان روملو صوفیان خلیفه روملو علی بیک و ذوالفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار
بسیصد ترخانی خاصه شریفه با سامان شایسته نیز معین شده بعد از اتمام این جشن جهانبانی
بتبریز شادی و شکار رهسپار شده در منزل میانه شاهنشاه ایران منزل حضرت جهانبانی
تشریف قدوم داده پادشاه بنده نواز مشایعت کرده وداع نمود حضرت
جهانبانی روی به اردبیل آورده حرم سرای پادشاهی را با خیل و حشم از جانب
راست و از قفا روانه نمودند و خود از تماشای شهر تبریز روی بجانب دیند
حکام و اکابر باستقبال بیرون شده شهر را آئین بستند و لوازم خدمت و بزرگ
دوانی و چوکان بازی نموده حضرت جهانبانی در عمارات عالیه آن شهر که از
آثار قدیم سلاطین ماضی بود بنظر عبرت نگران شدند و از بی ثباتی جهان
بخاطر آورده ببعضی اشعار سلف متذکر گردیده و این ابیات از قطعات
و قید قرائت نمودند

افسوس که سررشته ز کف بیرون شد — وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد از آنجهان که پرسم از وی — کاحوال مسافران عالم چون شد

و از اتفاقات حسنه که دلیل بر میمنت بود این بود که آنحضرت را با اسطرلاب
کره و سایر ادوات رصدی علمی وافر بود یک مجموعه اختیار فرموده که در
این شهر که محل آثار قدیمه است که منجم به آن لوح کره اسبی چند با
بدایع آورد آنحضرت مستنبط شده مجمل تفصیل بخرید آنگاه از تبریز باردبیل
روی نهاد چون به کعبه عالی قصبه شالی رسید شبان دودمان سلطان و
اکابر باستقبال پیامدند و لوازم خدمت بجای آوردند پس از اقامت یک
هفته از اردبیل روی بر خلخال نهاده و همچنان منزل بمنزل راه سپرده در
برو اردوی سلطنت که برای تدارک پاره امور جدا مانده بودند ملحق
شد و چون بمشهد مقدس رسیدند حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از بیشتر ادای

کوشیده روزی چند در زمین دشت قزوین با اکابر فضلا و ادبا و شعرا صحبت برداشته ملا جزی
این غزل خود را بعرض رسانید

که دل از عشق بتان که بجانم سوزد — عشق هر لحظه بداغ دگرم سوزد
همچو پروانه شمع سر گلزار تمنا — که اگر پیش روم بال و پرم می سوزد

حضرت جهانبانی بتصرف در این مصراع کرده فرمودند
بروم پیش که بال و پرم می سوزد

و در این سفر مولانا نورالدین محمد ترخان و مولانا الیاس اردبیلی را که دارای فضایل صوریه و معنویه بود در مصاحبت خویش مشرف داشتند و بجانب سیستان باتمام عظمت راهسپار شدند

مراجعت حضرت جهانبانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه از قندهار بکابل

چون موکب اقبال و مراجعت موکب اجلال حضرت جهانبانی با افواج نصرت ایات یزدانی در کابل اشتهار یافت میرزا کامران از این بیم بهانها بکسب نگشته فرمان کرد تا حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه را از قندهار بکابل برند چون نوشته کامران بقندهار رسید میرزا عسکری در فرستادن حضرت شاهنشاهی مشورت کرد جمعی از خوانین اینگاه میرزا وارد شدند بهتر آنست که چون موکب پادشاهی نزدیک آید شاهزاده را باتمام اجلال بخدمت انحضرت بفرستند و باین وسیله خواستار شود که از جرائم گذشته بگذرند بعضی میگفتند بهتر آنست که نزد میرزا کامران بفرستید و خاطرش را از دست ندهید میرزا عسکری راه صواب از رفتن شاهزاده را در عین زمستان در برف و باران روانه کابل ساخت و همشیره انحضرت بخشی بیگم را جمعی دیگر در هندستان(?) نو نهال بوستان شهریاری برفتند و برای اینکه کسی ایشان را نشناسد نام شاهزاده و همشیره او را تغییر داده بودند چون بغلات(?) رسیدند از قراباغ و اقبال که از ناصیه مبارکش نمایان بود مردمان شناختند بعد از آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را در اینجا فرود آوردند چون برادر خضرخان که باز(?)

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه

شاهزاده مامور بود این سخن شنید در حال روان شده بطرف غزنین شتافت و علاوه بر شاهزاده بهر روز اثری تازه از جلالت و نبالت انحضرت پیدا می بودند چون قطع راه کرده بکابل رسیدند میرزا کامران آن نونهال حدیقه اقبال را بخانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه فرمود و آورد و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلسی عالی ترتیب داده بود انحضرت را در آنجا ملاقات نمود

غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با میرزا ابراهیم و نقاره شادی کوفتن

چون میرزا کامران شاهزاده را بقصد مهربانی در آن باغ بدیدن در بزم شده برای ملاحظه انحضرت را طلبیده اتفاقاً در آنجا نقاره منقش برای پسرش ابراهیم میرزا بتقریب شب برات که متعارف و معمول است ترتیب داده بودند انحضرت بآن مایل شدند میرزا کامران بکنایه پسرش گرفتن نقاره را مشروط بکشتی گرفتن داشت تا هر کس غلبه کند او را باشد انحضرت بی تکلف(?) میرزا کامران و دیگر بزرگان پسرش گران شده ولی محبتانه آستین زده کمر ابراهیم میرزا را گرفته بلند کرده بر زمین زد چنانکه بانگ آفرین از اهل مجلس بلند گشت میرزا کامران که این مرد را برای ... کار خود با حضرت جهانبانی در دل گرفته بود سخت افسرده شد و شاهزاده نقاره را برگرفته نواخت و میرزا کامران در حق آن حضرت اندیشه های فاسد در آمد از آنجا که زنان از شیر باز گرفتن آنحضرت نموده بفرمودند تا از شیر باز گرفتند و از و از شایای ایزدی غافل نشست

وصول موکب حضرت جهانبانی بگرمسیر و فتح قلعه بست

چون موکب جهانبانی بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جماعتی از دلیران بگیر(?)

جلد اول از کتاب مختصر

به شهر قندهار که داخل ولایت کرمسیر و متعلق بقندهار است مأمور فرموده شاهم
علی جلایر و میر قلیج که در آن حدود از جانب میرزا کامران جای داشتند قلعه را
استوار ساخته فوج پادشاهی قلعه را انحصار کرفتند در این اثنا از بالای قلعه
تفنگی بعلی سلطان رسیده جان سپرد و سپاهیان او پسر دوازده ساله او را
بجای پدر برداشته بحضرت شاهنشاه ایران معروض نمودند در شرایط خدمت
مبادرت کرفته امضای پادشاه ایران نیز در کار پسر علی سلطان قزلباش رسید
این تندی کار بر مردم قلعه دشوار کردیده امان خواستند و ایشان قلعه را
قلعه بتصرف اولیای دولت در آمد. حضرت جهانبانی در نواحی قلعه نزول فرموده
شاهم علی و میر قلیج باستقبال آستان جهانبانی آمده مورد عفو و عواطف خسروانی
کردیده در زمره ملازمان درگاه منسلک شدند در این منزل شهرت یافت که
میرزا عسکری خزانه خود را برکرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباشیه
و ملازمان درگاه رخصت کرفته حاصل کردند در رفتن پیش دستی نمودند چون بحوالی
قندهار رسیدند آن خبر دروغ افتاد و از بالای قلعه توپ کشادند
جمعی کثیر از قزلباشیه و دیگران تباه شدند و برخی زخمدار بازگشتند خواجه
معظم و حیدر سلطان و کروهی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش داد
دلاوری و مردانگی داده دشمنان را بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ که از
معتمدان میرزا عسکری بود بدو پیام کرد که خود از قلعه بیرون بشو تا این کار
را از میان برداریم و از این کارهای دشوار اثاث نکرده میرزا عسکری پذیرفته
نشد و کفت البته لشکری یاری ایشان در کمین هستند تا ما را دریابند و کار ما را انجام
بدین سخنان نمیتوان قلعه را خالی گذاشت باید در استحکام قلعه بکوشیم و جز با آمدن میرزا
کامران موقوف نمانیم و چون همت قدسی بر فتح قلعه قرار یافت میرزا نیامد

رسیدن موکب حضرت جهانبانی نصیرالدین همایون پادشاه بکنار قندهار و فتح آن دیار

چون بهادران جنگجوی را چنین فتحی نمایان شد حضرت جهانبانی روز شنبه نهم محرم

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه هندی

سال نهصد و پنجاه و دوم بحوالی قندهار رسیده در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار
فرود آمده سپاهیان را در مقامات جای داده هر روز از دو سوی برج
تا خندق جنگ میساختند از غرائب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مزارات نزدیک
شهر کهنه و کوه چهل زینه ایستاده بود تیراندازی میکرد حیدر بیگ عوض نیزه کارش را
بساز دست برداشتن آن و تیر به بغلش رسید آن اسمعیل سلطان که از رفقای
میرزا کامران بود از فراز برج نزد میرزا عسکری ایستاده تماشای جنگ میکرد با آنکه
بعد مسافت باین مثابت بود که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که این که
نیزه از دستش افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل از این با عبداله خان
بشهر خراسان رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه بودیم و این داغ انگشت من که
بیفتاده اکنون از زور دستش حدس و قیاس میکنم که او باشد پس از زمانی که آن نیزه را
باوردند آنچه را نکاشته بودند و بدین قیاس که دل آفرین کردند سعادت
اتصال در حضرت جهانبانی معروض افتاد که رفیع کوکه میرزا کامران در پیش
که در لب آب ارغنداب واقع شده با جماعتی کمین داده اند بیرام خان
و پاره امرا با جمعی کثیر بر سر ایشان مأمور شده جنگی در میانه رفته رفیع کوکه
کرفتار و بسیاری از اسباب و ادوات ایشان بچنگ دلاوران بهادر
در آمد موجب رفاه حال لشکریان گشت اینوقت حضرت جهانبانی برای
آگاهی و نصیحت میرزا کامران بیرام خان را برسالت بکابل فرستاد بیرام خان
در طی راه با مردم هزاره جنگ و نصرت افتاده چون بکابل نزدیک شد جمعی
باستقبال او بیرون شدند میرزا کامران مجلسی در چارباغ آراسته بیرام خان را
طلب کرد هر دو منشور را کرفته وداع پادشاهیرا از نظر بسپرد بیرام خان
در آخر مجلس رخصت خواست تا بدیدار حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه و میرزا
هندال و میرزا سلیمان و یادکار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا شود میرزا کامران
یک شرا مقرر ساخت تا در این ملاقات همراه باشد بیرام خان از نخست
برفت و حضرت شاهنشاهیرا بدید و تبلیغ رسالت و ادای مأموریت نمود
آنگاه میرزا هندال را دریافت و فرمان خلعت و اسب که بنام او مقرر بود با

رسانیده و روز دیگر میرزا ابراهیم را بدید و آنچه از پدر ایشان عنایت شده
بود بداد و میرزا یادگار ناصر را از عفو تقصیرات و نوازش پادشاهانه امیدوار ساخته
و هم چنین الغ بیگ میرزا و دیگر بزرگان را بآئین خردمندان ملاقات کرده تکالیف خود را
بجای آورد و بیرام خان خدمت بجای آورده بیرون رفت میرزا کامران را با خود همراه
کند ممکن نشد و از حضرت خانه زاد بیگم خواستار شد که سفر قندهار کند و در خاطر
قرار بر آن بود که میرزا عسکری که بفرمان میرزا کامران مخاصمت میکند و در استحکام قلعه
اهتمام میورزد قندهار را از او گرفته باولیای دولت جهانی تسلیم نماید و در باطن اگر
قندهار بدست اولیای دولت مفتوح شود آن را بشفاعت میرزا عسکری محکم کند در
لوازم قلعه داری خودداری نکرده دیوار آن قلعه بسی استوار و بنایش متین
بوده محلش بسیار مشکل مینمود بعضا در آن لشکر اگر چه اندک بودند لکن بر سعادت
مقاومت بحث کوشیدند چنانکه مردم ترکان را از این لشکر در حیرت افکنده بودند و
حضرت جهانبانی در اثنای صحبت بخیال نونهال حدیقه خلافت اکبر محمد پادشاه
افتادند که آیا این کودک در میان این جماعت بچه حال اندر است و در زایچه
طالعش گزارش شده دوام عمر و اقبال او را ملاحظه نموده سجدات سپاس الهی
بجای آوردند در فتح قلعه اهتمام ورزیدند و میرزا عسکری در حفظ قلعه نهایت کوشش را
بجای می آورد حضرت جهانبانی در تسخیر قلعه مصمم شده اطرافش را فرو گرفتند
میرزا عسکری را عنان صبر از دست بشد و عرضه داشت خود را در صحبت میر طاهر
بفرستاد که تا ورود خانه زاد بیگم مهلت دهند تا بوسیله ایشان اطمینان یافته قلعه را
خدمت جویم حضرت جهانبانی پذیرفتار شده چون بیرام خان و آن سرداران
جا دهند دیگر باره بآئین مخالفت مبادرت کرد و بضایع آن محذره کوشش باور
و او را نگذاشت که باردوی پادشاهی راه بسپارد حضرت جهانبانی در تسخیر
کوششی دیگر پیش گرفت در این اوان جمعی از منتسبان سلطنت از کابل فرار کرده بارگاه
همایونی پیوستند و بعضی اطاعت فرا بعض اعیان کابل را نیز از نظر پادشاهانه گذرانیدند
از اینحال اهل اردو را انبساطی عظیم روی داده بکوشش و کشش استوارتر
شدند تا کار به آنجا رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری خود را از قلعه بیرون

دولتی

و نوبچین و سپاه کابل از بالای قلعه فرو داده و بملازمت حضرت جهانبانی کامیاب
می شدند حتی خضر خان هزاره خود را از قلعه انداخته که بحضرت هزاره او را
کوه بجانب کوه کرده روان شدند چه میرزا عسکری را نه روی آمدن بارگاه
و نه توانائی نگاهبانی قلعه بود چون کار بدانجا رسید خضر بار دو پیوست که هزاران
هزاره رو بفرار نهاده چیزی بزرگ از دنبالش گذشت او را در پی سنگی
بزرگ دره ... جانوری پنداشته برفتند و شب هنگام با تن خود برفت از این
سوی میرزا عسکری بیچاره مانده خواستار شد که قندهار را بسپارد و بکابل رفتن اجازت
پذیرفته نشد آخر الامر محمد علی خانه زاده بیگم را بشفاعت بفرستاد و در روز
پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر سال نهصد و پنجاه و دوم در ملازمت آن محذره
از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی جلوس کرده امرای
جغتای و قزلباشیه در مقامات خود ایستاده بیرام خان بموجب حکم پادشاهی
میرزا عسکری را شمشیر بگردن انداخته حاضر حضرت ساخت حضرت جهانبانی از مکافات
جرایم بزرگ او گذشته قرین الطاف داشته شکر خدای لایزال را بجای آورد
آنگاه بفرمود شمشیر از گردنش برداشته رخصت جلوس داد و بعد از آن تمامی
از امرای مقصر را حاضر کرده از میان ایشان مقیم خان و شاه ... را
رفت که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند آنگاه شب را بعیش و صحبت
بسر آورده در این اثنا نوشته از میرزا عسکری که در هنگام اختیار کردن تسخیر
عالم غیر میرزا بهزاره و بلوچان فرستاده سپردند و میرزا داده روزگار را دیگر
تلخ گشت و بمقتضای وقت حکم شد میرزا را حبس کرده تا چه از بند چند گیرد روز دیگر
روی بشهر نهاده محمد مراد میرزا و امرای جغتای و قزلباشیه در ملازمت
آنحضرت بشهر درآمدند و روز چهارم شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرموده خود
در چهار باغ حضرت فردوس مکانی محمد شاه بابر که در کنار آب ارغنداب واقع
شده نزول فرموده آنچه از میرزا عسکری بجای مانده بود بامرای لشکر بخشید از انظار
چون خبر فتح قندهار و توجه موکب همایونی به تسخیر کابل بمیرزا کامران رسید بحث
متوهم شد حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه را برای خود آورده بزودی

جلد اول از کتاب مختصر [illegible]

بیرم شمس الدین محمد غزنوی مشهور با یکه خان زنجیر بر نهاد و میرزا سلیمان را که بعوض
امرای بدخشان باتندی روانه کرده و این وقت پشیمان شده طلب کرد و پیغام داد
که پادشاه مطالب باید با تو باز گویم میرزا سلیمان اندیشه شد و در جواب نوشت
که چون جماعت بیگ برون شده ام مراجعت را لایق نمیدانم چه اشت انگو انجمنان
را اگر تو باز بفرستند تا معلوم من دارم آنگاه بسرعت روی بجانب بدخشان نهاده
چون در هم شکست و یادگار ناصر میرزا نیز از کابل فرار کرده بجانب بدخشان امیر
و جز میرزا سندال هیچکس از این میرزایان نزد میرزا کامران نماند او را نیز در طلب
یادگار ناصر میرزا بفرستاد میرزا سندال قوزی عظیم شمرده بدرگاه حضرت
جهانبانی شتافت و میرزا کامران بحث پشیمان کرده در وادی حیرت
بیچاره ماند

حرکت موکب حضرت جهانبانی از قندهار به تسخیر کابل و فتح کابل

حضرت جهانبانی بعد از نظم قندهار از باغ حضرت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه
در کنز سفید روان شده بود. آهنگ فتح کابل نمود چه بیشتر قزلباش از استقامت دست
سنگ بر نکرده بی اجازت برفتند و چنده با برام و اصرار رخصت یافته راه بر گرفتند
بداغ خان جمعی دیگر که در ملازمت فرزند پادشاه ایران بودند دست تعدی
برگشادند و اهل شهر را بفریاد در آوردند حضرت جهانبانی نگران شد که اگر
به تادیب ستمکاران پردازد خاطر شاه ایران آزرده میشود و اگر سکوت
فرماید دست تعدی کوتاه نگردد و در این وقت که عقیم یورش کابل شد بسبب
اقامت پردگیان سرای سلطنت منزلی چند از بداغ خان خواستند و فرمودند
با سیخ قندهار را بنما گذاشتیم تا از منزلی که مردم خود را جای داده آسوده نیم
چاره نباشد بداغ خان سر بر تافت حضرت جهانبانی مخص بس بکارم شاهانه
از حرکات ناستوده آن جماعت چشم بر گرفت و بدین اندیشه بودند که بطرف
بدخشان حرکت کرده میرزا سلیمان را با خود همراه ساخته به تسخیر کابل روی آورند

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

در این مناسبت پادشاه ایران وی برای جا و بداغ خان داده امرای سپاه
معروض داشتند که ایام زمستان نزدیک شد اهل و عیال و اسباب و اثقال
با خود همراه بردن محال می نماید پس مناسب رحلت نمود قندهار را با ترکمانان کند
مناسب دولت نیست خصوصاً با چنین مردم متعدی که باعث نا امور شده اند که بیشتر
ملازم حضرت باشند انحراف ورزیده اند بهتر آنست که دست تعدی ایشان را
کوتاه کرده و ما را یقین است که در این کار عنایت پادشاه ایران موجود است و شاه
ایران مبالغه نکند و چون از اینجا تا بکابل مسافت بسیار و ایام زمستان بهاره و قبایل افغان
که چون مور و ملخ در همه جا پراکنده اند و با میرزا کامران متحد اند بدست
آوردن مانعی واجب است و بعضی مانعی از قندهار بهتر نیست و باید بخان
را فرمود که قندهار را بخوشی با ما خود بگذارد و اگر نگذارد قهراً باید فرو گرفت
و این تفصیل را به پادشاه ایران به نوشت و الله پادشاه ایران با وفور دانش
و انصاف این کار را سزاوار خواهد شمرد حضرت جهانبانی بر این سخنان التفات
ننمود و فرمود اگر چه در باطن صحیح است اما در ظاهر اسباب تشنیع مردم بداغ خان
میشود و در نظر اهل روزگار بد نما میگردد تا به چه ای گذرد که بی جنگ و جدال
قلعه بدست آید پس با افغان پیام کردند که چون به تسخیر کابل و بدخشان میرزا کامران
در قندهار منعقد آنگاه داده تا خاطر از کار رسیدن آسوده باشد بداغ خان
این را قبول کرده و مقرر شد که دلاور را نگاه دیده و بجا در آن جنگ دیده
که و د قندهار رفته در کمین نشستند و ناگاه وقت یافته بقلعه در آیند بیرام خان
و الغ میرزا و جمعی از جهانبانان باطراف شهر مقرر شده بامداد آن شهر توپچی که
نتوانستند پوشید بقلعه در آمدند دربانان آگاه شده و در مقام منع بر آمدند کشته شد
فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم دربان
پذیرفتار شد دست را با شمشیر جدا کرده بدرون آمدند کردی از قزلباشان
که پیش ایستادند بقتل رسیدند و بیرام خان بشهر اندرشد و تصرف گشت قزلباشان
ایشان قندهار نمود. در ارک متحصن گردیدند و آخر از زیارت همراه
آسوده شد و بداغ خان بهمه عذر تقصیر خواست و آن حضرت او را مورد

داشته رخصت انصراف داده و شهر را به بیرام خان عنایت فرموده و به شاهنشاه
ایران مکتوب کردند چون بداغ خان بر خلاف فرمان شاهنشاهی از قندهار دست
کوتاه نکرد قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق به شما دارد در
این اثنا میرزا عسکری از روی ناسپاسی فرار کرده به مردی نقد خان چاه دوزخ
گرد که دیباچه این است جمعی مأمور شده او را از زیر پلاس مدرکاه کردن
اساس آورده حضرت جهانبانی به مقتضای رأفت فطری و وصیت حضرت گیتی ستانی
محمد بابر پادشاه از این جریرت درگذشته او را بندیم کوکلتاش که از خدمتان
درگاه بود سپرده و ولایت قندهار را در میان اولیای دولت از قبیل
الغ میرزا و دیگران تقسیم کردند و مهد حضرت مریم مکانی را در قندهار نهاده
یکباره به تسخیر کابل عزیمت نهضت در ... قافله بزرگ از هندوستان
رسیده و سوداگران اسبهای عراقی از جماعت ترکمان خریده بودند از اولیای
دولت خواستار شدند که این اسبها را خریداری فرموده بها بعد از فتح
هندوستان ادا فرمایند تا بدین مقدار امداد برخوردار و نامدار شوم حضرت
جهانبانی از مؤیدات اتکالی شمرده بخزینه آن جوانان رفته نگاه برشته
که نزدیک با حسن حال است بر آمدند و کار لشکر را آراسته کرده جانب
در قلعه تیری مهد علیا خانزاده بیگم جان بجان آفرین سپرده مراسم تعزیت بجای آورده
خیرات و مبرات شایسته معمول افتاد و از آنجا راه برگرفته جانب کابل گرفته میرزا
سندال زنجی قندهار را بحضرت پیوسته مورد عنایت گشت و بسیاری از اعیان
کابل دسته دسته بدرود پیشتافتند و هم در این ایام مرض ... در اصل ارده
درا افتاد و گروهی بزرگ را تباه ساخت حیدر سلطان نیز از این مرض وفات
نمود و موکب پادشاهی با توکل بحضرت الهی نه سردی بود و نه گرمی بلا تجربه جانب
راه گرفت و چهل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق سلطان
خود کرده در غزنین گذاشته بود بحضرت شتافته خواستار شد که از جرایم بابوس
درگذرند استدعایش پذیرفته شد چون موکب پادشاهی در یورت شیخ علی که
در نواحی ... و ارغندی واقع شده وارد شد میرزا کامران سراسیمه گردیده

پلاس را با گروهی از جیش به پیرشتافته و قاسم مخلص میرزا که برادر میرزا کامران بود در آن
کوتل توپخانه را به جنگ دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ برده عیال او در آن کوه در پیج
قلعه بود دیانده و ... برده و بعد از استحکام حوالی قلعه از قلعه بیرون شده نزدیک
یورت بابوس بیگ نشست و ترتیب افواج را بطور دلخواه داده و از آن طرف
خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افکن از اردوی پادشاهی پیشتر رفته با قاسم برلاس
که از جانب میرزا کامران از جلو روانه شده دست بردی بکار برده قاسم روی
بفرار نهاده موکب پادشاهی در نواحی ارغندی فرود آمده بابوس و جمیل بیگ مردم
خویش به تقبیل آستان همایونی پیشتافته پس از ایشان مصاحب بیگ پسر خواجه کلان
بیگ با جمعی کثیر از دولتخواهان ملحق شده مورد عنایت خسروانی گردیده بابوس عرض نمود
که وقت است پای در رکاب دولت نهند که مردم بی تابند حضرت جهانبانی
سوار شده اعیان کابل روی باستان همایون آوردند میرزا کامران روز
خود را چاره دیده بار تخت خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق را بحضرت
پادشاهی فرستاده استدعای عفو و اغماض نمود حضرت جهانبانی اجابت
مسئولش را اجازت حضرت قبول داشته هر دو خواجه را مکرما رخصت مراجعت داد
اما میرزا کامران عجلت کرده به تعطیل و تسویف نگذرانید شب هنگام از ارگ کابل
رسیده میرزا ابراهیم پسرش را با جمعی از اهل حرم برداشته بجانب غزنین
فرار کرد حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان پیشگاه بضبط و حفاظت
کابل فرستاده میرزا سندال و گروهی دیگر را از دنبال میرزا کامران روان ساخت
شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان سال نهصد و پنجاه و دوم وارد کابل گردید
کوس شادمانی بلند آوازه گشت کلاه کابل را گرفت ... از کتب کرد یک
از وی تاریخ این فتح شد این وقت نونهال بوستان خلافت و روشن چراغ
سلطنت ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه که دو سال و دو ماه و هشت
روز از عمر شریفش بگذشته بود بحضرت جهانبانی آوردند و القاب شاهنشاهی
بر چهره همایونی کشیدند حضرت جهانبانی شکر مواهب ایزد متعالی به پیشانی
بر خاک نهاده و درهای نعمت و خیرات و رحمت بر چهره آمال مرد و زن گشاده

جمع آن روز بر سریر جهانبانی تمکن گردیده و جمیع وحشت بغرا بعواطف کلی شامل
فرموده همگی دست بدعا برآورده و دوام اقبال حضرت جهانبانی را از پیشگاه
یزدانی خواستار شدند و آنحضرت تمام زمستان را در آن شهر توقف کرده بعدل و داد
جمیع عباد را نوازش فرموده و در این ایام یونس علی و مؤید بیگ از اعیان
دولت سرای آنحضرت رخصت گرفته و نیز معروض افتاد که خواجه معظم با شقاق
بیگ باز بشرارت و بپیوستن میرزا کامران شده اند لاجرم مقدم بیگ را بجانب کشمیر فرستاده
و خواجه معظم را از نظر عنایت بیفکندند

آرایش جشن دولت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه و ظهور خارق عادات از آنحضرت

از آنجا که همت حضرت جهانبانی بر تقریر مبانی بذل و احسان مبذول بوده و همواره برای
حصول این مقصود و تحصیل وسایل میفرمود در این هنگام که موکب همایون در کابل آرام آورد و هنگام
آن بود که حدیقه اقبال را بهار کرده ابواب آسایش و بخشایش برگشوده در اوایل
بهار که ابتدای خرمی روزگار است به اورته باغ که تخت دلگشای دولت است نزول
فرموده درهای عیش و عشرت برگشوده آیین شهر و باغ فرمایند و در این اثنا
موکب حرم عالی از قندهار باز رسیده و موجب مزید شادمانی گردید و فرمان داد
تا تمامت مخدرات سرای سلطنت انجمن کرده شاهزاده آزاده را از میان [illegible]
زنها و خویشان را بشناخت و در بغلش جا کرده حاضران از این کار و کردار در عجب شدند
و بر قدرت پروردگار نیایش آوردند و به سرور و شادی اندر آمدند حضرت
جهانبانی در لباس رسم خوش سور آداب شکرگزاری حضرت باری را پیش گرفته
هر روز به روشی تازه و آیینی شایسته جشن پادشاهانه بپاراسته بزرگان دین
و دولت از اطراف و جوانب حاضر حضرت شده و عطیت گشتند از آنجمله
یادگار ناصر میرزا حضور یافت تا چون در مبادی طلوع رایات پادشاه کامکار
مجدد قندهار از میرزا کامران چنانکه مسطور گشت جدا گشته به بدخشان و از بدخشان
بملازمت حضرت جهانبانی روی آورده بود از احتمال شده اید روزگار بعضی

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه غازی

ائمه موکب جهانبانی به تسخیر کابل روی کرد میرزا بعد ها در آمد و بیرام خان
در آداب مهمانداری خود داری نموده از آنجا بجانب کابل شتافته و در اوقات
این جشن فیروز با دراک حضور حضرت جهانبانی و الطاف خسروانی نایل شد
با جمله در تحمل سور خیره پرداخته و مردمان را از خرد و بزرگ و زن و مرد
با نواع عطایا نوازش فرمودند کلفها روزگار با لفت انجامید و تفرقهای
عالم بجمعیت بدل گردید امرای دربار پیشکشها و مبارکبادها تقدیم کردند و بعنایات
گرامی مفتخر گردیدند حضرت جهانبانی هر روز به بوستانی بشادمانی برفته
فرمودند تا امرای پیشگاه با یکدیگر بکشتی در آیند و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی
گرفته میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم بعزم کشتی در آمدند و آنچه که
ممکن بود کار بشادی و نشاط بپرده تمامت اعیان را ببذل و احسان شاد
کرده هر یک مبلغی ببخشیدند از آنجمله [illegible] میرزا هندال و [illegible]
تیری و صد و دو شتر انعام میرزا عنایت کرده [illegible]
کامیاب ساخته از جمله آیات عیش و عشرت که در این ایام روی داده
ایلچیان شاهنشاه ایران شاه طهماسب بود که بمبارکباد این فتوحات
و تقدیم هدایا و تشریفات آمدند و سر کرده ایشان ولد بیک بود آنحضرت
او را نوازش فراوان فرمودند و نیز در این اوان عشرت توامان شاه قاسم
طغائی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضه داشت و پیشکش بیامد
در جواب فرمودند که میرزا سلیمان طریق ارادت خود را در توجه بملازمت
حضرت مختصر نموده اند و در همین اوقات فرمان شد سلطان میر سید علی که در ولایت
افغانان بزمینداری و حقیقت و روزی امتیاز و نزدیک دو کی از توابع سند
اقامت داشت با تاتار سلطان وصول یافته دو کرابا و عنایت فرمودند
نیز لونک بلوچ که از اعیان طوایف خویش بود به برادر ارغون به تقبیل آستان
شتافته و ولایت شال و مستنگ را بدو سپردند و چون رخصت مراجعت دادند
و هم در این ایام در حضرت جهانبانی معروض گشت که یادگار ناصر میرزا
از تیرگی بخت عنایات سابق و لاحق را نادیده انگاشته بهوای میرزا عسکری

جلد اول از کتاب مختصر مظفری

ثم فتنه و فساد می فشاند و سر بروز انجمن فراهم کرده کنکاش نمایند خاطر حضرت
جهانبانی آشفته گشته مظفر کوکه میرزا عسکری را که عمده این انجمن و مشورت بود گرفته
به سزای خویش رسانید و یادگار ناصر میرزا را بیم نموده تا بند گران بر نهاده بر بالای
ارک کابل نزدیک بجایی که میرزا عسکری در بند بود نگاه داشتند و نیز در این وقت
جهانی سلطان که جوانی از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت ممتاز و نظیر
حضرت جهانبانی بود از این جهان آرمان سرای جاویدان
شتافت حضرت جهانبانی از این قضیه ناگهانی افسرده خاطر گردیده میرزا انی این شعر را
در تاریخ وفات جهانی سلطان گوید

سلطان محمد بود گل گلشن خوبی — ناگه اجلش سوی جنان راه نمون شد
در موسم گل غنچه سفر کرد از این باغ — وز داغ غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم — در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

حرکت موکب حضرت جهانبانی به تسخیر بدخشان و فتح بدخشان و دیگر وقایعی که در آن ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست حضرت جهانبانی در اوایل سال نهصد و پنجاه و نهم
عنان عزیمت بجانب بدخشان منعطف ساخته حضرت شاهنشاهی را در کابل گذاشته در
یورت چالاک نزول فرمود. میرزا عسکری را نیز در این لشکر با خود همراه داشت
و محمد قاسم موچی را فرمان رفت تا شب هنگام یادگار ناصر میرزا را با تیر تفنگ تباه ساخته
خاطر از خیالش آسوده گشت چون رایات جهانبانی بحدود اندراب رسید میرزا سلیمان
بعزم جنگ بیرون تاخته لشکر بیاراست حضرت جهانبانی میرزا هندال و قراچه خان
و شاه محمد خان را با گروهی از دلاوران از پیش روانه ساخته با میرزا سلیمان
پناه خود ساخته در کار جنگ بکوشید در اینحال جماعتی از سرداران میرزا
سواران چیگاه بیاری بشتافتند و از خندق گذشته بضرب شمشیر ساخته چون تیر
پران و شیر غران بجانب دشمن شتابان شدند و همه را از عرصه میدان بگریزان

احوال نصیرالدین محمد همایون شاه هند

ساخته حضرت جهانبانی بنوازش پادشاهانه بیاوردند و فتح شنیده میرزا سلیمان طاقت
مقاومت نیاورده روی به فرار نهاد و طولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اوس
سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا گردیده بآستان همایونی پیوستند
و میرزا هندال جمعی از جاداران بگرفتن گریختگان مامور فرموده بودند و موکب همایونی
پیروز و انگرد دیده بسیاری از اسبان بدخشانی بدست جاداران افتاد
و آنحضرت به نزاره خوست در آمد میرزا سلیمان بعد از دی راه آوارگی پیش گرفته بطرف
کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن شهر را آستان همایونی
روی نهاده از مراحم خدیوانه بهره ور شدند. موکب همایونی طی منازل کرده
در کشم نزول فرموده میرزا سلیمان مقام استقرار نیافته از آب آمو گذشته
چندی در آنجا بسر گذرانید در این منزل چنان اتفاق افتاد که خسرو
نامی از ملازمان شاهنشاه ایران شاه طهماسب فرار کرده بملازمت حضرت
جهانبانی شتافته وقتی سخنی بیرون از ادب نسبت بشاه از وی سر زده دو
غلام بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان پادشاهی در رکاب عالی بودند
در بازار کشم گرفته نزد حضرت جهانبانی آوردند تا ایشان را بزندان بردند
پس از چندی بشفاعت جمعی رها شدند و چون از مهمات بدخشان فارغ شده شنیدند
فتنه و زور میرزا هندال عنایت کرده بابو سرا به تحصیل اموال طالقان
فرستادند حضرت جهانبانی در قلعه ظفر بقشلاق رفته چار چاری گردید. دو
در آنجا اقامت رفت و اخبار موحشه پراکنده گشت و مردم محال
نهاده و میرزا هندال اندیشه ناصواب بر آمده باتفاق امرای دیگر تا سراب
کوکچه رسیده قراچه خان جمعی از دولتخواهان
عالی آمده خرگاه نزد نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد در باره اش میرفت
بقید ساخته در خرگاه خود در آورده در لوازم پاره داری و پرستاری حضرت
تیمارداری خود داری نموده چون حضرت جهانبانی را عافیت پدید گشت قراچه خان را
بصنوف الطاف مخصوص و مشعوف داشته خبر صحت مزاج بهاج را رقم کرده بکابل
بفرستاد از اتفاق چنان شد که خبر موحش بیماری آنحضرت بکابل پیوسته بود

مژده و بشارت رسید. میرزا هندال بجای خود باز نشست و ملک در تحت انتظام درآمد
و در این وقت جماعتی در شب چهارم شهر رمضان برای خواجه معظم خان از دین و مذهب
بیان آوردند. بعضی از آب نخورده افطار نمودند چون این خبر بحضرت جهانبانی رسید خواجه
را خواجه و اتباع او را مقید ساخته و قید ... و از کار میبردند

فتنهٔ میرزا کامران و تسلط یافتن بر کابلستان

در این وقت که حضرت جهانبانی از نظام ممالک و نظام ممالک و رنجوری بدخشان فراغت
یافته خاطر خرم و با جمعی قلیل عزم داشت ناگاه خبر رسید که میرزا کامران که در فتنه بدخشان پناهنده
ناگهان بار استیلا بکابل تاخته و آن شهر را بتصرف درآورده و شیرافکن بخشی را زد
وی فرستاد خاطر جمع ولی از اندیشهٔ حضرت شاهنشاهی و تنگ آمده و بوم افسرده
و مغموم شد. آنچه میرزا کامران چگونه سبقت یافته از کابل فرار کرد. میرزا هندال
و جمعی بحسب فرمان از دنبالش شتابان کردیده از ری روی مشهود نشده و ایشان جبراً
بکابل مراجعت کردند میرزا کامران بشتاب مصاحب خود را بغزنین رسانیده و مدبخش او
داده بجز خضرخان هزاره روی بغا خضرخان داده اسب جانی بجای آورد. میرزا را بر هیبت
و از آنجا بیاورد و حسام الدین علی ولد میر خلیفه قلعه را مستحکم ساخته جنگ کرد. قلعه را نگاه
بداشت چون این خبر بحضرت جهانبانی رسید غزنین را بمیرزا هندال داده و آن عهد
میرزا الغ عنایت کرده با علم و نقاره بخشش و زین داده و ره سپرده شد و به بیرام خان
شد که یادگار ناصر میرزا را با میرزا الغ همراه داده و اسباب یراق روی زمین او
چون میرزا کامران بشنید مردم بر آنده از اطرافش پراکنده گردیده او نیز خود را بکنار کشید
و بجانب بکر روی نهاده. بشاه حسن ارغون پناهنده شده و در مدد و دستگیری
و دختر حاکم ته را تزویج کرده و این وقت خبر شدت مرض حضرت جهانبانی شد میرزا کامران
با مدد حاکم ته روی بکابل نهاده و در حدود قلات ابی بیابان از سوداگران اسبان خود
داشته بمردم خود قسمت کرده ناگهان بغزنین تاخت راهد بیگ از جانب میرزا هندال
در غزنین بود و غفلت شکار را بنده دست تاراج نهاد. میرزا کامران به سرعت روی کند از دیوار
قلعه بالا رفته قلعه را متصرف کرده ... راهد بیگ را است بحضور رسانیده ... از دود

دیوار زیر افکنده. بتاب سواد قلعه میرزا کامران امداد خود دولت سلطان از غزنین
نهاده. چون بالای پل روی بکابل آورد. محمد علی طغائی حاکم کابل را ست در حمام
در بافته بکشت و شهر را متصرف گشت شمس الدین محمد خان آتکه حضرت محمد اکبر پادشاه
را نزد میرزا کامران بیاورد میرزا کامران آنحضرت را بمردم خود بسپرد و با اموال
مردم دست تعدی دراز کرد. مهتر واصل و مهتر وکیل و اسمعیل را در چشم کشید حسام الدین
علی ولد میر خلیفه را با نظام استحکام زنجیرها و در بند از بند برکشید و جوی عالی را
نیز مقتول و جمعی از امرا را مقید ساخت و کرد میرزا به جلدت و بند و بر روی پا خود گرد
و جمعی کثیر در اطرافش فراهم ساخته روزی در بالای ارگ نشسته حضرت
شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه نیز در حضور جای داشت و لد بیک و ابو القاسم و جمعی
دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم حضور شاهنشاه ایران بودند
بدیدن میرزا کامران آمده بگمان میرزا باقیه مال مردم پراکنده شده بود
ابو القاسم را بگیر خدمتی بخاطر داده گرده اجسته بود لد بیک گفت شرط حق نمک
آن است که ما این جوان عزیز را نادیده انگاریم بجای آورد. میرزا کامران از آن
و این شاهزاده را به برزگری دادیم ولد بیگ گفت نامرد هستیم و پذیرفتار

حرکت موکب حضرت جهانبانی از
بدخشان بمحاصرهٔ کابلستان

چون خبر طغیان میرزا کامران معروض آستان آسمان نشان شد نخستین منشوری عنایت
دستور میرزا سلیمان فرستاده از تقصیرات گذشته با کمال که با بدر ... بخشیده
بود بده و بخشید. و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنچه بود
را بمیرزا هندال گذاشته در آن شدت سرما و کثرت برف روی بکابل آورد
میرزا هندال در قندوز بود از تم پذیرائی اهتمام ورزیده انگاه جانب او گرفتم
در جاریکاران سرا پرده همایونی را زدند در این منزل اسکندر سلطان و میرزا
بخبر بلاس و امثال ایشان حقوق نعمت را نادیده انگاشته نزد میرزا کامران

شاه و حضرت جهانبانی روی بکابل نهاده در حدود کابل در میان یردو کرده جنگها شد
و میرزا هندال جانفشانیها نمود و بسیاری اکثر را دستگیر کرده بحضور همایونی آورده بقتل
رسانیدند و مردم مخالف را هزیمت نموده خود را به دروازه آهنین رسانیده شهر بند
را بتصرف در آورده. جامعی از مردم معتبر را که فرار کرده بودند در کنار نهادند و
هر روز با مردم میرزا کامران جنگ می‌نمودند. در اثنای حال نیز باره امرای درگاه
میرزا کامران پیوسته تنگ همایونی در برابر دروازه ارک جای کرده در محاصره
قلعه بسیار اهتمام نمودند تا کار بر میرزا کامران تنگ شود و در عین جنگ و جدال
قافله زرگ با اسب و اسباب بسیار را چهار بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر
بگرفتن آن اموال ظهیره مأمور ساخت و این خبر بحضرت جهانبانی پیوسته فرمان کرد
تا سوار و مراجعت ایشان را مسدود ساختند. از انطرف چون شیر علی و اتباع
متاع سوداگران تاراج کرده مراجعت نمودند راه گذر را مسدود دیدند و
بجایی جای کرده منتظر وقت نشستند تا که بحیلتی بقلعه اندر شوند و چون از در این
بقلعه مأیوس شدند روی بغزنین نهادند حضرت جهانبانی خضر خان را با جماعتی بدنبال
ایشان روان ساخته اتفاقا در کوتل سجاوند بشیر علی رسیده جنگ در انداخته
مردم شیر علی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه بردند و لشکر پادشاهی آن
اموال را با خود داشته مظفر و منصور باز آمدند و مشمول عواطف گردیده فرمان شد
تا امتعه و اسباب و اسبان سوداگران را بایشان باز دادند و آنانکه اسیر شده
بودند علانیه و آشکار بعقوبت دچار ساختند تا موجب عبرت بینندگان گردد
از آنسوی چون میرزا کامران بیچاره گشت و از بردروازه که خواست آمده شد
فایده راه نیافت همت بر سیاست اطفال و ضعفا برگماشت زنان و سرا با سپاه را
پرده و پسر کوچک او را که هشت ساله و پنجساله و سه ساله بودند بعذاب تمام کشت
و از فراز قلعه بزیر افگند و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب
بیگ را بکنگره‌های قلعه بسته بیاویخت و بامرای پادشاه پیام فرستاد که اگر مرا راه گذر
ندهید پسران شما را بعقوبت بکشم. در جواب گفتند از نابود شدن فرزندیم کم و جان
خود را بچیزی نشمریم از این اندیشهای ناصواب بگذرد و از راه ضراعت بجا رسد

حضرت

حضرت جنت آشیانی سلامت شوی میرزا کامران بجهان متعرض زنان و فرزندان
مردم بود و از جمله زن محمد قاسم خان موچی را پستان بسته بیاویخت و بر ظلم
و تعدی بیفزود

ظهور کرامت علیا از حضرت محمد اکبر پادشاه و فتح کابل

چون میرزا کامران از آن کردار ناصواب کامکار و کامران نگشت پسر
خود را بمنظر در آورد که نوگل گلستان اقبال شاهزاده جلال محمد اکبر پادشاه را
در برابر توپ آورده در محلی که چون باران تیر باران میبارید باز
دارد اما چون عنایت الهی بر حراست حضرت شاهنشاهی قرار یافته بود بطور
خارق عادات گشت آتشها سردی گرفت و فتیلها در تفنگ سنبل خان میرآتش
برود لی تمام احساس کرده بحیرت اندر شد و با عقیدت بصر بر سقط تیر نظر
افگند. حضرت شاهنشاه برابشناخت و بدانست که حکمت این موجود چه بود
در ساخت دست از کار توپخانه باز داشت. در این اثنا میرزا الغ بیگ و با
امرای دیگر باردوی پادشاهی درآمدند و بیشتر از پیشتر اهتمام ورزیدند
چون میرزا کامران از این کارستانی کامی نیافت بوسیله قراچه خان عرض
رسانید که از کرده‌ها پشیمانی حاصل گردیده بجواب هم در تدارک ایام
در سپرده بجد امانت پسندیده بظهور آورم و اجازه این خواست را گذشت از
جان و مال و اهل و عیال مسئلت نمایم حضرت جهانبانی فرمان نگرد تا در جنت
گیری تخفیف دادند اما میرزا سندل و قراچه خان و مصاحب بیگ و اکثر
اعیان چنان انگاشتند که میرزا کامران بملازمت حضرت آید و بعد پیام کرد بجی
امید روی بدرگاه کسی باید رفت تا از موکل حسن علی آغاچه پسر و زن
میرزا کامران باشاره ایشان بهان جا گذشته رفته بود. در شب پنجشنبه
هفتم ربیع الاول سال نهصد و پنجاه و چهارم طریق فرار سپرده راه بدخشان
پیش گرفت شاید بوسیله میرزا سلیمان با جماعت اوزبکیه کاری تواند ساخت

جلد اول از کتاب مخبر

حاجی محمد خان و جمعی دیگر از پی میرزا کامران دوانیده شدند و حضرت
جهانبانی بفیروزمندی بدار السلطنه کابل نزول کرده اعالی و ادانی را
مسرت و شادمانی فزود و حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه و اهل حرم
سرای پادشاهی بادراک حضور همایونی نایل و حضرت جهانبانی شکر سلامتی
ایشان را بجای آورده صدقات و خیرات وافره معمول گشت از آنطرف
حاجی محمد خان و دیگران که بتعاقب میرزا کامران رفتند اگرچه او را دریافتند
اما نادیده انگاشتند میرزا بدر رفت و آق سلطان و اکثر مردم او گرفتار
شده چون اکثر سران او بودند بسزا رسانیدند میرزا کامران بشتابان
رفت میرزا بیگ و شیرعلی و جماعتی بدو ملحق شده غوربند را بجنگ و جدال متصرف
شده و شیرعلی را در آنجا گذاشته جانب بدخشان گرفت و میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم برای مدد پیام فرستاد ایشان اجابت نکردند ناچار روی
بجانب بلخ آورده تا به پیر محمد خان ملحق گردیده بیاری او بدخشان را فرو
گیرد حضرت جهانبانی قراچه خان را فرمان دادند تا با میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
و سایر امرای درگاه متفق گردیده میرزا کامران را بدست آورده یا آواره
[illegible] قراچه خان رو به بدخشان شده و با جماعت روی بقلعه غوری نهاده شیرعلی
و جمعی از مردم میرزا کامران در قلعه غوری تحصن گردیده جنگهای مردانه کردند
و از طرفین جماعتی مقتول گردیده سرانجام تاب مقاومت از مردم قلعه برفت
و شیرعلی و دیگران فرار کرده قلعه غوری بدست اولیای دولت همایونی
درآمد در این اثنا خبر آمد که میرزا کامران با پیر محمد خان از بلخ رسید میرزا
سندال و میرزا سلیمان بشتاب جانب بازگشتند و قراچه خان بطرف کابل برفت
چون هرج و مرج بدخشان بحضرت جهانبانی پیوست روی بسوی بدخشان
نهاده چون در غور منزل کردند قراچه خان بآستان همایونی پیوسته بسبب
آنکه اسبابش در مراجعت بتاراج رفته رخصت یافت تا بکابل رفته برگشته
و سامانی از نو ساخته بموکب همایونی ملحق شود و حضرت جهانبانی بطرف
بدخشان راه نوشتند اما از کثرت برف کوهستان راه عبور نبود ناچار

بازگردیده

احوال نصیرالدین محمد همایون شاه هندی

بازگردیده تا نوبت بهار فرا رسد

بمکتب نشستن حضرت شاهنشاهی ظل الهی محمد اکبر پادشاه و پاره وقایع که روی نمود

در هشتم شهر شوال سال نهصد و پنجاه و چهار که از عمر نوباوه بوستان اقبال
شاهزاده بلند اقبال محمد اکبر پادشاه چهار سال و چهار ماه و چهار روز برگذشته
بود بآیین رسم و وقت مسعود قرار شد که ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم بتعلیم
ایشان مشغول شود و پس از چندی او را معزول و مولانا بایزید را بتعلیم شاهزاده
منصوب ساختند و از آنطرف چون میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا
سندال ناامید گردیده روی ببلخ نهاد تا پیر محمد خان حاکم بلخ او را یاری کرده
بدخشان را متصرف شود پیر محمد خان نیز میرزا را گرامی داشته متفقا روی به بدخشان
نهادند اکثر بدخشان را بچنگ آوردند پیر محمد خان چون اسپاری میرزا کامران نمود بولایت
خود مراجعت نمود و میرزا بجانب کشم و طالقان آمده میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
جمعی فراهم کرده گاهی با مردم او می جنگیدند و شکست می خوردند از آن سوی حضرت
جهانبانی در دار السلطنه کابل جا کرده بجهت عدم توافق چاکران پیشگاه یورش
بدخشان را واپس افکنده بود و چون قراچه خان خدمات نمایان می نمود مورد انعام
متواتر گشت چندانکه دماغش برتافت و مغرور شد و سخنان بیرون از حد
خود میراند چنانکه وقتی خواستار شد که خواجه غازی را که بمنصب دیوانی اختصاص
و بکارم خسروانی امتیاز داشت بدو سپرده شد تا گردنش زند و منصب را بخواجه قاسم تولچی
دهند و از آن پس این خیالات او صورت نبست چهرا فریب داده بجانب
بدخشان روان شد و جمعی بفریب او دچار و بعزم بدخشان سوار آمدند
نزدیک بدره ارتن رسیدند حضرت جهانبانی گروهی از امرای سپاه را از پی
ایشان فرستادند و خود نیز از عقب روان شده و این جماعت در حوالی قراباغ
با خدا ولد [illegible] دچار شده دست بردی نمایان بکار برده و هم با قراچه خان
دست یافت چون تاریکی شب حایل شد قراچه خان و دیگران فرار کرده از پل غوربند

گذشته بود و ایران پادشاه انجا عنان مراجعت کرده در قلعه ظفر بحضرت جهانبانی
پیوسته قراچه خان و کثیر میرزا کامران ملحق شده حضرت جهانبانی میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم منشور فرستاد که لشکر خود را آماده ساخته منتظر موکب همایونی
باشند و هم حاجی محمد خان را از غزنین احضار فرموده و به روز باد امان
مشورت میفرمود روزی از محمد سلطان پرسید تو چه کوئی گفت میرزا کامران از
رفتن این مردم کمک نشناس مغرور شده و در تاشقان باید و پیش حتی نماید که
موکب پادشاهی زود تر از کوتل بشند و کوه بگذرند مظفر میشود و اما توقف بایشان
بطور دیگر خواهد نشست فرمود ما عاقبت مغروران کور مشاهده بکنیم
شده اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیاز مندیم و این بیت را قرائت فرمود

مبادا کس تو ز خویشتن مغرور که مغروری کلاه از سر کند دور

توقف به چه صورت دارد انشاء الله درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم
فرمود

حرکت موکب حضرت جهانبانی بسوی بدخشان و مظفر و منصور مراجعت فرمود بکابل

روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی سال نهصد و پنجاه و پنج هجری موکب همایونی
بجانب بدخشان روان گشت حاجی محمد خان و قاسم حسین سلطان که در حدود تخته
و میرزا ابراهیم از بدخشان وی با ایشان آورده بود و تمام لشکریان آمده
و در آن ایام که نزدیک به بدخشان رسیده روزی بخاطر همایون گذشت که
اگر این سفید و آتش بازی بود که همراه درین کار رفته می بود بر کف پا بردا و آواز
کند نشان فتح و اقبال است بمجرد این خیال آن مرغ بپرواز آمده بر کف حضرت
برنشست آنحضرت شکر گذاری کرده حلقه طلا در پایش نهاده و درین سفر علامات
اقبال و فتح نمایش گرفت حضرت جهانبانی میرزا ابراهیم را نوازش فرموده او
فرزند خوانده و فرمود از پیش روانه شود و میرزا سلیمان را بجمع لشکر و نظام
مهام مشغول باداو و در طالقان با برادر یابخی پیوسته شوند آنگاه محمد قاسم

موچرا به ارو تنگی کابل نامزد کرده با مهد علیا و حضرت محمد اکبر پادشاه بکابل رخصت
داده روی راه نهاده چون غزنی چند بسر دو ناباره از سرداران سپاه را
در جلو لشکر فرستاده چون آنجماعت از کوتل بند و کوه گذشته مهدی سلطان و چیچک
در قلعه اندراب بودند فرار کرده از آنطرف میرزا کامران قلعه ظفر سرت
یاد مغرور بود و هر چند دولتخواهان در حفظ طرق و شوارع تاکید کرده دروغ
از کرد چون موکب همایونی نزدیک باندراب رسید میرزا سندال از قندوز خدمت
رکاب رسیده شیر علی را با بندگان از بنگاه همایونی نگهداشته حضرت جهانبانی
میرزا سندال را بنوازش خسروانی بهره ور ساخته و چون شیر علی از دکانی
از جرایم اعمالش چشم پوشی کرده خلعت داده حکومت غوری را نامزد وی کرده
دفعه باز رفت که حاجی محمد خان با جمعی بکمک بر کردی میرزا سندال در مقدمه
سپاه روان شوند و هم در اواسط جمادی الاخری که موکب جهانبانی نزدیک
باندراب فرود شده بود قاضی اندراب با جمعی دیگر به تقبیل آستان جهانبان
شتافتند و چون موکب همایونی بطالقان روی نهاد الکه بر از استقرار کرده میرزا
عبدالله و جمعی کثیر از اقوام میرزا کامران در آنجا متحصن بودند میرزا سندال دیگر
امرایکه با وی همراه بودند فرمان شد از آب تنگی گذشته دست برد نمایان
نمایند مقارن اینحال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و لشکر خود را بیرون آورده
روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در میان هر دو فریق جنگ درافتاد
هنوز موکب پادشاهی از آب نگذشته بمقتضای حکمت الهی هراول پادشاهی
روی گردان شده از آب گذشته لشکر مخالف دست بغارت و تاراج بر گشودند
در اینحال حضرت جهانبانی پدیدار شده شیخ خواجه خضر را که کلانتر خواجه خضریان
بود گرفته بیاورند فرمان رسید تا چنانش بستند که بزدند که مرگش ازین
کردند آنگاه اسمعیل بیگ دولدی را اسیر کرده حاضر حضرت کردند و بشفاعت
منعم خان از گناهش درگذشته و روی آنجا که میرزا کامران جای داشت
روی نهادند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده خود را بقلعه طالقان
رسانیده مشغول استحکام قلعه شده و لشکر پادشاهی دست بتاراج برآوردند و بنگاه

۵۰

جلد اول از کتاب مجمع مظفری

منزل حاجی محمد اسحاق سلطان ترک وجهی گرای دستگیر ساخت هر یک یکی را اهل نیش
دچار شدند حضرت جهانبانی سپاس خداوند بجا آورده گذاشتند روز دیگر شرط
محاصره پرداخت حضرت همایونی نظر بعظمت قدری باصد در اینهمه خیانات میرزا کامران
بر سر عنایت آمده فرمانی موعظت نشان بدو رقم کرده این عبارات را نیز متضمن
ساخت که ای برادر بدخواهی عزیز جنگ از تدبیر ایکار که باعث کارزار و موجب قتل
و آزار مردم بیشمار است باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز
این دم که گذشته میشود نفس دریاب

بود خون آن قوم در گردنت | بود دست انجم در دامنت
بدانی که بر صلح رای آوری | طریق مروت بجای آوری

و این فرمان را بدست نقیب ارسال نمودند چون میرزا کامران مست باده
غفلت بود این بیت را در جواب بخواند

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ | که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

لاجرم در محاصره قلعه کوشش شد و در این اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بیگ
بادراک حضور همایونی و الطاف خسروانی واصل و نایل شدند و چاکران نیز
با مردم کولاب ضمیمه لشکر پادشاه کامیاب گردیدند و در این وقت که محاصره بیست
روز انجامید و فتح و فیروزی در لشکر همایونی نشود بود میرزا کامران بیچاره گشته روی
عجز بتیری بسته بار دوانکه حقوق نیابت و رعایت حضرت را نداشتم دیدم
آنچه دیدم اکنون از کرده پشیمانم و میخواهم که بکعبه معظمه رخت فرو بندم تا ایعفت
بدی کدورت کافرنعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت شایسته ملازمت گردانم و
امید از عواطف آنست که این دولت بوسیله میرعرب که مشخص شود و این میرعرب
از خویشان این روزگار در صدق و صفا ممتاز و یکتایی منسوب و در این
اردو حاضر و مورد مراحم همایونی بود و عرض کرد جوابش این منویسیم و در
قلعه میفرستم اتقوا با حبل القلعه الخلاص فی الاخلاص و السلامة فی التسلیم والسلام علی من
اتبع الهدی امر دم قلعه خلاصی در اخلاص و سلامت در اطاعت است میرزا کامران
در جواب نوشت چه میرزا بند قسم امید بند عدول نخواهد بود و ثبات

۵۱

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه هندی

حضرت جهانبانی میرعرب بقلعه برفت و نصایح لوایح ادا کرد باب تسلیم در آورد
گفت چاره این کار اینست که با من ملازمت روی کنید میرزا با وی همراه
شد چون بدر قلعه رسید میرعرب از روی دوراندیشی گفت که اکنون که سر اطاعت
و انقیاد در آورده اید بهتر آن است که امرای قندهار که در بند اند
فرستید خود خط آنحضرت بخوانی و عاقبت با ذخیره گرفته روی به ملازمت آرید میرزا
کامران نصیحت پذیر شده چون قبول نمود تا جگرش گفت از حضرت التماس کنید با میرزا
با من همراه گذارند که از خدمتکاران من است میخواهم تلافی آنچه با او کرده ام در
این سفر بجا آورم چون میرعرب این مطالب را بحضرت جهانبانی عرض داشت
بمقبول افتاد و روز پنجشنبه دوازدهم رجب سال هفتصد و پنجاه و نهم هجری مولانا
عبد الباقی صدر حسب الحکم آنحضرت بقلعه اندر رفتند پس چنین مقرر شد که در حفظ
قلعه پرداخته امرای قندهار نموده را بسپارند و میرزا کامران را با آنچه ملازمت
معهود گذارند تا به رسد میرزا روی براه بدخشان از ملازمان میرزا ابراهیم
اسب خود را شناخت که یکی از خدمتکاران میرزا کامران بر آن سوار
برفت و این خبر با میرزا ابراهیم گذاشت و او بغیرت بر شد و آن اسب را
کشیده بیاوردند حضرت جهانبانی بر این کردار اعتراض فرموده میرزا
ابراهیم از سر ساری بجد و دگر برفت و فرمان معذرت با خلعت و اسب بصحوب
خواجه جلال الدین محمود بر بیوتات میرزا کامران روان گشت و چون پاسی از شب
برفت قراچه خان را شمشیر در گردن حاضر ساخته پادشاه رئوف از تقصیر او
بگذشت بعد از وی مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن کرده بیاوردند چون
نزدیک بمشعل رسید فرمان شد تا ترکش و شمشیر از وی برداشتند برین منوال
امرا را بیاوردند از گناهان همگی اغماض کرده با هر یک بروش ملاطفت
ملاطفت فرموده حسن قلی سلطان مهردار که در تنگ حاضر و بگفتار فصیح بود
این بیت بخواند

چراغی را که ایزد بر فروزد | هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

تمامی امرا حضور حاضر قراچه خان که با ریش دراز انباز بود سر خجلت پیش افکندند

جلد اول از کتاب مختصر مفید

بالجمله حضرت جهانبانی روز دیگر در کنار آب طالقان نزول نمودند از آن طرف
چون میرزا کامران در حوالی بادام دره رسید با میرزا عبدالله زبان بشکایت
پادشاهی برگشوده از آنگونه عفو و اغماض تعجبها نمود میرزا عبدالله گفت اگر شما
بجای ایشان بودید چه میکردید گفت از گذشتن و گذاشتن نمیآید میرزا عبدالله گفت
اکنون فرصت بدست شماست گفت چنین گفت حالا در جائی هستم که دست
پادشاهی بمن نرسد مناسب آن است که بعهد و وفا عمل کرده بملازمت روم
و شکر احسان بجای آورده عذر تقصیرات خواهم و خدمات پسندیده نمایان داریم
میرزا کامران روان شده چون بنواحی دوی جهانبانی رسید بابوس را از
رسیدن خود بحضرت جهانبانی فرستاد آنحضرت شاد گشته امرای نامدار
طبقه بطبقه و پس از آنها میرزا هندال و نیز میرزا عسکری را که جمیع آنروز از بند آزاد
بودند باستقبال روانه ساخته و خود بر تخت سلطنت بر آمده بار عام داده میرزا
کامران بخدمت و احترام بحضور حضرت و تقبیل پای سلطنت و شکر انواع کرمت
نایل شد آنحضرت از فرط رأفت او را در برگرفته و بارها در سینه کشید
آنگاه میرزا کامران بفرط اعزاز سرافراز و بمقامی عالی جالس گشت و میرزا
یان و امرای آستان در مقامات خود نشسته جشنی عظیم برپای گشت و در پایان
مجلس میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده بمنزل خویش شدند روز دیگر
در باب بسیج بسخن بشورت رفت حضرت جهانبانی فرمودند چون کوکب
سفر رای سپاری رسید هرچه صلاح باشد بجای آید و ناری موضعی است
از بدخشان که یک راه ببلخ و راه دیگر بکابل دارد و چون بسرچشمه اندکش
نزول نمودند و در این منزل حضرت گیتی ستانی محمد بابر پادشاه وقتی رسیده
وفات میرزا و جهانگیر میرزا در آنجا آمده سر بطاعت در آورده بودند
و حضرت شاد پس نزول آن مکان و اطاعت ایشان را بر تخته سنگی نقش
فرموده بود در این وقت حضرت جهانبانی نیز نزول باین منزل و اطاعت
برادران را بر همان سنگ نقش کرده یادگار نهادند و از آنجا بموضع
در آمده بانتظام ولایت بدخشان اشتغال یافتند که مشهور بکولابست

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه

تا سمرقند بودند و قراچه بیگ میرزا کامران را تعاقب فرمود و چاکرخان و امرا را برای میرزا
کامران گذاشته میرزا عسکری را نسبت همراه ایشان مأمور نمود و قلعه ظفر و طالقان
و بعضی محال دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر رفته و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان
و اشکمش و ناری بمیرزا هندال عنایت و یورش بلخ سال دیگر حوالت رفته و
میرزایان را بتجدید عهود و مواثیق باکید معهود روان ساخته و حضرت جهانبانی
مراجعت بکابل را عزم کرده اند و از راه پریان بتسخیری روی نهاده آنقلعه را
مفتوح کرده اسلام آباد نام نهادند و بیک برکت را حکمران آنجا ساخته در اوایل
زمستان که زمین از بارش برف و باران فرو گرفته بکابل وارد شدند
در این هنگام عرضه داشت میرزا حیدر گورکان از حدود و ارمغان از تحف
کشمیر فرا رسیده در ضمن از آب و هوای کشمیر و تسخیر ممالک هند و ستایش
داشته بود آنحضرت منشوری مبنی بر فتح و نصرت و انواع عطوفت بمیرزا حیدر
فرستاده و از توجه باطنی به تسخیر هند و ستان اظهار شد آنگاه اوقات همایونی
را بانتظام امور مملکت مشغول داشتند قراچه خان و مصاحب بیک را که در شرف
نفاق و شقاق بودند فرمان رفته بسفر حجاز کنند شاید در آن غربت سر از
خواب جهالت بر دارند لکن چون قدری راه سپردند دگر باره عواطف
خسروانی ما می جرایم ایشان گردیده و در همین ایام برای تجدید مبانی مودت
خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا بجانب عراق مأمور
فرمودند و نیز در این سال الغ میرزا بطبع تاخت و تاراج تقبیل رسید چون حضرت
جهانبانی بشنید محمد خان را در جای زمین داور و اکنده و مأمور ساخت
و در همین سال ایلچیان عبد الرشید خان بن سلطان خان حاکم کاشغر با هدایا
تقبل بحضرت جهانبانی رسیده مشمول عنایت گردیده رخصت مراجعت یافته و هم در
اوقات عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود به تقبیل آستان نایل و مشمول
الطاف همایونی و از ازدواج گلچهره بیگم همشیره آنحضرت مباهی گشت و هم در
این سال میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ از اشترگرام که در جاگیر او مقرر بود
بعزیمت آستان همایونی راه سپر گردیده چون بکوبل منار رسید شاه محمد برادر

حاجی محمد با نظام آنکه میرزا محمد سلطان عمش کوکی را کشته بود در کمین وی جای کرده در
سرکوتل بشبری بدو پیکنه و میرزا شاه را بدرجه شهادت رسانید

حرکت موکب حضرت جهانبانی بطرف بلخ و مراجعت بکابل بسبب عدم موافقت امراء

حضرت جهانبانی در اوایل سال نهصد و پنجاه و ششم که هوا جانب اعتدال گرفت
بیورش بلخ عزم کرده بایلچی پیک را که از میرزا رسالت داده که بر
حسب قرار داد روی به بلخ آورده هنگام وصول موکب همایونی مجدد به بدخشان
باستعداد تمام با به حاضر استان شود و نیز منشور مطاع به میرزا هندال و میرزا عسکری
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و پیوستن باردوی
پادشاه گیتی پناه صادر و رایات سلطنت آیات در حرکت آمد و برای انتظام مهام
و وصول حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف رفت
و خواجه دولت خانه ندی را بجهة [illegible] فرستادند تا میرزا کامران را باردو
رسانند آنگاه در ترتیب مناصب و مشاغل اشتغال ورزیده بعزل و تبدیل لازم
بجای آورده در این اثنا میرزا ابراهیم بحضور حضرت وشمول عنایت مخصوص گشت
و موکب منصور منزل بمنزل راه بریده در حوالی بدخشان میرزا هندال و
میرزا سلیمان باردوی همایونی آمده مورد عواطف خسروانی شدند و بخواهش
میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت تا در حفظ ولایت و ساختگی
سپاه مراقبت نماید و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از جنگ آوران را فرمان
شد تا بروند و ایبک را که از توابع بلخ و معموری و خوبی آب و هوا ممتاز است
از جماعت اوزبک مستخلص دارند و خود متوجه بلخ آمدند روز دیگر لشکر پیشین
بایبک رسیده پیر محمد حاکم بلخ جماعتی را محض احتیاط بایبک فرستاده بود چون مقارن
وصول موکب همایونی رسیدند بقلعه رفته در استحکام قلعه کوشیدند حضرت جهانبانی
قلعه را محاصره گرفته روز سوم از کردم بستوه آمده ایبک در تصرف اولیای
دولت در آمد و حضرت جهانبانی برای رسیدن میرزا کامران مدتی توقف

کرده او نیز توقف اسباب این شد که پیر محمد خان مجال تدارک اسباب امداد
کرده به امرای او [illegible] جماعتی چهار بیش ر سپاه شدند و بر کس از امرای اوزبک
بجنگ افتاده بهمراهی خواجه قاسم مخلص بکابل فرستادند و اتالیق که از
جانب پیر محمد حاکم بلخ بحراست ایبک آمده و بعد از آنکه حصار قلعه امان یافتند
ملازم رکاب بود همراه داشتند [illegible] حضرت جهانبانی روز نیکو داشته
در رکاب آنحضرت از راه خرم متوجه بلخ شدند چون نزدیک آن منزل که [illegible]
مشهور است رسیده بودند خبر آوردند که جمعی کثیر از مردم اوزبک بسرکردگی
[illegible] سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده اند آنحضرت [illegible]
سوار شده و در میان قراولان [illegible] بر دشت و شاه محمد سلطان
حصاری با گروهی بزرگ باردوی پادشاهی تاخت و دلیران لشکر مردانه
قدم پیش نهاده بنبرد بر ساختند و مخالفان را هزیمت کرده او یکی از [illegible]
که از اوزبکان نامی بود دستگیر نموده بملازمت آوردند حضرت جهانبانی
او را به پیر محمد اوغلان سپردند تا او را پرستاری نماید و در این حال امرای
نفاق سرشت جزای [illegible] از حقیقت از جانب میرزا کامران چگونه میباشند
و آثار خلاف از وی باز می نمودند روز دیگر جماعت اوزبکیه با استعداد
کامل و جمعیت وافر آمده بجنگ و پیش دستی تشدند و مردم خویش را بجا
بجای بگذاشته حضرت جهانبانی صفوف سپاه پیاراسته خود در قلب لشکر
و میرزا سلیمان و میرزا هندال را در یمین و یسار باز گذاشته و دیگر امرا و قوم
خان را در دیگر مقامات مقرر داشته تا نیم روز تسویه صفوف و آراستگی
سپاه باتمام رسیده از آن گاه تا بیگاه جنگی بزرگ بپای رفت جوانان
عرصه نبرد دلاوران [illegible] داد مردی داده دلاوری و مردی دادند
چنانکه همه اول مخالف را از پیش برداشته و از جویبارها گذرانیده
در کوچه بلخ در آوردند حضرت جهانبانی بمقتضای عادت فطری خواستند
رایات را از جویبارها گذرانند رفقای نفاق پیشه این سخنان
در میان آورده و از قلت سپاه خود و کثرت مردم دشمن تذکره کرده

براجعت تحریص نمودند و گفتند نتواند بود که میرزا کامران بجانب کابل شود با چنین
حالت اقامت در این حدود مشکل مینماید بهتر آن است که بجانب دره کزکه کوچ کنیم
پس استوارات شاهی روزی چند در آنجا بماند و از آنجا مردم هنگامی
راجمع آوری نموده باسایش خاطر بتسخیر بر روی کمر نیم بلکه ماوراء النهر
نیز بآسانی تسخیر گردد حضرت جهانبانی ناچار بصوب تو توقف نموده چون
از مردم ناشناس بجا است در این جهت تفرقه لشکر این حاصل شود
اتفاقاً تقدیر بانه پر ایشان موافق گشت و معاودت بصوب کابل و رفتن کامران
میرزا بآن شهر در السنه مشهور گردیده مردم پراکنده می شدند و هر چند خواستند
ایشان را باز گردانند سودی نیاورد و از آن سوی چون مخالف اجل
بهیه مردم برهم زده خود را فرصت یافته بتعاقب در آمد حضرت
جهانبانی بنفس همایونی آماده قتال گردیده بزدی بحث پای برد چندانکه
مرکب آنحضرت که سر اعطابرین نام داشت و محمد خان تکران بر استخدام
کرده بود زخم تیر از پای در آمد و حیدر محمد اتکه اسب خود را پیشکش ساخته
و آن حضرت را بآن رسانیده اکثر برا را بهر طرف پراکنده شده بعض
شرونده در جهار جبره محل موکب همایونی متوجه گشت در این منزل محمد قلی بیگ ترکمان
باردوی همایونی ملحق شد و در این ایام برشید خان تکران کاشغر تحفی
فرستادند و از وصول موکب همایونی و نفاق محمد کامران و عدم براسپ
جمعی از امرای استان و زایل این سفره کدورت خاطر وشکر بر ملاقی
باز نموده بودند آنگاه موکب همایونی راه بر گردیده بکابل در آمده میرزا
سلیمان ببدخشان و میرزا هندال بغزنین و قاسم خان شینه در معاونت وی
و دیگر امرای بیگانه که چند تن که دستگیر دشمن بودند وا رسیدند از آن
سوی چون تایق و جماعتی دیگر از اوزبکیه که در ایشان اسیر شده بودند خلاصی
یافته بوطن خود برفتند و بانواع عواطف پادشاهی مخصوص گردانند تیمه محمد
خان در عجب شد و مردم پادشاهی را که نزد او بودند بطور مهر ولطف
کابل روانه ساخت و حضرت جهانبانی به تمشیت مهام ملک داری پرداخت

خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت بدربار ایران فرستاده بود و بواسطه حدوث بعضی
حوادث در شاه توقف شد باز پس خواندند و خواجه عبدالله مروارید که در فنون نغمه
نادرهٔ بی نظیر بود دو نغمه را آستان بوسی شمول الطاف همایونی برخوردار شدند آنگاه
کامران میرزا کولاب رفت و چاکر بیک کولابی را که حضرت پادشاهی او را برای نصیحت
رنجیده خاطر ساخته و از کولابش اخراج نموده در هنگام توجه حضرت جهانبانی بجانب
چنانکه اشارت یافت وقت را غنیمت شمرده آهنگ کابل نموده و جمعی از امرا
باوی همداستان شدند و چون موکب همایونی بکابل بازگشت میرزا کامران میرزا
عسکری را در کولاب نهاده بمقاومت میرزا سلیمان راه برگرفت میرزا سلیمان از
طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران طالقان را بتصرف درآورد و روی
بقلعه ظفر نهاد و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم اسحق سلطان را در قلعه نهاده خود را
بجنگ بدخشان کشیدند میرزا کامران از تعاقب میرزا سلیمان آسوده گردیده بقلعه ظفر
روی آورده بمحاصره در افکند میرزا هندال در جنگ کوشید میرزا کامران
از مردم اوزبک استمداد کرد و میرزا سلیمان تدبیری بیاخت و خطی از قبل
میرزا کامران بخود نگاشت و از تجدید عهد اتفاق مضمون داد اول و اوزبکیه
باز نمود و نامه را بقاصدی بداد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت چون
اوزبکیه را معلوم شد که ایشان بهم اتفاق کرده مردم اوزبک را از پای در انداختند
آورد از محاصره دست باز گرفته بولایت خود مراجعت کرده و کار قلعه ناساخته
خبر رسید که چاکر بیک کولاب را محاصره کرده میرزا عسکری شکست یافته بقلعه
آمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان دست یار شده قلعه ظفر را در تصرف
خود در آورده آنگاه اسحق سلطان را نیز در زنجیر کشیده است میرزا کامران
از این خبر ناکام و از قلعه ظفر با یورش کردیده با بوسیا که دوی بر میرزا
سلیمان داشت و خود به کولاب شتافت چاکر بیک خود را کناری
کشید میرزا کامران میرزا عسکری را با خود همراه ساخته بدفع میرزا سلیمان روی
نهاد اتفاقاً جمعی از مردم اوزبک با ایشان برخورده احوال ایشان را تاراج
کرده میرزا کامران و میرزا عسکری با معدودی بطالقان آمدند سید که سردار اوزبک

بود چون از حقیقت حال خبر شد اسباب تاراج رفته را برای میرزا کامران فرستاده
معذرت خواست و میرزا هندال و میرزا سلیمان وقت را غنیمت شمرده به دفع میرزا کامران
شتافتند میرزا کامران اقامت بدخشان را بیرون از صواب شمرده بجانب رستاق
طالقان خود را بهزاره کشید و از انجا بکابل بدیگر سوی روی نهاد و از در حیلت
و مکیدت بحضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود از این امدن آنست
که از گذشته عذر خواسته بملازمت حضرت آیم

حرکت موکب جهانبانی از کابل و محاربه با میرزا کامران و دیگر وقایعی که روی داده است

امرای دولتخواه بعرض پیشگاه گیتی پناه رسانیدند که حسن ظن را حدی و نهایتی است
که فریب میرزا کامران بارها بمیزان تجربت درآمده از این پس می‌شاید که شرط
احتیاط را از کف نداده بهر آنکه ستاره اقبال پرورده‌اند و سپاه بیدریغ
دشمن کینه‌خواه آراسته فرمایند اگر میرزا کامران از روی حقیقت از افعال ذمیمه خود
پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بتقبیل آستان شاه بعفو نوازش عطوفت پادشاهانه
اختصاص خواهد یافت و گرنه شرط حزم و احتیاط از دست رفته باشد لاجرم
حضرت جهانبانی در اواسط سال نهصد و پنجاه و هشت از کابل بیرون شتافته
بجانب غوربند که محل عبور میرزا کامران بود روی نهادند و شاهزاده آزاده
محمد اکبر پادشاه را در کابل گذاشته حل و عقد آن ولایت به محمد قاسم خان
مفوض داشتند و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از ناسپاسان میرزا کامران
را بامدن بکابل تحریض نمودند و موکب جهانبانی کوچ بر کوچ می‌سپرد
و در سرخاب اسب بر آب راندند ملازمان حضرت بملاحظه تنگی و بدی زمین
انحضرت مساعت کردند انحضرت ایشان را ملامت کرده و از حالت اخلاص
فدایان شاه اسمعیل صفوی که خود را در راه انحضرت از فراز کوه بنشیب افکنده
با خاک هلاکت برابر کرده نامی ارجمند در صفحه روزگار جاوید ساختند تذکرها
فرمودند بالجمله قراچه خان و مصاحب بیگ و دیگر مردم نفاق‌پیشه بعرض رسانیدند

که ساعتی که در بیابانست و شب کوه متفقند و میرزا کامران با معدودی خواهد بود
بهتر آنست که دولتخواهان هر یک بسیار را در طرق مختلفه متفرق نموده میرزا
کامران از هیچ راه بیرون نتوانند رفت و از اینکه بخواهش سپاه فراهم آمده را
پراگنده داشتند کار میرزا کامران استوار گردد حضرت جهانبانی جانب ایشان
را از روی صداقت داشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان
خان و خواجه جلال الدین محمود و گروهی بصوب بامیان و منعم خان و جمعی کثیر
را براه سالاوانگ معین داشته قراچه و مصاحب بیگ و قاسم حسین
سلطان و جماعتی که بملازمت حضرت بجای مانده بودند صورت این وقایع
بمیرزا کامران میفرستادند و گاه بگاه بحضرت جهانبانی عرضه میداشتند
که میرزا کامران در این دفعه بجز نیت خدمت در ضمیر ارادت نیست چون میرزا
کامران از پراگندگی سپاه پادشاهی خبر شد بدلالت منافقان روی بیاری ده
سلطنت آورده یکی از رعایای تجدد این خبر را معروض درگاه جهانبانی داشته
شدند جائی که بر ابند سوار شوند در اندک فرصتی معرکه قتال بشدت
پیر محمد اخته و محمد خان جلایر و جمعی از مردم او زخمها برداشته جان داده پیر محمد قتل
رسید حضرت جهانبانی بر مکانی بلند برآمده انداز کار سپاه موافق و مخالف نگران و چون از کثرت شقاق
مردم حق‌ناشناس تاب نیاوردند و دولتخواهان حق‌شناس از کمال تهور جان نثار
برگرفته مخالف باختند فوج دشمن از هیبت و شهامت انحضرت متفرق شد از گذاری تیر
اسب خاصه رسید و بیک بابای کولابی شمشیری از عقب انداخت انحضرت نظری بجد
کرده چنانکه دست از پا خطا نکرده فرار اختیار کرد و او را سر برتافت و انحضرت
بالیسیه برگشته چون پوشیدن میرزا کامران مشهور گشت انحضرت ناچار بطرف نحاک
و بامیان که جمعی کثیر از دولتخواهان در انجا فرستاده روی اورده و میرزا هندال دیگر
دولتخواهان بعرض رسانیدند که بکابل شتافته بتعاقب میرزا کامران را بپا باید پرداخت
و اهنگ یورش بدخشان فرموده حاجی محمد را در ... شاه محمد را در چنین وقت رخصت
کرده نزد ایشان فرستاده و انحضرت بخط خود بشاهزاده محمد اکبر پادشاه مرقوم فرموده
هر چند دولتخواهان صادق عرض کردند که مردم منافق را در چنین وقت نشاید از خود

دور ساخت بابا حاجی محمد برادر خود را نزد میرزا کامران فرستاده پیغام فرستاد و او را مرخص کرد
روز دیگر بجانب کهمرد روی آورده در این حال اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت آنحضرت جدا
شدند با آنکه موکب همایونی بعد از سه روز که در آنجا توقف داشتند کلانتران آن سمت
اسپ و گوسفند و دیگر اسباب تقدیم نمودند و آن شب موکب پادشاهی نزدیکی یورت آنقوم
منزل کرده چون پیدا شد کاروانی عظیم سرکرده گی میر سید علی سبزواری قندار رسید که
سوداگران و اقمشه و اسپ و اسباب فراوان داشت عزیمت سفر هند داشتند و تاریخ اشتد در
پایان روز کاروان بحضور حضرت مشرف یافته هم اسپان و اسباب پیشکش ساخته
حضرت همایونی این نعمت غیر مترقبه را از تاییدات آسمانی دانسته ملازمان آستان قیمت
نمودند و منزل بمنزل راه پیما شده چون بر کنار آب سیکی نزول فرمود از طرف
آب شخصی فرمود در برگشت اکاروانیان آنجا میان ما از پادشاه هیچ خبر نیست فرمود
از ما هیچ نگوشند و بپرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان ما از پادشاه چه
خبر باشد گفت من فرستاده نظری سلطان الکم که برای تحقیق حال پادشاه فرستاده در
میان ما شهرت یافته است که پادشاه زخمدار از معرکه برآمده و دیگر کسی ایشان را ندیده
و مردم میرزا کامران جبه خاصه پادشاه را که در آن روز پوشیده بودند یافته نزد میرزا
کامران برده اند و میرزا از این خبر کامرانیها کرده و بزم جهانبانی آراسته حضرت جهانبانی
آنمرد را بحضور خویش بخواند و فرمود مرا بشناسی عرض کرد قرار دادی پوشیده
نامد فرمود برو و نظر بر احوال برسان و بگو مستعد و آماده باشد بهنگام حضرت
حاضر حضرت شده خدمات پسندیده نماید و روز دیگر از آب عبور فرموده در موضع
اروی فرود آمدند در این منزل میرزا سنجال بحضور آمده پیشکشها پیش گذرانیده
و از آنجا بند آب حرکت کردند میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم شرف اندوز حضور
آمده خدمات نمایان بجای بردند و از آن طرف چون میرزا کامران خبر روی بر
تافتن پادشاه جهان را که هرگز در آئینه تصورش نقش پذیر نبود بدانست در تعجب
شد و منافقان بدو می پیوستند و قراچه خان نزد وی نشده و از آن پس قطعی مهر دا
را گرفته نزد وی آوردند میرزا کامران شمشیرش بزد و بفرمود تا او را در حضور
او پاره پاره کردند و تاجی بیگ را نیز اسیر کرده بیاوردند و او را هم از تیغ گذرانیدند

احوال نصیر الدین محمد همایون پادشاه هندی

بعد از آن بیگ بابای کوکلتاش بیامد و زخمی شد و حضرت جهانبانی را معروض داشت میرزا
کامران حشم گرد دید و جمعی را بتعاقب امور ساخت و قاسم حسین سلطان از بیم خود
بدامنه کوهی پناهنده شد و میرزا کامران از رزمگاه کوچ کرده بچاریکاران رفته و آمده در
انجا مردی جبه خاصه حضرت جهانبانی را آورده میرزا از دیدن آن جبه بهجه
وارد حاصل کرده روی براه نهاده کابل را محاصره کرد قاسم خان برلاس
که در ملازمت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه بود و در استحکام مبانی قلعه حدود از
کرده میرزا کامران آنجه راند و فرستاده مخفیان فریب آمیز او را بازی داد
قلعه را گرفت و حضرت شاهنشاهی را مقید ساخت و با نظام امور کابل و ترتیب
لشکر مشغول شد و جوی شاهراه که اکنون بنام آنحضرت جلال آباد میخوانند بمیرزا
عسکری بخشید و غزنین و آنچه در رابعه اچه خان نگاه داشت و هم چنین دیگر محال را
امرا که از ایشان بدیگران تفویض کرده و جماعتی از ملازمان پادشاهی را گرفته مقید ساخته
اموال ایشان را ماخوذ نمود و در این گونه ماه زینت آگاه آوازه حرکت
موکب جهانبانی از بدخشان بکابل بلند شد میرزا کامران لشکر بیافت و با
استعداد کامل از کابل بیرون شتافت و حضرت شاهنشاهی را بپاره ملاحظات
با خود همراه ساخت

معاودت موکب حضرت جهانبانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و فتح کردن و بکابل آمدن

حضرت جهانبانی در عرصه اندراب در آمده تمامی سامان لشکر ساخت و روی
بکابل نهاد و با تمامت امرا فرمود بایست سوگند خورید که از این پس خواهی
روی دو رنگی نباشد حاجی محمد خان کوکی عرض کرد به سوگند میخوریم لیکن باید
آنحضرت نیز سوگند یاد فرماید که هرچه در دو خواهشی عرضه داریم عمل پاور میرزا
مدان که از عوالم نفاق و دانا بود گفت این چگونه سخن کردن است هرگز خاطر

جلد اول از کتاب مختصر

بخدومان و بندگان بخداوندگان امثال این تحفه جسارت نورزند حضرت جهانبانی
فرمود همین طور باشد که حاجی محمد خواهد هرچه از عالم دولتخواهی بعرض رسانید
چنین کنیم آنگاه روی براه آوردند چون نزدیک پل اشترگرام شدند میرزا
میرزا کامران جمعی را که روی به موکب همایونی آورده آنحضرت نظر بعواطف ذاتیه
میرزا شاه خویش را که از اخلاص سادات ترمذ بود نزد میرزا کامران فرستاد
تا که او را به نصایح دلپذیر در بیارد و فرمود بهتر این است اینحرکات
ناستوده را ترک نموده در تسخیر هندوستان یکجهت شود بتبه رفته و آن ولایت
بگذاشت میرزا کامران قرار بر صلح نهاده با آن شرط که با بطوریکه قبلاً
با آنحضرت تعلق دارد کابل من باشد حضرت جهانبانی دیگر باره مستعد رابانقلاب
سوی بامید انتقام صدر بمدد فرستادند که اگر براه یکجهتی اندری چنینه خود را بجانب
از دواج حضرت شاهنشاهی در آرد تا کابل بتو ارزانی شود و الا توبه تسخیر هندوستان
رو آن شوم میرزا کامران نخواست پذیرفتار شود اما قراچه خان اندیشه
او را بر تافت و در این اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در جنگ قپچاق از ملازمت
حضرت دور شده بودند فرصت غنیمت دانسته بدرگاه گیتی پناه روی نهادند
هم خود دیگر لشکر مخالف را بعرض رسانیدند که نیمی از روز برگذشته بود که
حضرت جهانبانی بتسویه صفوف پرداخته بعد از آن جنگ او را در میمنه و میسره
لشکر معین ساخته از آنطرف میرزا کامران نیز سپاه خود را مرتب ساخته رو
بکارزار لشکر شدند در اینحال جمعی از لشکر میرزا کامران جدا شده بسپاه شاهنشاهی
ملحق گشتند و آتش قتال اشتعال یافته مردم دنیا دیده و سپاه در سپاه گرد برانگیخت
در این اثنا قراچه خان نفاق پیشه را گرفتار کرده در پیش مرکب شاهنشاهی
حاضر ساختند میرزا از سزاوار او آسوده ساختند و فرمان همایونی
شرف نفاذ که سر آن سرکرده اشرار را از دروازه آهنین کابل بیاویزند تا موجب
عبرت بینندگان گردد در اینحال تاب مقاومت از میرزا کامران برفت و روی
بفرار نهاده از کوتل بادیج بجانب افغانستان آواره گشت و لشکر ظفر اثر دست
بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورده اعدای دولت

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

ابر کدورت سطوت و تیره گشته و جمعی هم اشک ندامت را بر چهره ضراعت شفاعت
آورده در زمره اولیای دولت انسلاک یافته و میرزا عسکری نیز بدست
بهادران لشکر گرفتار بود و حافظ حضرت جهانبانی در کار حضرت شاهنشاهی
آشفته بود در این حال حسن خاتون انگه کلشن اقبال را بنظر آن بادشاه
در آورد حضرت جهانبانی شکر خدای بجای آورده شاهزاده را در بر گرفته
صدقات و خیرات معمول داشته و فرمود از این پس در هیچ یورش از این نونهال
چون خلافت جدائی نکنم و این فخرا از میان قوم گوهر و آن امید است در این
حال دو شتر لی که زمان صندوق بار داشت در لشکرگاه دیده شد آنحضرت
فرمود این دو شتر غنیمت باشد چون خود برفت و مهار را گرفته فرمود شتران را
خوابانیدند و بار گشایند از اتفاقات حسنه کتب خاصه بادشاهی که در جنگ قپچاق از
دست رفته بود بجمله در این چند صندوق بود حضرت جهانبانی را حضرات شادمانی
پدید شده و خواجه قاسم سر بیوتات که سرود فراهل فتنه بود تا بش اعمال خود ببو
دو در آن روز با فتح و فیروزی مجلس عیش و عشرت سامان یافت و روز دیگر در ارگ
کابل نزول فرموده تحفه آن برای پادشاهی حاضر حضرت گردیده شاه کابل
بطور رسومات آنگاه با نظام امور انام و رعایت رعیت و مراعات تربیت
پرداخته خدمتگذاران را نوازش و خواهان را فرمایش دادند و میرزا سلیمان
به تنقدات ملکی بدخشان رخصت یافته روی به بدخشان رهسپار ساختند و میرزا ابراهیم
را برای مزید عنایت چند روز نگاه داشته آنگاه هم به شرف اختصاص مواصلت
مفتخر داشته مقرر شد که جانب بدخشان گرفته بخشی بانو بیگم را که صبیه ندینه خاندان
خلافت بود در حباله ازدواج در آورد

اختصاص یافتن موضع خریج بحضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه بمیمنت و مبارکی

در اینوقت که تائیدات الهی دار الملک کابل مقر اریکه سلطنت و مهبط

جلد اول از کتاب مختصر

انوار خلاف گشت موضع خسنج را که از توابع لهوکر است بحضرت شاهنشاهی
عنایت فرمودند و وکالت در خانه را بحاجی محمد خان مفوض داشتند
و از آنطرف میرزا کامران بعد از شکست تا بشت تیراه در نوشت تا خود را
در میان مردم افغان کشید و میرزا هندال و جماعتی که بدنبالش شتافتند
اهتمامی در گرفتاریش ننموده مراجعت کردند و مردم افغان ستر را بر میرزا
گرفته او را الشرا بغارت بردند میرزا کامران بآن اندیشه که هیچکس او را
نشناسد بلباس قلندری خود را بملک محمد سند آوری که از ارباب معتبر لمغان
است رسانید. محمد پاس حقوق سابقه را نموده برعایت احوال میرزا کامران
برآمد اما میرزا کامران از دریافت اینهمه شداید و تصاریف حوادث که بهر
یک برای بیداری از خواب غفلت کافی بود متنبه نگشت و جماعتی بر گردش انجمن
شدند چون این خبر بحضرت جهانبانی پیوست جهل تغافل را بازار گرم گشت و در چنین
وقت حاجی محمد خان بدون اجازت بغزنین رفت حضرت جهانبانی گروهی از بهادران
را با شاه بداغ خان و محمد قلی برلاس و دیگران را بدفع میرزا کامران فرستاد چون میرزا
نزدیک شدند میرزا بیچاره مجال سکونت و امان حاصل نکرده ماجرا را که بود
را گذاشته بطرف افغانان خلیل و مهمند پناه برد و آن مردم که در اطرافش فراهم
شده پراکنده گشتند و خاطر جهانبانی از وی پرداخته و برای استیناس میرزا کامران
خواجه جلال الدین محمود و بی بی فاطمه را بخواستگاری خانم جنت میرزا سلیمان بطرف
بدخشان مامور گردانیدند. میرزا عسکری را نیز بوی سپردند تا بمیرزا سلیمان رسانند
و میرزا سلیمان او را از بلخ بحجاز روانه دارد میرزا سلیمان مقدم فرستادگان
گرامی داشته میرزا عسکری را بجانب بلخ روانه کرد میرزا از این فرسودگی
و شرمندگی و این طی راه دراز و سفر حجاز رخت کوفته خاطر بود و در سال نهصد و
شصت و پنج هجری در میان شام و مکه بدیگر جهان رخت کشید و از آنسوی
میرزا سلیمان عرضه داشتی بحضرت جهانبانی کرده مقدمات مواصلت را برسولی
ارکان دولت و بلیدن آنکه خبر مقرر داشت و فرستادگان را با احترام
بازگردانیدند

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

حرکت موکب جهانبانی از شهر کابل برای اطفای نائرهٔ فتنهٔ میرزا کامران

میرزا کامران جماعتی از افغانان خلیل و مهمند و اوباش را در پیرامون خود
فراهم ساخته در مقام تاخت و تاراج در آمد حضرت جهانبانی بدفع او همت
گردیده میر عبدالحی را با منشور عاطفت آیت بغزنین فرستاده تا حاجی محمد را
از اندیشهٔ ناصواب باز آورد در این حال معروض شد که میرزا کامران
قلعه را که نزدیک چهار باغ در حوالی جلال آباد است محاصره کرده
آنحضرت بجانب او تاختند و میرزا سراسیمه روی بفرار نهاده
بدره های کوهستان برد و از آنجا راه بنگش و گردیز شتافت
شاید خود را بحاجی محمد رساند از آنسوی چون فرستادهٔ جهانبانی
نزد حاجی محمد شد حاجی بنویدهای دروغ او را مراجعت داد و بمیرزا
کامران پیام فرستاد که زود باین حدود شتاب گیر تا متفقا کاری
از پیش برداریم اتفاقا بیرام خان که از قندهار روی بدربار
جهانبانی آورده بغزنین رسید و حاجی محمد باستقبال او بیرون شده
خواست او را بعنوان ضیافت درون قلعه برده بند نماید بیرم پی بکید
او را برد و اشارت کرد بیرام خان بر سر چشمه فرود آمد. حاجی
محمد را بلطایف الحیل مطمئن ساخته با خود بکابل روی آورد و از
آنسوی حضرت جهانبانی را معلوم شد که میرزا کامران خود را
بحدود کابل کشید. بجانب او متوجه شدند در این حال میرزا کامران
از رسیدن حاجی محمد خان و بیرام خان خبر یافته سراسیمه خود
را بجانب لمغان کشانید و از این سوی روزی حاجی محمد خواست
از دروازهٔ آهنین بکابل درآید حکمران کابل مانع شد و او دیگر باره
ایلغار کنان بغزنین شتافت و حضرت جهانبانی بکابل درآمد و بیرام

جلد اول از کتاب مختصر

را در طلب حاجی محمد خان بقندهار نزد بیرام خان او را بحضرت همایونی
باورد و از پس چند روز موکب پادشاهی بقلع و قمع میرزا کامران بیرون شده
میرزا جانب قندهار گرفته خانخانان از پی او فرستاد یافت میرزا کامران بجانب
پیلاب شتافت و خانخانان بکابل باز شد و فرمان شد تا حاجی محمد و برادرش
شاه محمد را که در ناسپاسی با برادر برابر بود گرفته بکشند حاجی را نوشته یک صد
و دو گناه بزرگ برآنکه هر یک برای کشتن کافی بود پس هر دو را تا شاه جنت
جان عالم را شوده ساختند غزنین را به بهادر خان سپردند و فصل زمستانه
بسیر و شکار بگذرانیدند. در اوایل بهار مردم افغان سر بطاعت و بندگی
در آورده جمعی ملازمت برگزیده و گروهی پیشکشهای لایق فرستاده در
زمرهٔ مردم مطیع منسلک شدند و غبار آشوب میرزا کامران فرو نشست
حضرت جهانبانی بیرام خان را بانتظام مهام قندهار مرخص و خواجه غازی
را با تحف و هدایا بحضرت شاهنشاه ایران مشخص و همراه بیرام خان همراه شده میرزا
هندال بایالت غزنین و قندوز و بغلان و میرزا حسن قرار یافت و
پیش از آنکه میر برکه بقندوز رسد میرزا ابراهیم قندوز را بغفانه و فریب
از محمد طاهر خان گرفته بود میر برکه چون این حال بدید بکابل باز شد حضرت
جهانبانی باستمداد میرزا ابراهیم را مرخص داشته قندوز را بدو باز گذاشت
و هم در این ایام شاه ابوالمعالی بوسیلهٔ خواجه عبدالصمد بملازمت
حضرت در آمد

شبخون آوردن میرزا کامران با مردم افغان باردوی همایونی و شکست خوردن

در حضرت جهانبانی معروض شد که میرزا کامران دیگر باره از حدود دیلات
مراجعت کرده باتفاق جماعتی از مردم اوباش در جوی شاهی فرود آمده
آهنگ فتنه دارد لاجرم میرزا هندال را از غزنین طلب کرده با طغای تازه
فتادش جنبه بیرون زدند میرزا کامران خود را بگوشه کشید و حیدر محمد

حیدر محمد

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

آخته بیگی با جمعی در جلو لشکر در کنار رباط بچه که میان سرخاب و گندمک واقع
است فرود آمده بود میرزا کامران که خبر وی یافت جنگیدن نتوانست
بروی شبخون آورد حیدر محمد از روی دلاوری کارزار نموده زخمی چند برداشته
پای ثباتش لغزش نیافت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت اما میرزا
کامران کاری نساخته سراسیمه باز شد و از آنجا وتن افغان بعرض پیشگاه همایونی
رسانیدند که میرزا کامران با گروهی از افغان باندیشه شبخون است آنحضرت
آماده شده. شب یکشنبه بیست و یکم شهر ذی القعده سال نهصد و پنجاه و هشت
چون پاسی از شب برفت میرزا کامران با بسیاری از مردم افغان باردوی
پادشاهی بتاخت حضرت جهانبانی بر پشتهٔ مرتفع بر آمد شاهزاده آزاده را
پیش روی خود جا داده آتش ها زده و قتال و اشتغال یافته تا روشنی روز
جنگ بپای بود آنگاه سپاه خصم هزیمت یافته خاطر اولیای دولت آسایش
[یافت] اما از خبر شهادت میرزا هندال برادر ارجمند حضرت همایونی گرد آشوب
و غم بر چهره جلا نشست چه در آن تاریکی شب میرزا هندال با مردمی چند
از افغان برابر شد جنگ بورزید و شهید گردید افغانی نشانی از وی بر
گرفته به میرزا کامران برد و امید عفو و احسان داشت اما میرزا کامران
سخت در اندوه شد و دستار بر زمین افگند با تحکه تابوت میرزا هندال را بعد از
چندگاه بکابل برده در گذرگاه نزدیک بر قد حضرت گیتی ستانی محمد بابر شاه مدفون
ساختند ملا خورد زرگر که از مصاحبان میرزا بود در تاریخ او گوید

هندال محمد آنکه فرخنده لقب — آمد ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون شهادتش چو کردیم سبب — تاریخ شهادتش شبخون طلب

و میر امانی این تاریخ بطریق تعمیه گوید

شد روی از بوستان دولت [illegible]

ولادت میرزا هندال در سال نهصد و بیست و چهار بوده و در این باب این مصرع گفته اند

کوکب برج شهنشاهی بود — تاریخ سال

و حضرت جهانبانی روز دیگر بجانب بهسود نزول فرمود

جلد اول از کتاب مختصر

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی محمد اکبر بادشاه و ارتفاع منزلت بعضی اهالی دولت

در این اوان که از سنین عمر محمد اکبر بادشاه ده سال برگذشت و آثار رفعت و بزرگی در پیشانی اقبالش نمایان گشت ولایت غزنین و مضافات آن که در امارت میرزا هندال مقرر بود بایالت این شاهزاده بهمال مشخص شد از غرایب اینکه پیش از این بچند روز در شکار ای اژدهامی که در ملازمت حضرت جهانبانی راه سپار بود دستار شاهزاده بر جای مانده بود میرزا هندال تاج از سر خود برگرفته بر فرق شاهزاده نهاد بالجمله اغلب ملازمان میرزا هندال در زمره چاکران شاهزاده منسلک شدند و حضرت جهانبانی در موضع بهبود که محل خیام سپهر احتشام بود قلعه استوار چنانکه ده اقامت فرمود و شاهزاده را در کابل گذاشت تا رسوم فرماندهی را آموزگار شود قرب شش ماه موکب همایونی در آنجا اقامت و تجسس حال میرزا کامران میفرمودند میرزا کامران از عدم استطاعت هر روز در قبیله بقبیله اوقات میگذرانید و حضرت جهانبانی منشوری از نصایح و مواعظ پدری بشاهزاده مرقوم و این بیت شیخ نظامی را مسطور فرمود

غافل منشین نه وقت بازی است — وقت هنر است و سرفرازی است

شاهزاده آزاده بنگارش مایل بود و عنبر ارزوی کارهای مردم کهن سال مینمود شاهم خان جلایر میگوید روزی حضرت جهانبانی فرمود برو و بنگر که شاهزاده در چه حال و چه کار است چون رفتم در بستر راحت غنوده و فروزانی از پیشانی خسروانیش تابیده داشت و بخواب اندر بود و دست مبارک گسترده مانند ارباب سلوک که در حالت وجد باشند جنبش می نمود و گاهی در همان حال از زبان گوهرفشانش بطور رسید که نشانی انبر بجانه علاقه مسعوده را در حیطه تصرف در آورم و حاجت سیمداران هفت اقلیم را بر آورم چون بهجانا نگران شدم بحیرت اندر شدم و هیبتی عظیم در دلم جا کرد و بر اینگونه چند دفعه سخن سرائی فرمود و بر تحیرم می افزود

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

حرکت موکب همایونی از بهبود بر سر قبایل افغانان و فرار کردن میرزا کامران بهندوستان

چون در موضع بهبود صورت زمستان و صولت سرما پا بر رفت و معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان روزگار میسپارد و جان بصعوبت میبرد بنده که موکب همایونی بتاراج قبایل افغانان بدست آوردن میرزا کامران حرکت فرماید لاجرم حضرت جهانبانی با لشکر جنگ آور و گروهی لشکر را همراه کرده چون قبایل پراگنده در مکانی فرود آمده و معلوم بود که میرزا کامران در کدام مکان است در حالت تحیر بودند در این اثنا دو تن از ملازمان میرزا کامران که از جانب او نزد ملک محمد مندر آوری فرستاده بودند بدست دولتخواهان دولت افتاده از میرزا کامران استفسار نمودند چون آن قبیله را بدانستند در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بسوی آن قبیله رسیده تاخت و تاراج کردند جمعی کثیر را تباه ساخته زن و فرزند ایشان را در بند آورده چند تن از ایشان در آن خیمه که میرزا کامران بخواب شده بود در آمدند و میرزا در یافتند بگرا گرفتند و اندکی بعد از آن که توانست خود را بیرون افکند چون وحشی روز نمودار شد معلوم گشت که آنچه بدست افتاده یک جوکت که میرزا را با وی رابطه نظری بود لکن میرزا کامران بدر رفته بود و چند تن از امرای افغان بجنگ ایستادند و سر انجام فرار کرده اموال ایشان بدست بهادران لشکر افتاد و از آن پیش که موکب همایونی فرار رسد چنین فتحی بزرگ نمایان شد و از آن پس میرزا کامران یارای توقف در آنجا نداشت روی بهندوستان نهادند چون خاطر حضرت جهانبانی را از شر اهل فساد فراغت افتاد بمنزل بهبود مراجعت فرمود و چون سخن پیوست که میرزا کامران بجانب هندوستان رفت از منزل بهبود بباغ صفا نزول فرمود و حضرت بادشاه زاده را با جماعتی از مخدرات سرای سلطنت با آنمکان با زبهت طلب نمود و روزی چند بشکر الطاف

الهی مشغول و شادی و نعم سرور کردیده بکابل مراجعت کردند

رفتن حضرت محمد اکبر پادشاه بفرمان حضرت جهانبانی بغزنین و دیگر باره باز گردیدن

چون حضرت جهانبانی علامات آثار اقبال و کاردانی را در ناصیه شاهزاده آزاده آشکار دیدند بصواب دید چنان بنگریست که شاهزاده را روزی چند از پیشگاه نظر عطوفت بسفر بغزنین سفر دهند تا اسباب آزمایش و حصول تجارب و استحکام روابط امور فرمانفرمائی و سلطنت گردد پس در آغاز سال نهصد و پنجاه و نهم هلالی حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه را بسفر غزنین مامور فرمودند که خان و جلال الدین محمود و تمام سران میرزا هندال در این یورش ملازم رکاب بودند و سررشته تمامت امور آنسامان برای خواجه حوالت بود و شاهزاده والاتبار از آن هنگام که بغزنین رفته همواره با تمایش قلوب و خرمی نفوس اشتغال داشته با عرفا و اهل تجرد معاشرت می نمود و در آن اوقات در غزنین با بابا بلاس از مخدومان حق شناسی و مستغرق شهود و عرفان بوده در کنج عزلت بسر می برد شاهزاده بکرر بدیدارش بهار گشت و آن عارف حق شناس از چهره اش آثار جهانداری مشاهده میکرد و بسلطنت ظاهر و باطن نوید میداد و بشارتها بطول بقا و علو مراتب عنایت میفرمود و چون خاطر شاهزاده از سیر و شکار غزنین فراغت یافت دیگر باره بکابل بازگشت و در آنجا بانجام پاره مهام اشتغال یافت و روز تا روز بالید

حرکت موکب همایونی بتادیب مردم بنگش و رفتن بطرف هندوستان و گرفتاری میرزا کامران و مراجعت بکابل

در زمستان اواخر سال نهصد و پنجاه و نهم حضرت جهانبانی بطرف بنگش عزیمت فرمودند چه هنگام نسبت بکابل حالت قشلاق دارد و در ضمن تادیب سرکشان آن دیار نیز پیشنهاد خاطر همایونی بود و شاهزاده آزاده محمد اکبر پادشاه نیز در این سفر التزام رکاب داشت طوایف افغان که سر بتمرد و عصیان داشتند تادیب کامل یافته اموال و اسباب آنها بهره سپاه نصرت پناه

گشت

گشت فحشاء افغان با مردم خود فرار کرده بدر رفت با منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد روی بموکب همایونی داشتند دچار گشت جمله اسباب و اموالش بقبضه منعم خان گردیده خود بشکل زنهار فرار نمود و در اثنای این گیر و دارها وکلای سلطان آدم گکهر در ا گره گکان عرضه داشتی به پیشگاه همایونی آوردند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است این دولتخواه شایسته چنان دیدند که باین حالت آوارگی او فرصت بسیار داکر اینجا خود بمحل سرادقات اقبال آید او را بتقبیل بساط سلطنت آماده کرده عفو گناهانش استدعا نماید و خود نیز سر ارادت بجبهه بجای گذارد و معلوم باد گکهر از طوایف بسیار است و در میان آب بهت و سند وطن دارند در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کوتره نام از امرای غزنین که بحکام کابل نسبتی داشت بیامده و بقهر و غلبه این محال را از تصرف اهل کشمیر بیرون کرد و پس از وی ملک کلان پسرش جای پدر گرفت و پس از وی پسر او پیر نام قلعه در مکان پدر جا گرفته و پس از وی تاتار نام قبیله خود شده با شیر خان افغان و پسرش سلیم خان جنگی عظیم داده و خود را از منسوبان این دودمان میدانست و در آن هنگام که حضرت گیتی ستانی محمد بابر پادشاه بتسخیر هندوستان راه می نوشت بلا از سعادت شناخته خدمات پسندیده بتقدیم آورده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی اکثر و سلطان آدم پیوستند و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکر با وی سابقی نفاق میکردند القصه معارج وصول فرستادگان سلطان آدم مذکور گکر جوکی خان که خدمتکاران نزدیک میرزا کامران دیده فضل آستان همایونی فرا رسید معروض داشت که میرزا کامران بعرض چاکری زبان بر گشوده است پوشیده نماند که چون میرزا کامران چنانکه مذکور شد در آن معرکه خود را نجات داده فرار کرده هیچ مقام درنگ نیافته با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شتابان برافغان را پیش سلیم خان که در قصبه بن از قصبات پنجاب روز میبرد رسالت داد و از وی مال و مدد خواست سلیم خان بر او مدارا در آمده و اندک مبلغی برای او فرستاده قرار داد در آمده و در آمده روانه شود و هنوز این فرستاده مراجعت ننموده بود که دیگری را از دهلی

بونی

بفرستاد و بعد از درازی سخن کار بدانجا رسید که چون میرزا بحدود بن نزدیک شد سلطان
پسرش آواره خان را با جماعتی از امرا باستقبالش روان کرده میرزا را ملاقات
سرکرده افغان بیاورده میرزا کامران را ازین وضع روزگار خاطری آزرده
بود و شاه بداغ را که درین ایام کر تحریض نموده بود در سرزنش مینمود و چون
سلیمان از کار پنجاب پرداخت و بجانب دهلی روان شد میرزا را که در حقیقت
محبوس میداشتند با خود همراه نمود و هرچند خواست رخصت شود مقبول نگشت سلیمان
نخواست در یکی از قلاع استوار هندوستان مقید سازد میرزا کامران چون آگه
بشد اشرا بدامنت بگرا نزد راجه کهور فرستاده در استخلاص و استعانت
خویش مسئلت کرد راجه قبول نمود روزی میرزا کامران خود را بخواب افکنده یار
سعید را امر کرد که بتفحص دراز قراءت کتابی کند تا مردمان چنان دانند که میرزا بخواب
اندر است انگاه بغیر لباس داده برقع از روی برافکند از طرف سراپرده بدر رفته
با آن کس که راجه از نظر سابق مقرر کرده بود در روی نهاد و راجه اسپش را بگیتی دریافت
و چون توجه موکب همایونی را راه رسید میرزا را نزد راجه دیگر فرستاد و میرزا کامران
هم چنان از زمین راجه به راجه دیگر گریخته آخر الامر بغیر لباس داده دیگر باره بجانب [illegible]
روی بکابل نهاد و سلطان آدم گکر در راه بدید اگر چاره‌ای و بکابل دوستی باید این
بود که سلطان آدم تدبیر کرد میرزا را نزد خود نگاه داشته خبر بحضرت جهانبانی
فرستاد و میرزا کامران استحال بدانسته چنانکه مسطور گردید بمحض عنایت وقت
عرضه داشتی بدرگاه همایونی تقدیم مع الحکایه چون رسول سلطان آدم رسالت
بگذاشت یورش هندوستان و ولایت گکران پیش نهاد خاطر گشت حضرت جهانبانی
خواجه محمود جلال الدین را بحراست کابل فرستاده جانب هندوستان نهضت
و شاهزاده محمد اکبر پادشاه نیز ملازم رکاب شد و چون موکب همایونی بحدود هندوستان
پیوست قاضی حامد را که قاضی اردو بود نزد سلطان آدم فرستادند تا او را
حاضر حضرت کند و میرزا کامران را نیز پند و موعظت از خواب غفلت بیدار نماید و
چون موکب همایونی از آب سند عبور فرمود از سلطان آدم خبری مشهود نشد
منعم خان را نیز برسالت و کشف حقیقت امر بفرستادند وی برفت و سلطان

آدم را استمالت ساخته و او میرزا کامران را با خود همراه ساخته در نواحی پرهاله بحضرت همایونی قرین
فرستاد و آنشب را بعیش بگذرانیده میرزا کامران با آنهمه عصیان مورد الطاف شد و
امرای پادشاهی و دانشمندان دوراندیش بجملگی در قتل میرزا متفق القول گشتند و آسایش
خلق را در فرمایش او واجب شمردند معذالک حضرت جهانبانی در قتل او تعلل میورزید
امرا دیگر باره درین امر الحاح نمودند و درین باب استفتا کرده بمسجلات مفتیان مسجل داشته
بنظر همایونی رسانیدند حضرت جهانبانی آن نوشته را به وی فرستاد میرزا کامران گفت
این مردم که بر قتل من حکم کرده‌اند هم ایشان مرا باین روز نشانیدند آنحضرت را مهر اخوت
فرو گرفته بسیاری اندیشه کرد بسرانجام بمحض التماسات مردم فرمان کرد تا هر دو چشمش را
میل در کشند چون علی تخاعت که مامور این خدمت بودند بخیمه میرزا در آمدند میرزا را گمان بر
که آهنگ قتلش دارند و با ایشان حمله آورد علی دوست گفت آهسته باش حکم بر قتل نشده بلکه
که از این پیش جمعی بی گناه را نابینا ساخته اکنون بمکافات آن چشم خود ببیند میرزا کامران نجات
از قتل را فوزی عظیم شمرده رنج نابینایی برابر هر دو چشم جا داد و این قضیه در سال نهصد و
شصت هجری بوقوع پیوست و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه را نشتر یافته
بود میرزا کامران در همان روز خواستار شد که یک کوکه را بخدمت او مامور دارند
چون میرزا از کمال توجه که باو داشت تنهایی در گرفته هر دو چشم نابینای خود گفته

در حسرت دیدارش این بیت بخواند

هرچند که چشم رخت بربسته کند بست ... خیانت بچشمی که بی روی تو دیدست

و چون حضرت جهانبانی ازین کار فراغت یافت به مشورت و مصلحت باره خاصان
پرداخته هرکس از ایشان بار داده و یورش بردن کشمیر را آهنگ بست هرچند امرای
پادشاهی بعرض رسانیدند که بزرگ صواب آن است که اکنون بکابل شوم
و بقیه کابل دیده روی کشمیر آوریم مقبول نگشت و حضرت شاهجهانی را بحراست کابل
فرستاده با آهنگ کشمیر برآمد در اینحال اکثر سپاهیان روی از اردو برتافته بکابل رفتند
و حضرت جهانبانی بقرآن تفأل فرموده قصه حضرت یوسف صدیق علیه السلام برآمد
هرکس تعبیری کرده خواجه حسین مروی معروض داشت که آنچه در آن قصه در باب
کشمیر معروض می افتد که حکم چاه و زندان دارد و راست بوده است چو قصه حضرت

جلد اول از کتاب مختصر

یوسف از این بیهوده خبر قدر است حضرت جهانبانی فسخ عزیمت نموده روی بکابل آورد
و چون بکنار دریای سند محل موکب همایونی شد میرزا کامران استدعا شد که سفر حجاز نماید
حضرت جهانبانی در آن شب که میرزا کامران جهت بازدید بمنزل او عزم نزول ارزانی
فرمود میرزا بعد از ادای شرایط تعظیم و تکریم او تا این بیت را خوانده

کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید   که سایه چو تو شاهی فکند بر سر او

و آنگاه این بیت را بر زبان راند

بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است   گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم

حضرت جهانبانی رقت کرده فرمود عالم الاسرار و الخفیات آگاه است که از
اینکار که نه باختیار من واقع شده بسی شرمنده ام کاشکی این جراحت از شما
نسبت بمن پیشتر از این واقع شدی میرزا از خواب غفلت بیدار شده اعتذار گناهان
خود و مقدار مراحم خسروانه را دریافت و برگناه خود اعتراف در پوزش نمود
و در سفارش اولاد خود پرداخت آنحضرت بگشاده روی و آزادگی
خوبی قبول فرمود با میرزا وداع کرده فرمودند هر کس خواهد با میرزا همسفر
گردد مجاز است بجلکی از آنانکه لاف دوستی میزدند اقدام نمودند از ملازمان
آن گروه جانم عالم که در خدمت پادشاهی بنگ شاهی و حقوق نعم و شفقت
الطاف بیرونی مستغرق بود معروض نمود که لایق حال خود را چنان میبینم که در اینگونه
روزهای بی نوایی و تیره بختی تنهایی در خدمت میرزا باشم آنحضرت را از این
کردار وفا آثار خوشش افتاد و او را مرخص کرده از نقد و جنس برای اخراجات
سفر میرزا بفرستادند یک خوکت با آن بخیی که داشت چون منزلی چند در خدمت
میرزا کامران در نوشت بازگشت و کردارش ناپسندیده گشت و با قول
صوری که داشت مردود نظرها شد و از آنسوی میرزا از راه دریای سند بکه
و از آنجا بمقصد شتافته سه حج بگذاشت و در یازدهم شهر ذی الحجه سال نهصد و
شصت و چهار دعوت حق را لبیک اجابت گفته رخت بنگارستان ای سرای بربست اما
از آنطرف موکب همایونی روی بکابل نهاده و قلعه پیشاور را که مردم افغان ویران
ساخته بودند تعمیر کرده سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته جانب کابل

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

بردند جماعت افغان بر آن قلعه هجوم آورده سکندر خان اوزبک را پیشاور حصار
گردانیدند و در اوایل سال نهصد و شصت و یکم موکب همایونی بکابل وارد گردید
پردگیان حرم جلالت بملازمت آمده شادمانی نمودند و مبارکباد گفتند حضرت
جهانبانی فرمودند مبارکباد و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیه میرزا کامران
مبارکباد ندارد و چه بدست خود قصد چشم خود کرده ام آنچه حضرت جهانبانی
بنظام مهام انام اشتغال یافته بحکام و ولات ولایات مناشیر عاطفت صادر گشت
و در این اوقات در شب چهارشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی سال مذکور
پسری از ماه چوجک بیگم متولد شد آنحضرت نام میرزا محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ
ولادت این مولود را ابو الفضایل یافته بودند هر دو کنیه از طرفش مقرر شد و هم
در این حین پسری دیگر از زوجه دیگر بوجود آمد نام میرزا سلطان ابراهیم نهادند لکن
در کودکی گرده سرای جاوید شتافت

توجه موکب حضرت جهانبانی بطرف قندهار و مراجعت فرمودن بکابل

چون بارها از مردم فتنه انگیز از جانب بیرام خان سخنان بیرون از حقیقت بعرض
حضرت سلطنت رسانیده بودند رفتن قندهار را بر پرسش بنده و شان مقدم شمرده
در عنفوان زمستان همین سال نهصد و شصت و یکم بدانسوی روی نهاده کابل را
بعلیقلی ان اندرابی مفوض داشته راه سپر آمدند و حضرت شاهزاده را از عرض
راه بکابل معاودت داده چون موکب جهانبانی بدو فرسنگی قندهار رسید بیرام خان
با کمال خلوص نیت و ارادت باستقبال رسیده و آنحضرت را صدق عقیدت نقش خاطر شد
و کذب اهل فساد معلوم شد و بقندهار درآمده جشنی بزرگ بپای آورده بیرام خان
در آداب خدمتگزاری دقیقه فرو گذاشت نکرد و تمام زمستان در قندهار بعیش
و عشرت بسر برده بیرام خان آنچه برای دستگاه پادشاهی لازم بود آماده ساخته
جهت ملازمان درگاه را در منازل نوکرهای خود جا داده میانی بیشتر از ملازمان
منازل مفوض ساخته بود و حضرت جهانبانی بسیر و سلوک ظاهری و باطنی مشغول

و با درویش و مردم نیک اندیش معاشرت میفرمود و بکرات بصحبت مولانا زین الدین محمود نایل و بکلمات و اشارات مخصوصه ناطق بودند و درین هنگام خواجه قاضی که بر سالت ایران رفته و پیشتر از آنکه قدوم موکب عالی بقندهار رسیده بود بقندهار با آنچه بقندهار آمده بود بملازمت حضرت پیوست و در ازای چنان نکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان اختصاص یافت و در همین اوقات معظم سلطان ازبک داور بحضرت بقندهار پیوست و معترف آنکه از منسوبان محمد خان تکلو حاکم هرات بود با پیشکشهای گرامی ادراک خدمت نمود و مشمول انواع عنایت گشت و هم در این اوقات چنان شد که شیر علی بیک بدست شاه ابو المعالی بقتل رسید و اسبب آن چنان است که در آن روزی شیر علی بیک بر سیقا بیک بیک میر شکار عمده بر حضرت شاهنشاه ایران شاه طالب ملازمت حضرت جهانبانی پیوسته بود و گاهی شاه ابو المعالی که بدست بار مقرب و عزت بود با دی سخن از دین و مذهب میراند و بکرات در مجلس جوانی میگفت این را فلک را خواهم کشت آنحضرت این حرف را مطایبه میشمردند و بآن التفات نمیکردند تا شبی خون آن بیگناه را بریخت حضرت جهانبانی را بسیار ناخوش افتاد ولکن چون شاه ابو المعالی تقرب مخصوص داشت از مجازاتش برگذشتند بالجمله چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوسته بود شاه را که منعم خان که رتبه و مکان با بیرام خان متکلم داشته و رنجیده او را از حواله قندهار کرده با بهادر خان برادر علیقلیخان سپردند آنگاه با اندیشه تسخیر هندوستان عزم دار الملک کابل مراجعت کرفتند و در اختر همان سال نهصد و شصت و یکم وارد کابل شدند و منعم خان را بمنصب اتالیقی حضرت شاهزاده منصوب داشتند منعم خان بشکرانه این موهبت عظمی مجلسها ساخت و پیشکشهای لایق از نظر انور بگذرانید و هم در این سال الغ بیک پسر میرزا سلطان بیک از جانب شاهنشاه مملکت ایران باتحف و هدایا و اسباب مزید انبساط و ارتباط کردید و هم در این ایام یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جهی مودت بطریق تحفه فرستاد حضرت جهانبانی تفأل کرده فرمودند در زبان عوام است که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است و این تفأل بتفأل حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان مشابهت داشت چه در اتصال آنکه از

مراجعت خان از ایران غازی

قتل شیر علی بیک بدست شاه ابو المعالی

آمدن رسول ایران و پیشکش تحف و هدایا

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

ما وراء النهر بفتح خراسان راه سپرد چون بامدخود رسید درویشی در ان قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت مشهور بود حضرت صاحبقرانی بدیدارش کامیاب شده آن درویش سینه گوسفندی را برسم ماحضر پیش آورد و آن پادشاه گیتی پناه فرمود که ما از این سینه فتح خراسان تفأل کنیم چه خراسان را سینه روی زمین گویند مع القصه روز دوم رمضان المبارک بیرام خان بتقبیل عتبه علیه نایل شد حضرت جهانبانی محض مزید الطاف مرامیم عید را نخجیر گروه جشنی از نو مرتب ساختند و در این ایام شاهزاده ازاده را میل بتیراندازی و قپق افکندن افتاد و در دفعه اول قپق را که کار دانان تجربه کار در زدنش عاجز بودند بزد و عزیزی از حاضران بر خواست بیرام خان درباب قپق اندازی حضرت شاهزاده قصیده مطبوع بنظم آورده بعرض رسانید مطلع ان اینست

عقد قپق ربود خدنگ تو از فلک کرد از هلال صورت پروین شهاب فلک

و در همین ایام شادی در انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خاطر دریا مثال دولت جلوه گر بود عرایض اهل خلوص و ارادت از هندوستان آمده و خبر گذشتن سلیم خان در بهرج و مرج افغانان معروض افتاد

مجملی از سوانح و حوادث مملکت هندوستان که در اوقات هرج و مرج افغانان نمایان گشت

در این مقام شایسته چنان میشمارد که برای بصیرت خوانندگان مجملی از احوال افغانان نگارش گیرد تا بدانند چون در یازدهم شهر ربیع الاول سال نهصد و پنجاه و دوم هجری شیر خان مدت پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط در آن مملکت باستقلال حکومت کرده بدیگر جهان روی نمود پسر کوچکش سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و دو ماه و هشت روز در آن کشور ریاست می نمود و با طوایف و قبایل منازعت میورزید و با جمعی طایفه گران نزاع میکرد و چون این طایفه از عادات و رسوم افغانان ایشان را سلطنت منسیان تمرد میشدند دستی بر ایشان نیافت و در بیست و دوم ذی القعده

جلد اول از کتاب مختصر

سال نهصد و هفت هجری به دیگر جهان پیوست و فیروز خان پسرش بر حسب وصیتش
بجایش نشست و پس از روزی چند خالوی این جوان خورد سال که مبارز خان
نام داشت آن بیگناه را بکشت و بحکومت نشست و نام خود را محمد عادل شاه
وی پسر نظام خان برادر کوچک شیر خان مذکور است از غرایب آنکه این
نظام را یک پسر و دو دختر بود پسر بحکومت رسید و شوهر آن سه دختر بپایه
حکومت رسیده اعلی یا هشندی سلیمان مذکور و دیگری سکندر سور و دیگر
ابراهیم سور چنانکه احوال این دو تن مجملاً مذکور شود و هیمو نامی که نکوهیده
سرشت و بد اندیش بود در این عهد بمقامی عالی رسیده و وکالت فیروز خان
را که پیوسته لهو و لعب روز و شب برده از همه کار غافل بود می نمود همانا او که
قدر از اندیشش در ریواری که یکی از قصبات میوات است در زمره بقالان
فرومایه انسلاک داشت و بطالع اجل خود را در سلک بقالان سرکار
سلیم خان منسلک و اندک اندک از جهد گوئی و کاردانی در شمار عاملان
سلیم خان اندر شد پیوسته بیچارگان را دچار بلا ساختی و در ظاهر چنان
عنوان نمودی که این کار به هوا خواهی صاحب خویش نمایم و در باطن بازار
فتنه شوره گرم کردی و خانه خویش آباد خواستی و باینجا رسید در خاطر
سلیم خان رسوخی پیدا کرده در گذر عام تکه و مالی مداخلت ورزید چون سلیمان
سلیم خان جای پرداخت و مبارز خان مذکور سر قدم سلیمان بحکومت بر آمد هیمو
بامارت عظمی رسید و از مبارز خان که در السنه بعدلی اشتهار جز نامی نماند و تمامت
امور بدست او فیصل پذیر میشد و از دوراندیشیها که داشت خزاین شیر خان
و سلیم خان و فیل خانه ایشان را بدست آورده دست به بذل و بخشش بر گشود
جمعی بر گردش انجمن شده گاهی خود را رای گفتی و گاهی خود را راجه بکرماجیت
و گاهی سلطان شدی و با مخالفان محاربات بزرگ کرده فیروز شدی
و کارنامهای عظیم در مراسم کارزارش بظهور پیوست و بشجاعت و جلادت
نامبردار گشت و حیوان بزرگ و جسور گردید که بجانب اردوی حضرت شاهنشاهی
روی نمود و نایره فتنه و فسادش خاموش افتاد اکنون بر رشته داستان باز میگردیم

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

چون هنگام خلق به مبارز خان مذکور متفرق گشت کار هندوستان را اختلال از پیش
پیش شد احمد خان که ریاست پنجاب داشت قدمی فراتر نهاده کی کرده و خود را
اسکندر نامید و محمد خان که با شیر خان قرابت و حکومت بنگاله داشت سر ریاست
علم برافراخت و ابراهیم خان سور که او نیز نسبت قرابت داشت در تلاش
ایالت هندوستان بر آمد و شجاعت خان که در السنه و افواه به سجاول خان مشهور
بود در مالوه سر خود سری برافراشت و اوباش افغانه باهم دیگر با نزدیشه
شورش و آشوب شدند سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباش با تنگ دار الخلافه
آگره بر آمدند و مبارز خان و ابراهیم نیز بهمین اندیشه سر بر آوردند مبارز خان
آخر الامر به بازی هیمو روی بجانب شرقی رو نهاد و در نزدیک آگره
در میان اسکندر و ابراهیم جنگ به پیوست و ابراهیم در هم شکست و بکوته برفت
و پدرش غازی خان سور که بولایت بیانه مسلط بود در یکی قلعه متحصن گشت و
کار اسکندر بزرگ شد و از سند تا دریای گنگ را بتصرف در آورد و لشکری
فراوان فراهم ساخت از گنگ طرف شرق نمود در این هنگام آوازه توجه رایات
حضرت جهانبانی به تسخیر هندوستان بلند آمد تاتار خان و حبیب خان و جمعی که سراه
محارست پنجاب معین فرموده بودند و محمد خان حاکم بنگاله بدفع مبارز خان و سایر
مخالفان خود راه گرفت و در حدود چپر گته با مبارز خان و هیمو محاربه عظیم روی
داد و محمد خان در جنگ مقتول شد و خزاین شیر خان و سلیمان بدست هیمو افتاد و پیش
و عشرت فرو رفت و کار رشش یک بالا گرفت و در میان او و ابراهیم مذکور
و سایر مخالفان محاربات رفت و هر وقت غلبه یافت با اینکه سواری اسب نتوانستی
و همواره او را بر صندوق بار کرده میبردند که بخت جسور بود و زرهای شاهگان
بر ایگان می بخشید و کارهای بزرگ نمود از ساخت چون در حوالی اکره هنگامه
منتقل شد او بجانب بهار و بنگاله روان گشت خضر خان پسر محمد خان بجای پدر
نشسته نام بزرگی بر خود بربست و خود را سلطان جلال الدین لقب داد و در
انتظام بنگاله همت بر نهاد و مبارز خان و هیمو آهنگ بنگاله کرده پاره از اوقات
خود را بدفع مخالفان مسکه زانیدند و چون تفصیل این مجمل را لیاقت نگارش نبود بهمین قدر کفایت ورزید

جلد اول از کتاب مختصر

یورش حضرت جهانبانی به تسخیر هندوستان و فتح آن مملکت بمیامن حضرت شاهنشاهی

چون اختلال و آشوب مملکت هندوستان در حضرت جهانبانی معلوم گشت یکباره تسخیر آن ملک را پیشنهاد همت عالی ساخته مخدرات حرم سرای جلالت را در حفظ و حمایت حضرت احدیت بدار الملک کابل نهاده منعم خان را بحکومت آنجا منصوب کردانیده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یکم عنان عزم بآن صوب معطوف گشت و شاهزاده محمد اکبر پادشاه را که در آنوقت دوازده سال و هشت ماه روزگار برده بود در مقدمه لشکر مقرر فرموده و در آن روز که توجه می نمودند از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل نمودند این بیت در نظر آمد

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

و آنحضرت با سه هزار تن جانب راه گرفته سلخ محرم سال نهصد و شصت و دوم در بکرام ورود نموده سکندر خان اوزبک در آن روز بخطاب خانی مفتخر شده بود هم صفدر بشارت آوردند که تاتار خان کاسی که با لشکری گران بحراست قلعه رهتاس بر نشسته بود از استماع توجه رایات پادشاهی فرار کرد و چون موکب جهانبانی با سطوت تمام از دریای سند عبور فرمود افغانانی که در حدود رهتاس فراهم شده بودند پریشان شده هر یک بناحیتی جا گرفتند و چون موکب پادشاهی بقصبه کلانور رسید شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند تا رؤس منابر و وجوه دنانیر باسم پادشاه گیتی پناه فروغ بخشند و بیرام خان و تردی بیگ خان و چند دیگر را بر سر نصیب خان که در قصبه هرهانه اقامت داشت مامور فرمود و خود بسوی لاهور روی آورد اعیان آن دیار باستقبال موکب همایونی رهسپار شدند و مراسم پادشاهی اختصاص یافتند و دوم ربیع الثانی این سال بلده لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستان است بقدوم همایونی

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه هند

مزین شده و در اواخر آن ماه خبر رسید که شهباز خان نام افغان از امرای جمعی انبوه متفق شده در دیپالپور اندیشه های فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی فرمان کرد تا شاه ابوالمعالی و گروهی بآنسوی روی آورده و از طرفین بازار رزم گرم شده گروه مخالف درهم شکست جمعی تباه شد لشکر همایونی مظفر و منصور باز آمدند و از آنطرف بیرام خان با نصیب خان افغان روی در روی آمده جنگی در میانه رفت و نصیب خان فرار نموده غنیمت فراوان بهره مجاهدان لشکر گردیده عیال افغان هم نیز گرفتار شده لکن بیرام خان بعفو نمود تا عیال آنجماعت را جمعی از مردم متدین به نزد نصیب خان رسانیدند و بسیاری نقد و جواهر و فیلهای نامی بدرگاه جهانبانی فرستاد و امرای لشکر را باطراف و اکناف روانه کرده سکندر خان پیشتر رفته و سرهند را متصرف گشت و اموال بسیار بدست آورد و در اینجا تاتار خان و چند تن دیگر از امرای افغان جمعی کثیر از آنجماعت از دهلی فرا رسیده سکندر خان از سرهند بجلندر آمد بیرام خان این معنی را مناسب دولت ندانسته چندی توقف نمود و با امرای جیگاه از آب ستلج گذشته جماعت افغان قلت سپاه ایشان را دانسته با لشکری بزرگ مبادرت کرده نزدیک شام بود و سپاه بهم رسیده جنگ در پیوست اتفاقا در آن نزدیکی دهی بزرگ را آتش در افتاد خانهایش که از خس و خاشاک بود شعله ور گردیده لشکر مخالف را نمایان کرده سپاه منصور در آن تاریکی شب ایشان را میدیدند و تیرها بآنجانب میزدند و مخالفان از دیدار ایشان بی بهره ماندند تا پاسی از شب گذشته فرار کردند و هزیمت عظیم روی نموده و فیلها و اسبها بهره اولیای دولت گردیده در سرهند بر نشستند و طرح اقامت افکندند عجب آنکه چون خبر تاتار خان و آن لشکر گران باردوی همایونی رسید فرمود راه دور است و امداد مشکل دست بدعا برداشت و نصرت از خدای خواست روزی چند بر نگذشت که فتح نامه و غنایم بسیار بدرگاه آوردند و چون معلوم نمودند همان روز که حضرت جهانبانی در پیشگاه یزدانی دست بدعا برداشته فتح روی داده بود و از آنطرف چون سکندر

در برگذشت و وقوف یافت با هشتاد هزار سوار روی بموکب عالی نهاد و بیرام خان
از وفور عقل و شجاعت در سرهند پای ثبات محکم ساخته در لوازم قلعه داری بجوشید
و عرایض متوالی به درگاه جهانبانی فرستاده مستدعی توجه گشت چون حضرت جهانبانی
را عارضه قولنج آزرده داشت شاهزاده آزاده را مامور فرموده خود نیز
عقب روانه شد و میرزا بگراست لاهور و انتظام امور آنجا گذاشته شب هفتم
شهر رجب همان سال در سرهند نزول فرموده بودند و پانزده روز جهاد در ان
لشکر در برابر چنان سپاهی گران نشسته قلعه داری میکردند که موکب جهانبانی
وارد شد و عساکر منصوره را بر چهار بخش کرده یکی بنام حضرت جهانبانی
و بخش دیگر بنام حضرت شاهنشاهی و اتکه بیگ با شاه ابوالمعالی و چهارم به بیرام خان
مقرر شد همواره از هر دو طرف جنگ می نمودند و دلیرها ابتکار مینمودند و هرکس
مقتول شدی با کمال احترام مردم خود حمل میشد

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه

شاهزاده آزاده روزی بامی نظر بر لشکر افغان افکنده تماشا میفرمود و بیسابقه نیت
عظمت که شکست آنجماعت اندیشه میگذشت فرموده در همه وقت این که اعتزام مردم بارگاه
خواهند کرد حاضران که ازین گونه خوارق عادات مشاهده کرده بودند خورسند گردیده
زبان بسپاس ایزد منان برگشادند بالجمله حضرت جهانبانی چهل روز کارزار و محاربت
جهرد تا در دوم شهر شعبان سال مذکور که جهاد در ان سپاه بر رزمگاه در آمدند
و با اینکه نبایست در آن روز جنگ عظیم بپای رود اما برحسب تقدیر خداوند
قدیر تاریخ جدال اشتعال یافت و بازار قتال گرم دشت گرفت نیزه در نیزه پیوست
و روی زمین از تکاپوی مردان جوش و غلغل آسمان جنبید سپاه همایونی بسبب دلیری
مردانه بکوشیدند و دلیرانه بجنبیدند تا بخواست ایزد متعال و بیاری اقبال ابد
اتصال فتحی بزرگ رو بداد دلیر فراوان نوبت افتاد و جمعی کثیر از مردم
مخالف دستخوش شمشیر شدند اسکندر با جمعی بزرگ خود را بدامنه کوه بپنجاب رسانید

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه هندی

یکی از دلاوران خواجه سازی خود را در هشتانی راه اسکندر رسانیده چون
دید که شخصی با آهنگ او دست برگشت هر چند دست به تیغ آورد تیغ از دست
دادن دریغ نمود بعد از زحمت زیاد او را از خود دور کرده جان بدر برد
حضرت جهانبانی سپاس مواهب یزدانی را سر بخاک سوده و مردمانرا
پرورش و تیمار و درهم شکسته خوار و خرم گردانیده آنگاه فرمود این
فتح نامه بنام کدام کس باید نوشت شاه ابوالمعالی میخواست بنام او نوشته شود
بیرام خان نیز که خدمت گزاریها و کوششها نموده بود بنام خویش میخواست اما حضرت
جهانبانی منشور این فتح بزرگ را بنام نامی شاهزاده آزاده مقرر ساخت چه
این نصرت را از یمن او شمردند و هم در این ایام خواجه معظم را گرفتار
کردند چه نوشته چند از وی آشکار شد که بخط خود با اسکندر نوشته اظهار دوستی
کرده بود و حضرت جهانبانی بسیار در عجب شد و از خواجه استکشاف فرمود چون
مقام انکار نبود گفت من را انکار اندیشه دولتخواهی پادشاهی را داشتم و بعد ازین
جانگدازم تا این نوشتها بنظر اقدس رسیده چیزی نبود والسعادت سوم حضرت
همایونی او را مقید ساخته به پیر قلی سپردند و چون از مهمات سرهند فراغت
رفت از راه سامانه بدار السلطنه دهلی روی نهادند و از سامانه شاه ابوالمعالی
را با جمعی از امرای درگاه و گروهی سپاه بلاهور معین نمود تا اگر اسکندر
از کوهستان بیرون شده در میان ولایت دست اندازی نماید تدارک آن
را کرده باشند در این اثنا عرضداشت اسکندر خان اوزبک رسید که
بتوفیق ایزدی بدار السلطنه دهلی در آمدم و مخالفان تاب مقاومت نیاورده
فرار نمودند مصلحت در آنست که پای تخت هندوستان بنزول شما زینت
آن خود و زمان کرده حضرت جهانبانی بمحض استماع این نوید از سامانه حرکت کرده
روز پنجشنبه غره رمضان المبارک سال مذکور در سلیم گره که بطرف شمالی دار الملک
دهلی برکنار آب جون واقع شده نزول فرموده و چهارم همین ماه بدرون شهر
رفت چنان بود که حضرت جهانبانی از ابتدای این سفر تا رسیدن به دهلی
و فتح هندوستان تناول گوشت حیوان ترک نموده بود و در این روز نذر

شاهنشاهی شنید که وی را شکار فرموده. فاما حضرت جهانبانی منبسط گشت و بودند
تا از گوشت آنگاه و پاره را خشک کرده نگاه میدارند تا چون ماه از شهر رمضان
حوالی سبل فرمایند اول از این گوشت باشد با آنچه پاس بردن بگذاشت
و امنای دولت را بمناصب علیه و مواظب شایسته بنواخت سرکار حصار و آن
نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شده و سرکار سرهند و پاره دیگر
بجاگیرهای خانان عنایت رفت و ترددی بیگ را بیوتات فرستادند و سکندر خان را به کره
و علیقلی را بسنبل و حیدر محمد اخته‌بیگی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه آگره است
تعین فرموده بودند و خود در قلعه دهلی بانتظام مهام عباد و تعمیر بلاد روزگاری بسر
و در این ایام شاه ولی از کابل رسیده و بشارت آورد که حضرت همایونی
را از بطن ماه جوجک بیگم پسری ارجمند وجود خرامید. آنحضرت شکر ایزدی
بجای آورده کوس شادمانی بکوفتند و اعالی و ادانی را بنوازش بلند و بهم
سرور داشته نام آن مولود فرخ فال نهاده. شاه ولی را بخطاب سلطانی مفتخر
فرمودند با تحف و هدایا روانه کابل شد و هم در این ایام رستم خان با افغانان
اتفاق [illegible] و این رستم خان در سلک امرای بزرگ افغان انتظام
داشت در آن وقت که اکثر خان با گروهی از ملازمان درگاه روی بجانب
و در چهارشنبه بیست و پنجم شهر رمضان نزدیک بحصار فرستاده و اکثر رستم خان
و تاتار خان و دیگر امرا با جمعی از مردم افغان از حصار برآمد. عرصه پیکار بیاراستند
با انکه قریب دوازده هزار تن بودند و چاکران درگاه فزون از
چهار صد نبودند جنگی عظیم برفت و از افغانان بهشتاد تن بقتل رسیده رستم
خان گریخت و بحصار فرار کرد و سپاه دولت بیست و دو روز بمحاصره
پرداخته رستم خان چاره امان طلبیده او را و دیگر امرا را با [illegible] تن در صحبت
علیقلی بیرلطف و دیگر بهادران بدرگاه حضرت جهانبانی روان کرده [illegible]
درآمدند و فرمان شد که جاگیری مناسب از بهر ایشان مقرر داشته اما بدان شرط
که فرزندان خود را در کدام نگاه دارد و رستم خان چون مردی ساده لوح
بود با اندیشه فرار برآمد لاجرم حکم فرموده او را مقید کرده به بیگ محمد ایشیک آقا

وا

احوال نصیر الدین محمد همایون بادشاه

برده و از وقایعی که در این ایام رو داده قضیه قندهار بود از آنست همانا قندهار که
از [illegible] اردوی پادشاهی بود در آن هنگام که موکب همایونی بعد از فتح سرهند
بجانب دهلی حرکت فرموده بودند قندهار جمعی از اوباشش را گرد خود فراهم ساخته
دست بتاراج برآورده بود و غنایم بدست کرده مردم وادی و از روی
حیث عرایض فتوحات بدرگاه فرستادی و از نواحی سرهند تا سنبل را بتصرف
درآورده خود در سنبل جای کرده پس از آن عارف [illegible] را با تیغ دیگر محال
و مردم را بقتل و غارت در سپرد و جعفر [illegible] خانی و سلطانی بداد و علم
و نقاره بخشید لاجرم علیقلیخان شیبانی را فرمان شد تا او را بدرگاه فرستاد
اگر اطاعت نکند [illegible] علیقلی خان در برابر او آمده او را طلب کرد و قندهار گفت اگر
تو بنده پادشاهی من نیز خانه زاد این موکبم و این ولایت را بزور شمشیر
بدست آورده ام علیقلی خان بدو جنگ درآمد قندهار در قلعه بداون تحصن کرد
عرضه داشتی بدرگاه همایونی بفرستاد و قاسم مخلص را فرمان شد تا برود و او را
[illegible] داشته حاضر حضرت کند و از آن طرف چون قندهار در قلعه بنشست علیقلی خان
بتدبیری چند او را بقتل رسانید چون قاسم مخلص به قندهار [illegible] شده بود و او را قضیه
که در این وقت روی نمود ناسپاسی میرزا سلیمان بود چه آنگاه که رایات همایونی
بتسخیر هندوستان روی آورد [illegible] بیگ خان که اندر آب و [illegible]
بود بملازمت حضرت [illegible] شده و مقیم خان از جانب او در آنجا بود میرزا سلیمان
و [illegible] نشسته [illegible] اندرآب را محاصره نمود مقیم خان ناچار
اهل و عیال خود را برداشته بکابل رفت و هم در این سال کابلی که حیدر محمد خان
[illegible] را بپایه فرستادند غازی خان که [illegible] بود تاب مقاومت نیاورده
در حصار بیانه متحصن شده حیدر محمد خان او را اطمینان داده از قلعه فرود آورد
حیدر محمد خان را چون طمع در اموال او بود نقض پیمان کرده او را بکشت چون این خبر
بحضرت جهانبانی پیوست مطبوع نگشت و شهاب الدین احمد خان نیشاپوری را فرمان شد
برای تحقیق این امر بدان صوب برفت

حرکت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه بفرمان حضرت جهانبانی بجانب پنجاب

در این اوقات که از فوت شاه ابوالمعالی متعرض بیگیت چون پادشاهی توجهی خاص بود این خبر را بر حسب اراجیف اهل حسد حمل مینمودند تا خبر بر آمدن اسکندر از کوه بوضوح پیوست و نیز معلوم گشت که این شاهزاده فرحت خان حاکم لاهور را بدون اجازت معزول ساخته از جانب خود کسی را منصوب نموده است و در خزینه پادشاهی دست اندازی کرده است لاجرم خاطر همایون خطور نمود که پنجاب را بجاگیر و حکومت حضرت شاهنشاهی سپرده بدان سوی روانه گرداند و اگر منظور ان بصلاح و صواب باشد حکومت حصار و تعلقه را باشاه ابوالمعالی تفویض نمایند پس از اوایل سال نهصد و شصت و دو شاهزاده بدان سوی رهسپار گردید بیرام خان را بر اتالیقی آنحضرت مقرر کرده جمعی کثیر از منتخبان سپاه نیز در رکاب فیض نشستند

آغاز آموختن حضرت شاهنشاهی اکبر پادشاه فن بندوق اندازی را

چون موکب شاهزاده بسرهند رسید ملازمان پیشگاه جهان پناه که در حصار فیروزه بودند بملازمت نایل شدند و در آن منزل استاد عزیز سیستانی که بخطاب رومی خانی سرافراز بود و در فن تیراندازی و بندوق اندازی بی‌نظیر آمد خاطر حضور سلطنت گنجور گشت و آغاز بندوق اندازی شاهزاده از آمده در این منزل بود و در اندک فرصتی چنان مهارت یافت که موجب تحیر استادان بندوق روزگار گشت

تتمه احوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی و بیان بعضی از مخترعات و قوانین آنحضرت

چون خاطر حضرت جهانبانی از مهم پنجاب فراغت یافت در دار الملک دهلی بتوجه در انتظام امور ملکی و تدبیر مهام ملک و استقبال اقالیم و تدبیر اقالیم و بجد اشتغال داشتند

دیگر نمودند و چند جای را پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش نمودیم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و بعضی محال دیگر که مقدور بصلاح رایت هر جا لشکری سرداری کی از هواخواهان دولت چنین رعیت پرور عدالت گستر مقرر نمودیم تا آن نواحی بیاری لشکر دیگر محتاج نباشد و زیاد از دوازده هزار سوار در رکاب نگاه داشته ایم و نیز منظور بود صندلهای مرصع از طلا و نقره میفرمایم بسازند و در هنگام بار عام شاهزادگان با احترام و امرای با احتشام رخصت میدهیم تا بر آنها نشینند و برتبه امتیاز و افتخار برخوردار گردند چه بسیار مردم عالی تبار رسیده که بدادن مال شاد نمیشوند و تا بر اعتبار و جاه ایشان نیفزایند از جان و دل نگروند و آنحضرت را از مبادی عمر تا پایان باختراع امور بدیعه و اظهار حقایق عجیبه توجه بود از جمله در آن هنگام که حضرت گیتی ستانی محمد بابر پادشاه از کابل بقصد تاراج روی بهند داده بود و حضرت جهانبانی را برای نشست پاره مهام در کابل گذاشته بود روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر به دشت و مرغزار راه بسیار بود و در اثنای راه مولانا روح الله را که بشرف اخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمود چنانچه خاطر میرسد که از سه تن که در راه پیش آیند نامهای ایشان را بتفأل گیریم و بنای این اساس دولت بر آن نهیم مولانا عرض رسانید که نام یک تن هم اگر شنیده شود کافی است فرمود هم چنین در دل چنین تفال بگذرد بعد از طی اندک مسافتی مردی از سن کهولت بپیری رسیده از او پرسیدند چه نام داری گفت مراد خواجه. لحظه دیگری پیدا شد که بر خر کوشی هیزم بار کرده بطرفی میبرد چون پیش آمد از او سؤال کردند نام خود گفت دولت خواجه این حرف بر زبان آنحضرت جاری شد که اگر نام شخص دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد در همین ساعت مردی که گاوی چند همراه داشت در نظر درآمد چون از نامش پرسیدند گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب از این کرامت حیرت زده و متعجب در آمدند و جمله را معلوم گشت که آنحضرت بمراتب ارجمند کامیاب میشود و چون این مژده پیش از وقت بفعل آمد اساس انتظام مهام

جلد اول از کتاب مختصر

تقسیم قوم مردم به سه قسم

دین و دنیا به مراد و دولت و سعادت پیوسته‌اند و جمیع متوطنان ممالک محروسه را
بر سه قسم منقسم ساخته‌اند اول برادران و اقربا و امرا و وزراء و کافه سپاهیان را اهل دولت
گفتند چه بدیهی است که بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست
دوم علما و فضلا و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و
اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این جماعت و مصاحبت
با این فرقه ثمره سعادت و سعادت ابدی است و ارباب صورت و
حسن صوری و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند چه مراد جمیع خلایق از این
ترتیب ایام هفته
دو هم چنین هفت ایام هفته را بر دولت و سعادت و مراد منسوب
ساختند به این تفصیل که روز شنبه و پنجشنبه با اهل سعادت تعلق گرفت و در این دو روز
توجه عالی به ملاقات ساکنان علم و عبادات متعلق و موجب اختصاص این دو روز
با اهل سعادت این بود که شنبه منسوب است به زحل و زحل مربی مشایخ و خاندانهای
قدیم است و پنجشنبه متعلق است به مشتری و مشتری کوکب علما و سایر طبقات اشراف
است و روز یکشنبه و سه شنبه با اهل دولت و سرانجام مهام سلطنت و انتظام امور
جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز این بود که روز یکشنبه متعلق
به نیر اعظم آفتاب جهانتاب دارد که سلطنت و فرمانروایی از پرتو تربیت اوست
و سه شنبه تعلق به مریخ دارد و مریخ مربی سپاهی است و روز دوشنبه و چهارشنبه
را روز مراد گفتند و در آن دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد
بجماعات خاص مخصوص می‌شدند و نکته از خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق بقمر و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با امور سوانات مناسبتی خاص است و روز
جمعه بر طبق آن خود جامع مراتب مذکور گردیده طبقات انام را از عواطف پادشاهانه
بهره ور میداشتند و از مخترعاتی که در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه هرگاه
خلافت مآب سلطنت پناه آنحضرت بر مسند خلافت می‌نشست به آواز نقاره طبل
آوازه طبل عدل
عدل مردم را آگاهی می‌بخشیدند و هرگاه از دیوان بر میخاستند تو بیکان
و بندوق خلایق را خبر میساختند و در آن روز چند دست خلعت و چند بدره زر
نزدیک بارگاه حاضر میکردند تا در بخشش و کار روایی مردم تأخیری نرود و چند

احوال نصیرالدین محمد همایون شاه هندی

کس از علما زمان دبیر جوشن بر تن آراسته تیغ نزدیک جایگاه بایستاده و از جمله
مخترعات آنحضرت آن است که سه تیر زرین ساختند که از سهم السعاده و سهم الدوله
و سهم المراد کنایت بود ساخته بودند که بهر یکی از ارکان دولت و خواص آنحضرت
تعلق گرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می‌پذیرفت مثلا اگر مادام
که صاحب هر یک از آن سهام که در تمشیت امور که متعلق بآن سهم است
بر وجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و موجب دولت خواهی باشد منظور
عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه از باده منصب مست
شده جاده اعتدال گذارد و بواسطه غرضی نظر از دولتخواهی بپوشید همت
برجمع مال مقصور سازد و تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر
صحیفه حال او کشیده و مزاجش در کنار ... ننهند چنانچه میر مورخ در تاریخ
همایونی تصریح کرده است که در زمان ملازمت من سهم السعاده من حیث
الاستقلال بجناب امیر مصاحب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل
و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشایخ و علما و قضات و ارباب
درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمایم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین
وظایف و سیورغالات برای او بود و سهم الدوله بجناب سلطنه امیر هندو بیک تعلق
داشت و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و مهمات
متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین
مراتب ملازمان درگاه بدو مفوض بود و سهم المراد و امور سوانات با ...
استقرار داشت و او به آنگونه که باید به تمشیت مهمات و ترتیب اسباب تجمل و
تکمیل موجبات تفاخر و عظمت میپرداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیرهاست
قوم و هر کدام از طبقات انام را به یکی از تیرها تعیین ساختند و اندازه طوایف
خلایق بظهور آوردن بدین تفصیل دوازده تیر که موافق نهایت عیار طلا است
رکنش همایونی اختصاص داشت و تیر یازدهم منسوب به اقارب و برادران
و زمره پادشاه زادگان که ملازم عتبه دولت بودند تیر دهم متعلق به سادات
و مشایخ و علما بود و تیر نهم بامرای عظام تیر هشتم بزمره از مقربان و برخی از

جلد اول از کتاب مختصر

صاحبان مناصب تیر پنجم بسایر صاحب منصبان تیر ششم متعلق بر جوانان قابل تیر هفتم
بیگه جوانان بود و تیر چهارم به گویندگان تیر سوم بکارخانه‌ها که تیر دوم بنام شاگرد پیشگان
تیر اول به دربانان و پاسبانان و امثال این مردم اختصاص یافته و از جمله مخترعات
آنحضرت آنچه که جهات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته و
آتشی و هوائی و آبی و خاکی و برای تمشیت مهمات هر یک از این چهار سرکار وزیری
مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اسبابی
که احتیاج بآتش در آن حاصل باشد بسرکار آتشی تعلق گرفته و بوزارت آن سرکار خواجه
را مقرر داشته بودند و مهمات کورک یراق خانه و باورچیخانه و اصطبل و
سایر انجام مهمات فراش خانه و شتر خانه را بسرکار هوائی منسوب فرموده و انجام
اختیار این سرکار را بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربت خانه و آبدار خانه
خانه و جریان انهار و مهامی که بآب منسوب بود بسرکار آبی مفوض نموده و
بوزارت این سرکار خواجه حسین معین شده بود و مهمات زراعات و عمارات
وضبط خالصات و بعضی از بیوتات را بسرکار خاکی موسوم فرموده بود
و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکی
از سرکارهای مذکور یکی از امرا مداخلت داده بودند مثلا امیر ناصر قلی که
بر سرکار آتشی بود همواره جامه سرخ می‌پوشید و از جمله اختراعاتی که در زمان
ترتیب یافت یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ در میان آب جون
مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت
خوبی مرتفع گردانیده بودند و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کرده‌اند که
آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی از آن چهار
کشتی طاقی دیگر از چیز وقت منعقد آمد چنانکه در میان کشتیها حوض مثمن نموداری شده
بود و دیگر از اختراعات مشرفه ترتیب دکانها و آرایش بازارها
در میان کشتیها بود چنانکه عقل و اندیشه را متحیر میساخت و در سال نهصد و
سی و نهم هجری که حضرت جهانبانی با جمعی امرا و ارکان دولت از فیروز
آباد دهلی آهنگ دار الخلافه آگره نموده در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه

احوال نصیرالدین محمد همایون شاه هندی

دار الخلافه آگره شد و همچنین بازاری آراسته بر روی آب جون روان
هر کس بر بساط خوانی در آن بازار دریافتی و بر مثال نون باغ زنان باغچه
حب و لامو بابی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات جسری روان
بود و از جمله بدایع مخترعات آنحضرت قصر روان است و آن قصری بود مشتمل بر سه
طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آن قصر را بوجهی
با یکدیگر وصل کرده بودند که هر کس اجتماع آنرا میدید گمان بردی که تمامت
آن یکپاره است و حال آنکه اگر خواستندی از هم برکشادندی و هر کجا که
میخواستند حمل و نقل میکردند و نردبان طبقه اعلی ایشان بنوعی تراشیده بودند
که هر گاه قصد میکردند منبسط میشد و هر گاه اراده میکردند منقبض میگشت و از
جمله مخترعات عالیه آنحضرت تاجی بود که در رفعت و لطافت خاصیت
اعتدال داشت که گویا گلی بود در تارک حاشیه که بر گرد تاج میکردند
مشتمل بر دو قسمت چه نمایان هر قسمت بصورت رقم هفت و ملاحظه آنکه رقم
دو هفت بر طبق لفظ عز بعدد هفت است آن تاج را تاج عزت لقب کرده بودند
و این تاج در بدخشان اختراع یافته بود و چون حضرت جهانبانی بدار الخلافه
آگره نزول فرموده آن تاج را بنظر حضرت گیتی ستانی محمد بابر پادشاه در آورده
پسندیده گشت و از جمله مخترعات آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج مشتمل
بر دوازده قسمت و هر برجی مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت از منبع اختری
آن تابان بود و خرگاهی مانند فلک الافلاک که بر فلک ثوابت محیط است
تمامت اطراف آن خرگاه را احاطه نموده و بدان طور که فلک اطلس را هیچ ثوابت نیست
این خرگاه نیز دارای هیچ پنجره نبود و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت
بساط نشاط بود و آن بساطی است مشتمل بر دوایر افلاک و کرات
عناصر دایره اول منسوب بود بفلک اطلس برنگ سفید دوم کبود و سیم بثابت
زحل سیاه و چهارم که محل برجیس است صندلی رنگ و پنجم که متعلق بهرام است
لعل رنگ ششم که خانه نیر اعظم است زرین هفتم که محل ناهید است سبز روشن
هشتم که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ

جلد اول از کتاب مختصر

که بود را با گلگون امزاج و بند سوی گردد و بسبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر
الوان این است که بعضی حکما رنگ عطارد را کبود گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر
الوان ممتزج بکبودی رنگ نزدیکتر است و دایره هم که منزل قمر است سفید است و
بعد از دایره قمر کره نار و هوا به ترتیب مرتب گشته پس کره خاک و آب
انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون به اقالیم سبعه وقوع یافته بود و خود بنفس
نفیس دایره زرین را اختیار فرموده در آنجا بر سریر سلطنت جای میگرفت و هر
طایفه از منسوبان کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای آن وضع کرده
شده به نشستن حکم میفرمودند مثلاً امرای هند را در دایره زحل و سادات
و علما را در دایره مشتری و مردمی که در دو دایره می نشستند با خواهش قرعه که
در هر جانبش شخصی بر وضعی غیر مکرر مصور بود مامور میشدند و از دست هر کس هر
صورت که بر میآمد بهمان صورت در آن دایره متمثل میگشت مثلاً اگر صورت شخصی
ایستاده بر می آمد می ایستاد و اگر نشسته بر آمدی می نشست و اگر بحالت خفتن
بودی تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد و از اختراعات شریفه آنحضرت
آن بود که روز موافق رنگی که منسوب بستاره آن روز است و مرتبی اوست
جامه بر تن میکرد روز یکشنبه لباس زرد میپوشید که منسوب به آفتاب گردون
تاب و روز دوشنبه جامه سبز که منسوب بقمر است و برین قیاس روزهای دیگر
جامه میپوشید و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی با کسی
مناقشه میرفت یکنوبت چوب بر طبل مینواخت و اگر مطلب او از عدم وصول
علوفه بودی دو نوبت آنگاه میکرد و اگر مال و مکان او را ظالمی غصب برده بود
یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان میآورد و اگر با کسی دعوی خون
داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند کردی تا داد او بدادندی و دست ظالم را
از مظلوم کوتاه ساختندی و مخترعات آنحضرت بسیار است

بیان وفات حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه از جهان فانی بسرای جاودانی

احوال نصیر الدین محمد همایون شاه هندی

در آن اوان که حضرت شاهزاده جلال الدین محمد اکبر پادشاه بجانب
پنجاب رخصت یافت کثرت اوقات بر زبان قدسی حضرت جهانبانی از شعر
گذشتن بسرای جاودانی میگذشت و بر خلاف دیگر روزگاران که تکرار
این مطلب را منافی نظام عالم و انتظام دانسته مکروه میشمرد و در این زمان ها و آن
آن شادمانی می نشست چنانکه روزی از روی تحقیق تمهید میفرمود حضرت گیتی ستانی
محمد بابر پادشاه در محفل انس خویش مذکور میفرمود که فلان عازم میگفت هر گاه
خوابگاه گورستان عزیزان بنظر میآوردم خواهان بر دل میشوم و در ضمن آن میفرمودند
که چون دهلی و گورستانهای آن را گذر میکردم سخن وی را یاد میآوردم که چه خوش
میگفت و در همان اوقات که بملک بقا متوجه شدند به بعضی از مستعدان خطاب فرمودند
که امروز بعد از فراغ از عبادات بهنگام سحر گاهان غیبی دست داده ملهم غیبی
این رباعی بر زبان آورد

یا رب بکمال لطف خاصم گردان — واقف بحقایق تمامم گردان
از عقل جفا کار دل افگار شدم — دیوانه خود خوان و غلامم گردان

و بهنگام خواندن این رباعی از چشم حقایق نگر اشک بیاریدی و دیدار پرسش و گریان
شدی چنانچه افتاد که در آن اوقات که دار الملک دهلی محل سراپرده حضرت جهانبانی
محمد اکبر پادشاه بود شبی در خواب نگریست که شخصی کاکلش را بر میداده چون بیدار
شد و تعبیر این خواب را از حضرت جهانبانی خواسته فرمود علامات از سر پرسش و خونشان
و ابتر گفت از سفر مرگ گریزی نیست و علامتها در مرگ خود تحقیق میداد و بر
این کلمه نگاه بکار کمالی که خبر از انتقال بسرای باقی میداد بر زبان میراندند از آنجمله بر
طاق رواقی که جای داشت این مطلع شیخ آذری را بخط خویش رقم کرده بود

شنیده ام که بر این طارم زر اندود است — خطی که عاقبت کار جمله محمود است

و چون زمان انتقال نزدیک گشت از معتاد ترپاک مقرر بکاست تا گاهی که کوچکی
از معمار میگشت فرموده بود ملاحظه کنم تا چند روز دیگر بجایی رسد که بموجب
کیفیت پس از آنک هفت روز جدا کرده در کاغذی پیچیده نجار زمان خاص نمود فرمود
افیون چون ده از نیم است و در آنروز که پایان زندگانی آنحضرت بود چهار حب بجای

جلد اول از کتاب مختصر

بود که طلب کرده بکلاب گوارنده آخر روز جمعه ربیع الاول سال نهصد و شصت و سوم
شاه ابو المعالی و شاه بیگ و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و حاجی ...
گجرات رسیده عرض بر گذشت مینمودند و پهلوان دوست ... منعم خان از
کابل رسیده تحفه‌های روزگار بر بالای کتابخانه که تازه ترتیب یافته بود بر آمده انجمن
که در مسجد جامع مجتمع بودند از منظر ملاحظت نگرانیده تحفه‌ها از احوال کعبه معظم
و گجرات و کابل پرسیده و از آن پس جمعی از علمای ریاضی طلب کرده و آن شب که طلوع
زهره بود تا هنگام طلوع آن کوکب ساعت مسعود شود و مجلس آراسته گرامی اجناب
علیه اجازت بخشند اول شام از روز از او فرموده فرود آمدن چون به دو پله
مسکین ... از آن بیگانه که حضرت جهانبانی بمقتضای ادب و تعظیم او زانو
اراده نشستن فرمود و چون از جای جست چنانچه در حال نشستن پای مبارک
در دامن پوستین پیچید عصا نیز بلغزید و از پایه در آمده بسر فرود آمد و شقیقه راست
ارزوکی یافت چنانچه قطره چند خون از گوش راست بچکید و ... تا کرده
مبنی بر خبر صحت مزاج جهانبانی نسبت براده بودند و آن غرایب اتفاقات صغیر
آن بود که در همین روز منشور بود که امروز یکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم میرسد
و از بیم صاحب آن ... با جمله دو سه ساعت که حضور داشتند در اخفای این واقعه
بایه کوشیده و در فرستادن خبر بجای نشستن مسند خلافت و گرد آوری امرای
عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی کرده و تا هفده روز این
قضیه جانگداز را از مردم عوام پوشیده داشتند آنگاه تمامت امرا و ارکان
انجمن گردیده روز جمعه بیست و هشتم شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و سوم خطبه بنام
حضرت ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه قرائت کرده از روزگار پریشان سامان
و میر عبد الحی صدر این بیت را گفت

اگر بوده ز عالم رفت بر باد — گل صد برگ سوری باقی باد

و در آن ایام که این امرا مخفی و مشتبه بود کوشش نمودند ملا بیکسی را جامه آن حضرت پوشانیده
بر بالای ایوانی که نشیمن پادشاه بود بر آورده بجانب دریا مردم را مینمودند
و چون این قضیه پرده بر گرفتند شورشی عظیم و فتنه عظیم بر خاست خود ...

بیماری بود

احوال نصیرالدین محمد همایون پادشاه هندی

پیشگاه که در میان رود و ... شتاب را مستانند و بعد از مراسم تعزیت و لوازم
تهنیت امرا و اعیان دولت که در دار السلطنه دهلی انجمن شده بودند بولایات سپاهیان
خود باز گشتند و تردی بیگ خان حاجب و اورداد سلطنت را مصحوب غلام علی
شش انگشت و جمعی از معتمدان درگاه به پیشگاه حضرت شاهنشاهی روانه گردانید

سوانح روزگار فرخنده آثار حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه به پنجاب تا زمان جلوس

چون حضرت شاهنشاهی روی بطرف پنجاب نهاده در راه شاه ابو المعالی خان و سایر
ملازمان آستان از حصار فیروزه بملازمت رکاب در آمدند چنانکه اشارتی بآن رفته
و چون موکب والا بسرهند رسید جمعی که چاکری ابو المعالی مقرر و از جنس ... نا شنوده
اسپش بسته آمده بودند بدون اجازت با آنحضرت مسابقت جستند و بیش از ...
عساکر منصوره به سکندر که از کوه بر آمده بود از شکوه آنحضرت بکوه برفت و بر
بدستی که از لاهور بجهت دفع او بر آمده دیگر باره بلاهور باز گشت و از
آن پس بملازمت آن حضرت پیوسته آنحضرت روی بکوه نهاده تا استیصال
سکندر که در ماکوت و آن حدود بود بجای آمده چون نزدیک موضع کلانور رسیدند
قاصدی رسید و بیرام خان را از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر داد و بیرام
خان بجای آوردن را که در جانب پنهان بود موکب عالی را متوجه کلانور ساخت تا روز
چند در آنجا اقامت رود و سعادت باختیار از آن واقعه ناگوار معروض گردید
حضرت شاهنشاهی درچنین مصیبت بزرگ جهانبانی گریستند و بیقراری نمود که برایم
خاطر دیگران رخصتها از آن تحاشی ... جانش نیاوردند و به نذورات
و صدقات و خیرات و مبرات پرداخته و شهرهای بزرگ روزگار مرتبها
و نثار بجا گرفتند و میر عبد الحی اعظم برای تاریخ در بیت

(ای وای پادشاه من از بام اوفتاد) و مولانا مسعود حصاری این مصراع را ...
(و اصل حق شد همایون پادشاه) و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را برشته نظم کشید
(همایون پادشاه از بام افتاد)

حضرت

جلد اول از کتاب مختصر

و این تاریخ یک سال کم است و تفاوت یک سال و دو سال را در عبارات جایز شمارند
اما در وفات جایز نخوانند و جمعی این مصرع را تاریخ شمردند وا آه ملک جلال الدین
و خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه او انشا کرد

بیان پاره اخلاق و اوصاف حضرت جهانبانی محمد همایون پادشاه

کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این پادشاه بسیار بود در اقسام علوم ریاضی بی‌نظیر ارجمند داشت همواره با ارباب حکمت صحبت میداشت و علمای یکتا از کمالات خود بهره‌یاب میساخت و اراده داشت که رصدی بربندد و بسیاری از آلاتش را ترتیب داده و مکانی چند را برای بستن رصد با بندیشه داشت بغایت مایل بود و خود هم شعر میفرمود و دیوان اشعارش در کتابخانه دولت حاضر و این رباعی از آن جمله است

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب — (حال دل خود مگوی با هیچ طبیب)
کاری که ترا با غم کار افتاد — بس قصه مشکل است تا امر عجب
ای دل بحضور یار فیروزی کن — در خدمت او بصدق دلسوزی کن
هر شب بخیال دوست خرم بنشین — هر روز بوصل یار نوروزی کن
ای آنکه جفای تو بعالم علم است — روزی که ستم نه بینم از تو ستم است
هر غم که رسد از تو چرخ بدل — ما را چه غم عشق تو باشد چه غم است

جلوس حضرت شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه

گاهی که خورشید در برج حوت و عالم از وصول بهار خرم و شاداب میگشت در ساعتی سعد و همایون در عیدگاه خطهٔ دلگشای کلانور مجلس بهشت‌آسا و جشنی عالی ترتیب داده نزدیک به نصف النهار روز جمعه دوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سوم قمری دهم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهارصد

احوال ابی المظفر محمد اکبر شاه هندی

هشتاد و هشتم مطابق یازدهم تیرماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنج چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم شاهزاده آزاده را جامه زرین تن آرای و تاج مکلّل زینت سر نهاده بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت بنشستند و ملک مبارک باد از شش جهت برخاست خطیب بر منبر بر شد و خطبه بنامش بخواند و دست بدعا برگرفت و دوام اقبالش را از ایزد متعال بخواستند و خلعت بخطیب بدادند و جامه‌دان از زر و سیم مخصوص بخشیدند و طغرای فرمانها را بالقاب حضرت شاهنشاهی ارجمند و منشور کشورگشایی را بخاتم دولت ضخیم نموده نام بزرگ بختش و چهره دینار و درهم را باسم او منقش ساختند و کوس سلطنت بنواختند و قاطبه امرا و اعیان و وزرا و ارکان از صمیم قلب بیعت کرده پیمان وفاقت و دولتخواهی سوگندها محکم استوار نمودند در این روز بیرام خان لقب وکیل السلطنه یافت و حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت بعهده کفایتش تفویض یافت و دیگر امرا و سرداران از حاضر و غایب بنوازش خسروانه برخوردار فرمودند و بعضی از شعرا این شعر را در تاریخ جلوس بعرض پیشگاه رسانیدند

از خطبه شاه بخت برشد — در شیشه عدل کار را چون زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه — تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

و نیز کلمه جلوس خداوند عالم یافت و همچنین لفظ کام بخش مطابق تاریخ جلوس او گشت

بیان وضع تاریخ الهی از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه

چون علمای زمان دیدند که چون از تاریخی روزگاری گذرد ارقام عظیم را مبدء تاریخ کرده‌اند و چون جلوس حضرت شاهنشاهی سبب فتح و فیروزی و فراوانی فرخندگی شد و از آن روز که مبدأ تاریخ جدید نمایند و نیز چون

جلد اول از کتاب محضر

نوروز جهان فروز با جلوس همایون شاهی مقارن بود تا آن که گذشته تاریخ
را از نوروز اعتبار نمودند و مدار حساب را بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند حضرت
شاهنشاهی به الهام آسمانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی نامیدند و دبیران
و نویسندگان در مناشیر و دفاتر ثبت و رقم کردند و اسامی ماههای
این تاریخ را همان اسامی مشهوره فارسی معتبر ساخته عقب الهی مقرر
نمودند فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی گفتند و نامهای
روزها را همان سی نام متعارف فارسی قرار دادند بدین ترتیب اورمزد
بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دی بآذر آذر آبان خور
ماه تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین
دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مارسفند انیران و چون بعضی ماهها دو روز
از سی فزون زیاده آنها را روز و شب نامزد کرده ایام مسترقه برافتاده
چون سال شمسی شد و نیز مقرر فرمودند که در سنوات این تاریخ مقدس بر دوازده
ده باشد لاجرم هر سال شمسی باسم ماهی باشد از ماههای الهی ساخته
سال اول سال فروردین و سال دوم سال اردی بهشت الهی خوانده شد و موشح
عمده این تاریخ میر فتح الله شیرازی مخاطب بعضدالدوله بود اگرچه اساس این
تاریخ در سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاده اما چون ابتدای جلوس
اقدس مدار ساختند وقایع بر تاریخ الهی خواهد بود لهذا ثبت این الفاظ
در سال جلوس لایق می‌نمود و صورت فرمان جهان مطاع که از نتایج
راقم این نامه سعادت ابوالفضل است و بعد از تأسیس این تاریخ
به ممالک محروسه شرف اجرا یافته این است

صورت فرمان حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

در این زمان دولت ارتقای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از
جلوس همایون قریب به سریر سلطنت برگذشته و آغاز انتظام حدیقه اقبال است

احوال ابی المظفر محمد اکبر شاه هندی

فرمان گیتی مطاع بر نوار نفاذ یافت که حکام ممالک محروسه مقید بدین
جهات ملکی و مالی بتفاوت درجات و مناسب طبقات متواتر و نگارش کلام
شاهنشاهی مفوض و مستظهر بوده بدانند که چون منظور همت والا مصروف
آن است که کافه انام را از خواص و عوام که بدایع ودایع صنع
در ظلال امانی آمال منتج آمال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی
را که معقود الابدال و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف
دارند و رقبه عقیدت خود را از قلاده تقلید که ارباب ملل گلیم و اصحاب
نحل با جمیع دست رد بر آن زده‌اند و در جمیع ادیان تا ثریا حسنات اقتضای
آن تابع وجوه اداء نمایند باز داشته در تحصیل ابواب تحقیق مصروف گردانند
در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی هدایت دلیل قدم نهند و در مشارع
مقاصد بغیر از وظیفه انابت اصابت نجات نشنوند و چون تمامیت و میز اصحاب
پژوهان استکمالا و تکمیلا همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظری انداز
و تنبیهات و هدایات ضمنی از مبادی عالیه نوسنه الهامات و واردات
مستفیض و مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز بطبقات حسن سیرت و صفای
عقیدت محظوظ و بهره‌مند در این ولا چون عبور بر تقادم متقادمه اهل هند
که زمان این طایفه تیره گوینده باید و بسوی هند و سکونی تاریخ و اوقات
وقایع را غیر مضبوط و نا منتجی یافته و در این وقت کثرت مشاهده نمود که
مبدا مشهور قمر را بعد از استقبال گرفته‌اند که زمان افزایش ظلمت است
و آن را بزبان هندی کشن پکه گویند و این بسبب طغیان محض تقلید و
جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده‌اند
و با آنکه بطلان این عمل بی‌حاصل و عدم استناد آن به دلیل روشن
تر از آن است که بایستی استدلال احتیاج افتد و از مهره شدن ابتدای
چنان پیامبر عرب جلال رسیده و مطابق آن کتب معتبره قدیم خود را
بنظر صواب چنین در آورده‌اند که مبدأ مشهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن
شدن آن جانب ماه که بجانب ماست بوده که آن را بزبان ایشان شکل

جلد اول از کتاب مختصر

بچاپ رسید و از زمانیکه ماچین بواسطه شروع تقسیم نیلان و وقوع
هرج و مرج این روش رو بتنزل و مهجور شده است و منقولست
آنکه اول ماه را از ابتداء ظهور روز گذارند اجمالی به بهیات است بنا
بر آن حکم اقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب نجوم و اصحاب تقویم
و منجمان کل ممالک محروسه مبداء تقویم خود را بر طریقه ایشان مشکل ننمایند
و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تبریک تقویم را بمهر اشرف همایون
مزین ساخته فرستادیم که بر این نمط جاری گردانند در این اثنا اکابر
و اعاظم بساط اقدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی آثار
پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات
و معاملات باسانی معلوم شود بنوعی که احدی را مجال منازعت
نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرضی گرفت و در
ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه مثلا قرار داد تا مبدا معین
نباشد تعیین این مدت متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه
از ابتدای تاریخی عهد چند گذشته باشد وضع تاریخ تازه گذاشتن
ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن است و بر واقفان رموز
اخبار ظاهر است که از مبدء احوال تا غایت حال دأب سلاطین
عظام و اساطین فخام این بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود
اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدد میساختند و معامله
گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات میبخشیدند و همچنین
چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شکست اعدا و کعبت اتحاد
است نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز
گشته و همچنین تاریخ اسکندری و یزدجردی که از اوقات وضع
تجاوز نموده چنانکه در تقاویم مسطور و مزبور است و نوشتن و گفتن
آن در مطارحات و معاملات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس
که مدار معامله بر ایشانست بسیار مشکل شده و ایضا در ممالک محروسه

احوال ابی المظفر محمد اکبر شاه هندی

ارباب هند تواریخ متعدده دارند مثل آنکه در ولایت تلنگ تاریخ از
ابتداء حکومت بهمن سنین است و از آن وقت تا حال چهار صد و
شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکن تاریخ
سالباهن است که الحال یک هزار و پانصد و شش سال است و در
مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است که الحال
یکهزار و ششصد و چهل سال شده و در هر کوت هر که حکومت تقلد داشته
باشد از او ابتدا میکنند و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان
وقایع و دانشوران آثار است و مشخص است که اختلاف
تاریخ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیم است اساس حیث اگر مقتضای
عموم رأفت و شمول عاطفت خود وضع تاریخی مجدد شود که هم
آسانی خلایق در آن باشد و هم تواریخ اختلاف هندیه منسوخ
گردد بر این تیز برآت و حسنات این تاریخ حال و مال آن رفیع الدرجات
خواهد بود در کتب معتبره و زیجات هندیه مثل زیج ایلخانی و زیج
جدید گورکانی مصرح است که مبدأ تاریخ را ظهور امری عظیم کرده اند
مثل ظهور ملتی قویم و سلطنتی عظیم و الحمد لله تبارک و تعالی که در این
سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و فتح
قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تاییدات آنقدر در عالم ظهور آمده که
هر کدام لیاقت این امر جلیل شان دارد اما اگر آنحضرت
مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس خود بر سریر سلطنت که از
اکبر امور الهی و اعظم آلای نامتناهی است که از آن هنگام سعادت
آثار امروز بیست و نه سال شمسی و سی ام قمری میشود قرار نمایند
هر آینه بوسیله این امر خطیر هم شکرگذاری بتقدیم رسانیده اند
و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان آنجا شده باشد و ایضا در ضمن
این عمل خیر کلی بشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت
خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه منوره بواسطه استیلای اهل عدوان

جلد اول از کتاب مختصر

کرد قسمت به توهم نقصان جلیل القدر قلیل الکبیسه هست لازم نماید چنانکه
در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود
و کار با تاریخ بدین مشکل نشده بود بجهت اشتمالی تاریخ جلالی وضع نمودند
که طایفه که در معاملات کار بر ایشان مشکل باشد باین وسیله از آن
صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم
و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیر آن ساری و جاری گشت
و نیک متفرعان روزگار و متدینان هر زمان باین تقاویم رایج است
بنا بر تکرار التماس اجماعت و مراعات خواطر ملتمس ایشان را بموقف
قبول رسانیده شد از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر
شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانکه تواریخ
عربی و رومی و فارسی و جلالی هر قوم ثبت زنند این تاریخ جدید را
ضمیمه آن ساخته ابواب ثبت کشایند و تقویمهای هندی که تواریخ
مختلفه آنها خصوصاً تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این
تاریخ مجدد نیز ثبت باشد و چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکر
گزاری و سپاسداری از شهور و سنین و تاریخ جدید را بنا ساخت فلکی
و مراسلات روحانی نسبت و رجحان خلایق و خوشحالی طوایف انام
که باعث چندین جرات و برآت است اختیار فرموده اعتبار تمام
نهاده اند و در آن ایام مسرت برای اساس سپاس را حکم ساخته
در ادای مراسم خضوع و خشوع بجانب کبریایی الهی که علامات عبادات
و زبده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و فقیر و غنی
و کبیر بقدر قدرت مایده تفضل و احسان کشاده ابواب عشرت و
کامرانی را بر خواطر گروه و بواطن فرق از اخوان زمان و بواطن
روزگار گشوده انواع ارواح احسان نموده اند بنا بر آن بعضی
جشنهای عالی که تفصیل آن از ذیل منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست
و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است تیمناً در این

احوال ابی المظفر محمد اکبر شاه هندی

هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آیین بوده
است و در این دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود
بجهت ابقای مرضیات الهی و اقتضای آثار قدیمه‌ای آن ایام فرخنده
فرجام رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد
و قری بروجه اتم و لایق احسن رایج گردانند و در این معنی
کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل ایام اعیاد
باین صورت است ایام نوروز نوزدهم فروردین ماه الهی سوم اردی بهشت
ماه الهی ششم خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه
الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی آذر ماه الهی هشتم و پانزده
هم و بیست و سیم دیماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی

تحریراً بالامر المطاع

بیان اعاظم دولت که ناظم مناظم مملکت بودند و در زمان جلوس حضرت شاهنشاهی بحضور رسیدند

چون حضرت شاهنشاهی بر تخت جهانبانی جلوس فرمود میرزا سلیمان
بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بحکومت بدخشان و آرایش
مردم آن سامان روز میگذاشت و ولایت کابل و غزنین و سایر
آن حدود از هندوکوه تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد
بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمره سرکردهای آن
دولت عدل و داد ممتاز بود حوالت شد و محمد حکیم میرزا و محمد فرخ
را پرورده جلالت در آن دیار بجای بانی و حمایت او روز میگذرانیدند
و قندهار با توابع و لواحقش در جاگیر بیرام خان خانخانان اختصاص داشت
و شاه محمد قلاتی از جانب او مقرر بود و دار الخلافه آگره و آن نواحی
بحکومت اسکندر خان اوزبک میگذشت و نظام سرکار سنبل تیره

جلیقان شبانی قول بود و سرکار کابل بردار ی عبد الله خان ازبک
استقام می پذیرفت و امارت میوات بجلا زمان تردی بیگ خان
محول بود و قیا خان در کول جلالی و اتحد و لوازم خدمت بجا می آورد
و حیدر محمد خان در بیانه جبرای احکام پادشاهی روز میناد و بیرام
خان در کلیه مهام کلی و مالی مختار و متصرف بود و حضرت شاهنشاهی
بیاره جات کمتر روی می نمود و بیشتر در خلوت بسر می برد

گرفتاری شاه ابو المعالی بحکم حضرت شاهنشاهی اکبر پادشاه و زندان بردنش

چون تکیه سلطنت بوجود حضرت شاهنشاهی زینت گرفت شاه ابو المعالی
که بجنس صورت و حسن خلق و دولت مغرور و باقبال بی زوال این پادشاهی
سراسر و بال مغرور بود در این وقت که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
جاودانی گردید و حضرت شاهنشاهی نیز بیاره جات در محاربه استقرار داد
میناء مردمی فتنه جوی بر گردش انجمن شدند و شور او را برانگیز
نمودند بیرام خان خانان که ناظم مناظم مهام دولت بود
بر این حال واقف گردید و روز سوم جلوس پادشاهی در همان ساعت
دلگشای مجلس عالی ترتیب داد و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال
برا و رنگ سلطنت نشسته بزرگان درگاه در مقامات خود بایستادند و از
آن پیش که این مجلس منعقد گردد و شاه ابو المعالی پیغام فرستاده
بودند که در این مجلس حاضر شده در مهام مملکت سخن باید در جواب گفت
من هنوز از تعزیت بیرون نیامده ام و بر تقدیر آمدن سلوک پادشاه
با من چگونه خواهد بود و محل نشستن من در کجا و امرا چگونه پیش من خواهند آمد
از این سخنان ملال او را بگذاشت و بعد از شیر و ط بسیار حضور یافت
در طرف دست راست حضرت شاهنشاهی نشست و چون سفره طعام گسترده
و شاه ابو المعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچی که از جای

دستان قوی بازو بود از پس در آمده هر دو دستش را گرفته دستگیر ساخته و دیگر
یاوری هم داستان شده ابو المعالی از کمال حیرت بیچاره شده و مردمی که با او بودند چون
از دو نیکخواهان قدیم بودند باز روزه در سلک بندگان آستان پادشاهی منسلک
گردیدند و اول نخبری که در دوام اقبال پیشاده وی بود و چون خود از آن مجرم و کافی
سیار خشم است که پاره تعلقش تنگ نظر بودند که بتوان سرگشته بوده گردید او را
زنجیر کرده بلاهور فرستاده و به پهلوان گل گز محتسب لاهور سپردند و چون پهلوان
در حراست او مراقبت ننمود شاه ابو المعالی از زندان فرار و میرزا شاه پهلوان را
گرفته زنجیر نمود پهلوان زهر خورده هلاک شده و ... خان که کابلستان میر هاشم را
ابو المعالی را که چندی محل مه و معتوق بود طلب کرده مقید نمود و چون خاطر اولیای
دولت از این اندیشه فراغت یافت استقبال اسکندر که در کوهستان سوالک
سر بر داشته نظر پادشاهی آمده و فرار رفت تا محمد قلیخان برلاس و جمعی دیگر
آوردن اهل و عیال بهادران سپاه بصفحات هند و دستان روان شوند تا حکم این
سپاه در کار ایشان آسوده گردید در مراتب جانسپاری خود داری نکنند و روز
پنجم جلوس پادشاهی لشکر در سایه رایات نصرت آیت فراهم شده موکب پادشاهی
بجانب کوهستان سوالک روی نهاد

آغاز سال اول الهی از جلوس حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه یعنی سال فروردین از دور اول

چون بیست و پنج روز از جلوس پادشاهی را آمد تاریخ چهار شنبه بیست و هشتم ربیع الثانی
سال نهصد و شصت و سوم هجری آفتاب جهانتاب در برج حمل جای کرد و نوروز جهان افروز
نمودار شد حضرت شاهنشاهی دست بذل و بخشش بر گشود و جهانیان بهار در بهار انجم
و باج و داغ نشان سپاه را برگرفت و از و قایع سرت بخش این ایام آمدن سید اکبر
عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف بود از قدوم حضرت شاهنشاهی او را
بفنون عنایات مشمول داشته پسرش میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی ممتاز
از مقربان حضور پادشاهی است و میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و جامع قلب
و قلب اخلاق حسنه امتیاز داشت لکن چون در مذهب خویش متعصب نبود و صدری

وسیع داشت و در هندوستان شیعه و در عراق سنی می‌خوانندش با آنکه چون رایات نصرت آیات
در حوالی قصبهٔ دهری سایه افکند بهادران سپاه که بسرگردگی پیر محمد خان برسم منقلای پیش رفته
در حوالی کوهستان بخصم رسیده با اسکندر جنگ در انداختند اسکندر های شکست خورده خود را بشعاب
جبال انداخت و سپاه نصرت پناه با فتح و فیروزی بدرگاه پادشاهی مراجعت کرده مورد
نوازش آمدند و موکب پادشاهی سه ماه در آنجا گذرانید و در زمستان بیشتر زمینداران بتابستان آمده از
آنجا در محدد راه نگرکوت بود که در قرآن رزی داشت و در همین ایام که حاجی خان از غلامان
رشید شیر خان بمحاصره قلعهٔ نارنول آمده بود و راجه بهارمل کچواهه که بنظر عاطفت پادشاهی
از قامت راجهای مملکت هندوستان برتر شده و در آن ایام همراه حاجی خان بود و مجنون
خان قاقشال حاکم آنجا را بمحض رفع فتنه و فساد بدرگاه پادشاهی فرستاده و کار بصلح انجامیده
بود درین اوقات که حضرت شاهنشاهی بر سریر سلطنت برآمده و جهانداری را الملک بخطیه
بحکومت تردی بیگ خان قرار گرفت زبر حاجی خان بتاخت و قلعهٔ نارنول را از تصرف
در آورد و از پی او بمیوات را سپرده ... را تادیب کرده بدهلی بازشد و در همین
ایام شیخ گدائی کنبو پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات بادراک خدمت آمده و چون با بیرم خان
سابقهٔ الفت بود تربیتش روز بروز افزونی گرفت بمنصب صدارت سرافراز شد
و چون زمان باران نزدیک آمد موکب همایونی در قصبهٔ جالندهر رفته و گذرانیده تا چهار ماه
توقف رفت و درین عرصه دلکشا ایلچیان عبدالرشید خان والی کاشغر با تحف و هدایا
فرا رسیده بالطاف پادشاهی بهره یاب شدند و روابط اتحاد استوار ساخته و در
این اوقات نیز کمال خان پسر سلطان سارنگ که او را در کوچک سلطان آدم گکر است
باستان پادشاهی شرف یافته در سلک ملازمان پیشگاه منسلک شد

بیان فتنه و عصیان میرزا سلیمان و حصار دادن کابل را و صلح بازگشتن او

درین هنگام که سرادق پادشاهی در جالندهر برپا داشت معروض افتاد که میرزا سلیمان
از عدم قوت و روح ابواب فیروزی و فتوح را ارزنده به هوش حرم بیگم مفتوح خواسته
و به تیره روزگار آرا آشنا درین اوقات با غیرت صغر سن پادشاه گیتی پناه

مدعی سلطنت گردیده و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده فراهم ساخته آهنگ کابل
نمود و حرم بیگم دختر میرویس بیگ زوجهٔ میرزا و مادر پسرش میرزا ابراهیم این اراده در نظرش
جلوه داده و آستان شمرده همراه مردم آنجا بجهانی چند خاطر رنجیده داشت
و چون منعم خان حکمران کابل از جنبش میرزا سلیمان آگاه گشت بتعمیر برج و باره
قلعهٔ کابل پرداخته و متحصن گردیده پیش از وصول میرزا سلیمان تفصیل حال را بعرض
آستان پادشاه رسانید و میرزا سلیمان در اوایل سال اول الهی که اواسط
بهار بود کابل را بمحاصره انداخته آهنگ جنگ نمود ایشان محصور و دار از گمند و
برگذشت و همه روز مردم جنگجوی از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری
و دلاوری میدادند و در دروازه بیاد خسته شدند و دلیران کابل در محافظت قلعه
شرایط اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ راه بر
ایشان می‌بستند و بهادران جنگ آور از قلعه کابل بیرون آمده بمحاربت و مقاتلت
میپرداختند و تکیه بر اقبال سایهٔ خدای لایزال کرده به رفعت خود و کثرت
دشمن گران نمیشدند و چون حضرت شاهنشاهی ازین خبر متنفر شد و بآهنگ فرستادن
لشکر بر آمد امرای پیشگاه عرض کردند همان مردم که برای آوردن حرم جلالت
بکابل رفته اند انجام این کار را کافی هستند و امر چنان بود که عرض رسانند
چه بعد از نزدیک شدن آن مردم بکابل رسیدند مردم آنجا تنومند شده میرزا سلیمان
آشفته خیال گردیده قاضی خان بدخشی را که در اوائل عمر در سلک خواص حضرت
شاهنشاهی منسلک شده بود نزد منعم خان برسم رسالت فرستاد اما منعم خان
فریب او را نپذیرفته رسول را نزد خود نگاه داشته باحترام و اکرام فراوانش
چنان مشغول داشت که یاد از میرزا سلیمان نکرده و آنچه در فرستادگان میرفت ده
برابر شمرده چون پس از چند روز باجازت منعم خان بازگشت میرزا سلیمان
پیغام داد که حمد خدا را که پشت من با چنین خداوند زمان محکم و درون حصار
آنچه مردم جنگجوی هستند که تا بتوانم مرد و تیغ خود جنگ خواهم کنم مراسم احتیاط را
از دست نداده از قلعه بیرون نمیشوم شکر خدای که چندان آذوقه و اسباب
قلعه داری موجود است که سالها کافی است و برین جمله فتنه و جنگ

لشکر هندوستان که از مور و ملخ بیشترست خواهند رسید از این اندیشهٔ ناصواب
باز گردد و خود را بکلفه عفو ممتاز سازد چون این سخنان به میرزا سلیمان رسید شنید و وفای
اهل کابل در دو فرو آوردن او را دانست خوشنود گشت و دل بر صلح بربست و قاضی نظامی
را دیگر باره بقلعه فرستاده واو چون تنگی حال رعایا را از امتداد محاصره دریافته
بود مقرر صلح را بشرایط عظیمه مقرر داشت منعم خان نیز که از نجات خود اهل قلعه
مایوس بود صلح را فوزی بزرگ شمرده قاضی خان اول شرطش آن شد که خطبه بنام
میرزا سلیمان بخوانند منعم خان از راه ناچاری و مصلحت بینی قبول کرد و نیز بعضی قرارات
دیگر را در میان آورده بر طبق میل و مقبول افتاد میرزا سلیمان مقدم بیگ را در انجای که
نامزد شقرقش داده بود نه و باب باران موسوم و بدخشان متصل میشد گذاشته بجانب
بدخشان مراجعت کرد و بجهت رفتن او مقدم بیگ را نیز بیرون کردند و از انطور
میرزا سلیمان جاعتی فراهم کرده روی ببدخشان نهاد اگرچه کارگزاران دولت که در
زمین هندوستان بتاز و بخت روز میبردند و دفع فتنه و فسادش انجام نموده لیکن
اقبال حضرت شاهنشاهی بعزه بنگاه و چار ساله شکست در بدو شکست ماتیش
چنانکه ناچار بدرگاه گیتی پناه رو نهاد چنانکه در جای خود مذکور گردد

وصول اخبار فتنه انگیزی هیمو و حرکت موکب پادشاهی بدفع فساد او

هنوز خاطر شاهنشاهی از مهمات اسکندر چنانکه شاید فراغت نیافته و در برهم خوردگی
کابل نگران بود که معروض افتاد هیمو در روز یکم محرم نهصد موافق هشتم دی الهی
دار الملک دهلی را بتصرف در آورده است چه او را با ابراهیم که مدعی سلطنت
بود جنگها روی نموده و اغلب غالب شده و سلطان محمد را در بنگاله در هم شکست
نابود ساخته و هم چنین با محمد خان و بهادر خان در بنت داده محاربت نموده
جهت ازین روی سخت مغرور گردیده اندیشه های باطل بهم نمود و حضرت شاهنشاهی
بهادر خان را در پناه گذاشته و خود با جماعتی لشکر و سپاهی برخاسته روی
بدهلی نهاد و امرای ملک همه در آنجا گرد آمدند و هیمو با پنجاه هزار سوار

و نیز گفتن کارزار بدین سوی روی نهاده از آن پیش که موجب تباهی ضرر
امرای در آنجا انجمن شده و بمشورت سخن رانده اتفاق الرای بر جنگ نمودن اتفاق
کرده و روز ازدهم بهمن ماه الهی موافق روز چهارشنبه دوم ذی الحجه
دو طرف صفوف مقاتلت پیوسته تردی بیگ کار خود را بقدم ثابت بنا
جمعی هم که برسم وکالت از جانب بیرام خان برای انتظام ملازمان آستان
پادار و شهرارت و برهم زدن کارهای معظم تردی بیگ خان آمده بود در
جای خود استوار گرفته دلیری بسیار و قلب خاج بهر دو سپاه به دلیران گرفت
آراسته شد جنگ آوران شیر افگن هر صد بیکار باختند و در وج رستم و اسفندیار
را شاد کردند بعد از جنگی عظیم و نزدیک بود که تخت قایم فرمان دولت
دولت افتاد چهار صد فیل نامی نیز بجنگ آورده و رای حسین جلوانی که از
اعاظم سپاه مخالف بود غرق بحر فنا در بایده از شش هزار تن از اتفاقات
تباهی فرو رفتند تا هیمو که تنور را با جمعیت انبازه داشت هموار و بجلت کار
میکرد در این هنگام سیصد فیل کوه پیکر با جمعی از دلیران نامور از لشکر خود جدا
کرده به آهنگ گریختن با فرصت تاختن در شد در این هنگام که عساکر منصور بفتح
چنین نمود در پی گریختگان شتافته و گروهی دیگر هم بنهب و غارت مشغول شده و
تردی بیگ خان سردار آن لشکر در گوشهٔ معدودی ستاده بود هیموی حیلت ور
وقت را غنیمت شمرده بر این فوج میدان آرا تاخت و تنی چند از امرای
که با تردی بیگ خان کمین در پی انشسته و شکست او را آرزومند بودند در
چنین وقت او را گذاشته روی بفرار نهادند تردی بیگ خان نیز عار فرار بر
خویش آسان شمرده و حضرت مجنح را شکست در آل ساخت و هیمو چون این حال بدید او بجا
رزمگاه پا بیفشرد و میدان آرائی نموده از اینطرف چون جهاد ان لشکر از
پس گریختگان شتافتند بودند مراجعت نمودند و حسرت زده کمان راه تردی بیگ
خان روی بفرار نهادند و هیمو بعد از این حالت دار الملک دهلی آمده بعزت
و نخوت بر افراز چون این خبر بمطبوع مسامع حضرت شاهنشاهی رسید آثار دلتنگی
هیمو گردیده روز بهمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه

که جشن عید قربان بود و در عید کامیاب بودند برافراشته لوازم جشن آن بجای آورده فرمانی بنام تردی بیک خان صدور یافت مضمونش اینکه در چنین وقایع که سرنوشت ازلی رو داده دل از دست نباید داد و با کمال احتیاط و استعداد در ساحت قصبهٔ تنگ فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند اکنون روز دیگر موکب پادشاهی حرکت کرد و روز آذر از همین آبان ماه الهی موافق روز جمعه چهارم این ماه در عرصهٔ سرهند فرود آمد و امرا انتظام یافته و علیقلی خان شیبانی پیش از این منشور دولت بجهه و سه بهند و روز دریافته بودند به تقبیل آستان پادشاهی و استمالت پرورده شدند و از سوانح این ایام این است که بیرام خان تردی بیک خان را بکشت و این حکایت چنان است که تردی بیک خان اکثر خود را پیوسته در این اندیشه خاطرش آشفته تردی بیک خان تیز خود را اسباب شمرده در برانداختن بیرام خان بود و هر یک منتظر وقت بودند تا این وقت که تردی بیک خان از این شکست موجب خجالت گشت بیرام خان با وی طرح دوستی افکنده بسعی ملا پیر محمد شیروانی او را بخانه خود آورده به بهانه از سراپرده بیرون رفته وقتی که به تنهایی معین شده بود کارش را بانجام رسانیدند و تنی چند از اعوان او را که صاحب مال و مستعد فساد دیده است گرفته مقید ساخت و حضرت شاهنشاهی بشکار اشتغال داشت که این خبر معروض گشت و هیچ بیخبری در ارکان حضرت اعلی راه نداده دست تکامان سراپردهٔ سلطنتی باز کرده خان خانان بیرام خان مولانا پیر محمد شیروانی را بحضرت فرستاده معروض رسانیدند که این دلیری من جز از روی دولتخواهی نیست تردی بیک در این جنگ هم اهمال کرده و اتفاق دولت از آغاز کار بر همه کس آشکار است اگر در امثال این تقصیرات غفلت رود کارهای بزرگ از پیش نخواهد رفت و از اینکه بدون اجازت اینکار کردم بسیار شرمنده‌ام و سبب این بوده که ذات اقدس چون معدن عطوفت است کشتن او را نمی‌پسندیدند و اسباب فتح ملکی و ظفر ملکی حضرت شاهنشاهی معدوم [illegible] خاموشی فرمود

حرکت افواج قاهره از موکب پادشاهی برسم

منقلای و مقدمة الجیش

چون موکب پادشاهی جانب راه گرفته روان رفت قشلاقی که از آن در مقدمه پیا روی براه گشته و سرکردگی علیقلی خان شیبانی جانب دشمن سپاه و در آرایش صفوف لشکر اهتمام ورزیده خود بجانب حرکت فرموده و کمپاره بر فراز لایزال و قدیم متعال توکل کرده روی بسوی مقصود نمود

فتح موکب حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن او

چون هیمو کار خویش بکام و رشتهٔ نظام داشت و مغرور نشئهٔ جاه و استقلال بود راه بیداد علی الخصوص چون پیشه تردی بیک خان وقوع افتاد لشکر هندوستان قوی گردیده در مجادلات دلیر آمده بود و در آن هنگام که خبر نهضت حضرت شاهنشاهی در لشکر مخالف منتشر گشت هیمو توپخانهٔ خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای بزرگ او بود زودتر از خود پیش بجانب دهلی فرستاده و خود مستعد کارزار شده و از آن طرف سرداران سپاه پادشاهی چنین را مشخص ساخته بدست ربود شتافتند و توپخانه را متصرف آورده و مقدمة الجیش هیمو را منهزم ساخته هیمو خبر شده لشکر خود را برسر کرده و دست راست بشادی خان کاکر و دست چپ را به خواهرزاده خود رامیه نام که شجاعی نامدار بود سپرده و خود شتابان روان گردیده پانصد فیل سرداد و جنگ آورد که عمارات عالی را بجنبش و دیوارها را از جای کندی قوی را با زنجیر از بیخ برکندی و به نیروی خرطوم اسب را با سوار از زمین ربوده بر هوا می‌افکندند و سی هزار سوار کارزار از مردم راجپوت و افغان روی براه آورد و با هیبتی مهیب و هیبتی عجیب آمادهٔ نبرد گشت و جمله فیلان را بروشی که در روز جنگ مرسوم است و در خرطوم‌ها دشنه و حربه بسته آیینه جبا ساخته فیلان آزموده را با مردان جنگی و فیلبانان قوی دل سپرده هر کدام را جای و مقام مقرر کرد و [illegible] جنگ نام که سرآمد فیلان نامی بود بحسن خان فوجدار مقرر کرد و فیل خاص هیمو که در هزار فیل یکی چون او نبود سواری شکل خان ساخت و هم چنین بعضی فیلان نامی را سواران دلیر سپرده و در روز پنجشنبه و سوم آذر ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم سال

هفده و شصت و چهارم هجری آن لشکر که بعنوان مقدمه الجیش میآمدند چون بحدود قصبه پل پیشت
رزول شاه قره‌داولان رسیده از وصول لشکر دشمن و چگونگی آن باز نمودند
و ایشان را از آن بموقف عرض پیشگاه گیتی پناه رسانیدند و خود ایشان که در چهار هزار تن شمار
بودند صفها را آراسته آماده پیکار شدند و از آنطرف حضرت شاهنشاهی چون
این خبر بشنیدند مجدد و شتاب بشتافتند و با اتفاق یاری موعود و خود نیز جانب حرب
را نپایست بهرام خان قاجار در صف صفا ساکرده و چون کار حرب منتظم شد حضرت شاهنشاهی
اسب بر انگیخت تا بقصبه پل پیشت رسید و جوانان رزم جوی بیامدند و توپ و زنبورک برسانیدند و شاه
قلیچ خان قاجار یموتی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورده بود از شبهای خسروانی سرافراز شد
بهنگامی چون یمو را معلوم افتاد که موکب همایونی از مقدمه الجیش دور افتاده است خود را چون
باد و برق با ایشان رسانیدند تا بخیال که آن جمع قلیل را از میان بردارد و کار را آسان گیرد
پس بازار رزم را گرم ساخته از صدمات فیلان که در پیکر میمنه و میسره سپاه را با عزیمه قلیچ خان
شاه بوری و حسین قلیچ خان و شاه قلی قاجار و حسن خان بختیاری چون برآشفته که اسبان فیلان روی آوردی
نتوانند شد چون شیران که سرنیزه‌های فولادی برکشیده بمیدان تاخته دست بردهی نمودند
و دلاوران بیشه جنگ چون بهرزنه چنگ بجنگ در آمدند و یمو بر فیلی مامور برنشسته در لشکر گران